

اسم المؤلف: محمد بن عبد الوهاب

این عکس مربوط به روز ۱۳ بهمن ۸۴ است که رهبر معظم انقلاب در دیدار با تنی چند از نویسندگان انقلاب اسلامی، از روزهای زندان می‌گویند. از جمله به قرآنی اشاره می‌کنند که در بعضی از زندانها همراه ایشان بوده است. ایشان در پشت جلد این قرآن، علاوه بر خاطره دستگیری‌شان، برنامه تلاوت قرآن یکی از رادیوهای عربی را هم نوشته‌اند:

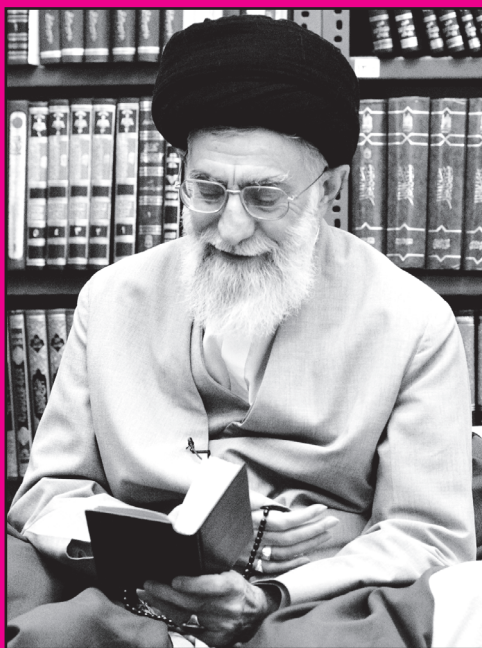
«اینجا نوشته‌ام: «در روز پنجشنبه، دوم مهر ۱۳۴۹، و رجب سال ۱۳۹۰ قمری، در ساعت یک و بیست دقیقه بعد از ظهر، دو نفر از مأموران ساواک به منزل آقا (پدر) آمدند... از آنجا دستگیر و به سازه‌مان، و پس از آن، به زندان منتقل شدم. و اکنون چهارمین روز زندان را راضیا، شاکرا، محتسبا، صابرا، ثابتا می‌گذرانم. و از خداوند، نظر لطف و قبول و رضایش را ملتسانه مسئلت می‌کنم. یا من يعطی الكثير بالقليل؛ اعط لعملى القاصر الناقص القليل، الكثير من لطفك و رضوانك بحق محمد و آله الميامين.»

«اینجای این قرآن نوشته‌ام: «صبح‌ها از ساعت ۵/۵ به وقت محلی، برابر ۶ به وقت ما، موج متوسط.

اینها خوب بودند: عبدالفتاح شعشعاعی، استاد کل، شیخ مصطفی اسماعیل (که مرا از خود بی خود کرد) عبدالباسط، شیخ محمود خلیل حصری، شیخ محمود علی البنا؛ رقیب گردن کلفت شیخ مصطفی اسماعیل که واقعا عالی می‌خواند. شیخ محمد صدیق المنشاوی. تحقیقا در شمار درجه اول‌هاست.»

آن وقت‌ها این اسم‌ها اصلا برای مردم ما، شناخته نبود...

زیرش تاریخ را نوشتم: «فی الیوم الخامس فی الشهر الشعبان سنه ۹۱، المطابق من رابع من مهر سنه ۵۰.»



اگر انسان پنجم در زمین می‌منت می‌دیشی، ترو تازه بماند
جز ربط با کتآب چاره‌ی ندارد



سید علی میرزا

اگر
زیاده شده، اگر عنوان
کتاب زیاد شده، اگر کتاب در
همه‌ی موضوعات مورد نیاز بود،
اگر مردم توانستند سوال‌ها و
استفهام‌هایشان را در کتاب ببینند
و به کتاب مراجعه کنند، یک عالم
دیگر و ماجرای دیگری خواهد شد!
هر جا که با کتاب سر و کاری
هست، می‌بینید که از لحاظ کیفیت
روحی و وضع فکری، نسبت به
آن جایی که این وضعیت وجود
ندارد، تفاوت محسوسی
هست.

شرح عکس پشت جلد

بازدید مقام معظم رهبری از غرفه انتشارات سوره مهر در
بیستمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران، اردیبهشت ۸۷

انتشارات سوره مهر (وابسته حوزه هنری)



چاپ، صحافی و لیتوگرافی: سازمان تبلیغات اسلامی
چاپ بیست و یکم: ۱۳۸۹
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۵۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۵۰۶ - ۳۶۸ - ۷
نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

سرشناسه خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ -
عنوان و نام پدیدآور: من و کتاب/ علی خامنه‌ای؛ گردآورنده
دفتر برنامه ریزی انتشارات سوره مهر.
مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص: نمونه.

ISBN: 978 - 964 - 506 - 368 - 7

وضعیت فهرست نویسی: فایبا

یادداشت: کتابنامه

موضوع: خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ -
- نظریه درباره کتاب و مواد خواندنی

موضوع: خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸،
- پیامها و سخنرانیها

موضوع: کتاب و مواد خواندنی - ایران

شناسه افزوده: شرکت انتشارات سوره مهر

رده بندی کنگره: RSD/۱۶۹۲/ک/۲۴۴/۸۱۳۸۶

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۴

شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۶۶۳۰۱

نشانی: تهران، خیابان حافظ، خیابان رشت، پلاک ۲۳

صندوق پستی: ۱۱۴۴ - ۱۵۸۱۵ تلفن: ۶۶۴۶۵۸۴۸

تلفن مرکز بخش: (پنج خط) ۶۶۴۶۰۹۹۳ فکس: ۶۶۴۶۹۹۵۱

www.iricap.com



فصل اول

اهمیت کتاب و کتاب خوانی / ۱۱

اسلام پرچم دار کتاب خوانی / ۱۲

خسارت بزرگ / ۱۳

مجبورید اهمیت بدهید / ۱۳

عادت به کتاب خوانی / ۱۳

جای کتاب را هیچ چیز پر نمی کند / ۱۴

راه میان بر / ۱۴

عامل موفقیت حزب توده / ۱۵

هزاران قصه خوانده ام / ۲۳

ظرافت هایی برای ترجمه / ۲۴

طراوت معنوی و فرهنگی / ۲۵

دوره ی نشان دادن ظرفیت ها / ۲۵

از مشتری های پرویاقرص این کتاب ها

بوده ام / ۲۶

راه صدور انقلاب / ۲۷

می توانید انسان ها را تکان بدهید / ۲۸

درود بر سرهنگی ها و بهبودی ها / ۲۸

کتاب های خوب حوزه ی هنری / ۲۹

خواب را از سر من برد! / ۲۹

می ترسم این کتاب ها به دست شما نرسد! / ۳۰

معرفی چند کتاب / ۳۱

بردم خانه، گفتم همه بخوانید / ۳۲

داستان یک انسان واقعی / ۳۲

خاطرات مستوفی / ۳۳

خدمت و خیانت روشنفکران / ۳۳

هوارد فاوست / ۳۴

فرانتس فانون / ۳۵

جان شیفته / ۳۵

کتاب های «جین اوستین» / ۳۶

چرا یک آخوند «دُن آرام» می خواند؟ / ۳۶

روان، مثل آب، مثل حریر / ۳۶



فصل دوم

من و کتاب / ۱۷

صدای اذان / ۱۸

دوره ی طلابی مطالعه / ۱۹

نگوید کار داریم / ۲۰

کتاب تا اعماق وجود من اثر می کند / ۲۱

آشنایی با تاریخ / ۲۱

رمان خوان حرفه ای / ۲۲



فصل چهارم چه باید کرد؟/ ۵۷

- زبان انقلاب و جنگ، فقط زبان هنر است/ ۵۹
 نقاط اوج را سوژه کنید/ ۶۰
 دیگران این کار را کرده‌اند/ ۶۱
 هر چه سرمایه‌گذاری و کار کنیم، زیاد نیست/ ۶۱
 نمایاندن آنچه شاهدان هم نمی‌بینند/ ۶۲
 دستمان از قصه خالی است/ ۶۳
 قصه؛ جذاب‌تر از موسیقی/ ۶۳
 مگر جامعه‌ای می‌تواند بدون قصه‌نویسی باشد؟/ ۶۴
 داستان و قصه برای بیان تاریخ/ ۶۴
 داستان؛ ابزار تبلیغ انقلاب/ ۶۵
 رمان؛ جامع شرایط بیان هنری/ ۶۶
 رمان می‌ماند/ ۶۶
 با این داعیه نمی‌شود رمان نداشت/ ۶۷
 ترجمه‌ی رمان خوب/ ۶۸
 ترجمه‌ی کتاب به زبان‌های دیگر/ ۶۸
 کانال وحدت جوامع اسلامی/ ۶۹
 کتاب‌هایی که نداریم/ ۶۹
 اولویت‌ها/ ۷۰
 پیشرفت بدون هنر ممکن نیست/ ۷۱
 انتخاب بهترین کارها/ ۷۱
 سرب‌ی صاحب نتراشید/ ۷۲
 کتاب‌های بیهوده/ ۷۲
 چاپ ارزان/ ۷۳
 کار در زمینه‌ی کودکان/ ۷۳
 حداقل ده برابر/ ۷۴
 تیراژهای سیصد هزار تایی/ ۷۴
 چاپ کتاب، صدقه‌ی جاریه است/ ۷۵
 هزینه‌ی فرهنگی، سود اقتصادی/ ۷۵
 یارانه برای خرید کتاب/ ۷۶
 راه‌های فروش/ ۷۶
 کتاب‌های جیبی و وقت‌های مرده/ ۷۶



فصل سوم

نقد وضع موجود/ ۳۹

- عالمی که در ایران از آن خبری نیست!/ ۴۱
 جوهر تبدیل شدن به آثار بزرگ/ ۴۲
 جنگ، فرصت نویسندگی/ ۴۲
 نمی‌دانم این همه تکرار اثر کرده یا نه/ ۴۲
 کم‌نصیب‌ترین ملت‌ها/ ۴۳
 کتاب‌خوانی/ ۴۳
 کتاب‌خوانی، عقب‌تر از نشر کتاب/ ۴۴
 کتاب جزو «لوازم» زندگی است/ ۴۵
 با این همه شاعر و نویسنده/ ۴۵
 مثل خوردن و خوابیدن/ ۴۶
 اعتیاد به کتاب/ ۴۶
 انقلاب کم‌کار!/ ۴۷
 کتاب‌های دینی بدون افراط و تفریط/ ۴۸
 انقلاب بی‌رمان/ ۴۹
 جلال؛ سرآمد رمان‌نویس‌های ایرانی/ ۴۹
 چهل تکه‌نویسی/ ۵۰
 داستان خالی را با ترجمه‌ی خوب پر کنید/ ۵۲
 حاضرم صد بار تشکر کنم/ ۵۲
 پیدا کنید و ترجمه کنید/ ۵۲
 عقب‌ماندگی در نمایشنامه‌نویسی/ ۵۳
 فقط تهرانی‌ها نویسند؟/ ۵۳
 ادبیات ضد جنگ/ ۵۴

- عرضه‌ی کتاب در قطار، مترو، اتوبوس و ادارات/ ۷۷
 برگزاری مسابقات کتاب‌خوانی/ ۷۸
 نمایشگاه دائمی، هفته‌ی کتاب‌خوانی/ ۷۸
 تن‌پروری ذهنی/ ۷۹
 زنگ کتاب‌خوانی/ ۸۰
 کتاب‌خوان درست کنیم، کتاب خودش می‌آید/ ۸۰
 برای چند آدامس چقدر پول می‌دهید؟/ ۸۱
 کتاب‌های بیست جلدی را چگونه بخوانیم؟/ ۸۲
 مطالعه‌ی تاریخ معاصر/ ۸۳
 کتاب خواندن غیر از درس خواندن است/ ۸۴
 بدون مطالعه نباید خوانتان ببرد/ ۸۴
 کارهایی که معمول نیست/ ۸۴
 کتاب‌خوانی برای کودکان/ ۸۵
- جنگ خیابانی/ ۹۵
 فرمانده من/ ۹۵
 جشن هنایندگان/ ۹۶
 یادداشت‌های خرمشهر/ ۹۷
 زنده باد کمیل/ ۹۸
 تیپ ۹۸/۸۳
 یادداشت‌های ناتمام/ ۹۹
 شب آتش/ ۱۰۱
 جنگ پاره‌پاره/ ۱۰۱
 سفر به قیله/ ۱۰۲
 تپه‌های لاله سرخ/ ۱۰۳
 سفر به قله‌ها/ ۱۰۴
 پا به پای باران/ ۱۰۵
 خداحافظ کرخه/ ۱۰۵
 جدال در زبویه/ ۱۰۶
 یاد باران/ ۱۰۷
 شانه زخمی خاکریز/ ۱۰۸
 پرواز شماره ۱۰۹/۲۲
 سفر به شهر زیتون/ ۱۰۹
 دشت شقایق‌ها/ ۱۱۰
 منظومه انصار/ ۱۱۱



فصل پنجم

دست‌نوشته‌ها/ ۸۹

- پیشانی شیشه‌ای/ ۹۱
 گزارش یک بازجویی/ ۹۱
 هنگ سوم/ ۹۲
 اردوگاه عنبر/ ۹۲
 خط فکته/ ۹۳
 نجیب/ ۹۳
 مدال و مرخصی/ ۹۳
 عبور از آخرین خاکریز/ ۹۴
 نونی صفر/ ۹۴



فصل ششم

دست‌خط/ ۱۱۳



آہمیت کتاب و کتاب خوانی

❏ اسلام پرچم دار کتاب خوانی

من هر زمان که به یاد کتاب و وضع کتاب در جامعه‌ی خودمان می‌افتم، قلباً غمگین و متأسف می‌شوم. این به خاطر آن است که در کشور ما به هر دلیلی که شما نگاه کنید، باید کتاب اقلاده برابر این میزان، رواج و توسعه و حضور داشته باشد. اگر به دلیل پرچم‌داری تفکر اسلامی و حاکمیت اسلام به حساب بیاورید، این معنا صدق می‌کند؛ چون اسلام به کتاب و خواندن و نوشتن، خیلی اهمیت می‌دهد. اگر هر منصفی به بیانات نبی مکرم اسلام و ائمه علیهم‌السلام، و پیشوایان اسلام نگاه کند و ببیند که این‌ها در چه زمانی به کتاب و کتاب‌خوانی دعوت می‌کردند و فرامی‌خواندند، همه‌ی افسانه‌ها از ذهنش شسته خواهد شد و خواهد فهمید که دشمنان اسلام راهی جز این نداشتند که افسانه‌های کتاب‌سوزی و کتاب‌سستیزی را بر سر زبان‌ها بیندازند؛ چون اسلام پرچم‌دار کتاب‌خوانی است.^[۱]

❏ خسارت بزرگ

کتاب، دروازه‌ای به سوی جهان گسترده‌ی دانش و معرفت است و کتاب خوب، یکی از بهترین ابزارهای کمال بشری است. ... کسی که با این دنیای زیبا و زندگی‌بخش، دنیای کتاب، ارتباط ندارد، بی‌شک از مهم‌ترین دست‌آورد انسانی و نیز از بیشترین معارف الهی و بشری محروم است. برای یک ملت، خسارتی بزرگ است که افراد آن با کتاب سر و کار نداشته باشند؛ و برای یک فرد، توفیق عظیمی است که با کتاب مأنوس و همواره در حال بهره‌گیری از آن، یعنی آموختن چیزهای تازه، باشد. ...^[۲]

❏ مجبورید اهمیت بدهید

اگر از این جهت هم حساب کنید که امروز این ملت، ملتی است که در دنیا دچار ستم‌های ناشی از اعمال غرض‌قدرت‌های استکباری جهان است، پس باید از خودش دفاع کند، کدام دفاع ملی است که در درجه‌ی اول متکی به فرهنگ و آموزش و بینش و دانش نباشد؟ پس، باز هم به «کتاب» برمی‌گردیم. یعنی شما از هر طرف که بچرخید، مجبورید به کتاب اهمیت بدهید. من تعجب می‌کنم که چرا ما به عنوان دولت جمهوری اسلامی، آن مقداری که به کتاب اهمیت می‌دهیم، ده برابر آن را اهمیت نمی‌دهیم؟!^[۳]

❏ عادت به کتاب‌خوانی

اگر کسی اینجا نشسته باشد و در اتاق بغل دستش خبر و چیز تازه و حرف جدیدی باشد، کمتر کسی است که طاقت بیاورد اینجا بنشیند و بلند نشود سر بکشد و ببیند این اتاق بغلی چه خبر است.

همه‌ی اطراف ما را خیرهای تازه پر کرده است؛ این قدر معلومات، این قدر معارف در همه‌ی زمینه‌ها؛ ما چه‌طور حاضر نیستیم سرک بکشیم و نگاهی بکنیم و ببینیم چه خبر است و در این دنیای معارف چه می‌گذرد؟! راهش این است که کتاب بخوانیم. هر کس که کتاب بخواند، از بخشی از معارف موجود عالم، از خیرهایی که در دنیا هست، از چیزهایی که بوده است، حتی از آنچه که در همه‌ی زمینه‌ها خواهد بود، مطلع خواهد شد؛ بنابراین بایستی کتاب‌خوانی را برای خودمان عادت قرار بدهیم.^[۴]

جای کتاب را هیچ چیز نمی‌کند

کتاب، مقوله‌ی بسیار مهمی است. البته من به کارهای هنری، تصویری، تلویزیون، سینما یا از این قبیل چیزها، خیلی اعتقاد دارم؛ اما کتاب نقش مخصوصی دارد. جای کتاب را هیچ چیزی پر نمی‌کند. کتاب را باید ترویج کرد. ... مردم باید به کتاب‌خوانی عادت کنند و کتاب وارد زندگی بشود. چندی پیش من دیدم که همین تلویزیون با بعضی از جوانان مصاحبه کرده بود و پرسیده بود که آقا! شما کتاب می‌خوانید؟ پاسخ داده بودند که نه، اصلاً کتاب را جزء ضروریات زندگی نمی‌دانند!^[۵]

راه میان‌بر

بالاخره اگر ما می‌خواهیم یک ملت پیشرو، با فرهنگ، باسواد و طی‌کننده‌ی راه‌های میان‌بر در زمینه‌های عقب‌ماندگی داشته باشیم و ادعا می‌کنیم که خود ملت این ظرفیت استعدادی را از لحاظ نیروی انسانی دارد، که این ادعا هم درست است، ناگزیر باید

مسئله‌ی معلومات و مطالعات و اطلاعات عمومی و اطلاعات طبقات خواص در زمینه‌های مورد ابتلاء و نیازشان، از آنچه که امروز هست، فراتر برود.^[۶]

❑ عامل موفقیت حزب توده

به نظر من، دیرپایی حزب توده در کشور ما و گسترش تشکیلاتش، که خیلی وسیع و بدون سر و صدا بود، دو عامل داشت: یکی همان مسئله‌ی سازماندهی بود، که آن‌ها یک استانداردهای جهانی داشتند. همه جا آن سازماندهی از پیش آماده شده، بدون هیچ زحمتی داده می‌شد و پیاده می‌شد. یکی هم ادبیات قوی آن‌ها بود. آن‌ها از سال‌های دوران اختناق رضاخان، یک ادبیات بسیار قوی داشتند. شما بعد از انقلاب دیدید که بلافاصله آن‌ها کانون نویسندگان را رو به راه کردند؛ و اگر این «کانون نویسندگان» نبود، آن‌ها توفیقات این‌گونه نداشتند. صدها کتاب چاپ کردند، هزارها جزوه و نوشته و تحلیل در جاهای مختلف منتشر کردند، که خودش از نظر کسانی که بخواهند آن کار را انجام بدهند، یا برای کسانی که بخواهند تحلیل بدهند، سرمایه‌ی عظیمی است.^[۷]

ارجاعات

۱. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۱۳۷۵/۷/۳۰.
۲. پیام به مناسبت آغاز هفته‌ی کتاب، ۱۳۷۲/۱۰/۴.
۳. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۱۳۷۵/۷/۳۰.
۴. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از ششمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۱۳۷۲/۲/۲۶.
۵. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از ششمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۱۳۷۶/۸/۱۹.
۶. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۱۳۷۶/۸/۱۹.
۷. دیدار با اعضای مجمع نویسندگان مسلمان ۱۳۷۱/۴/۱۴.



من و کتاب

صدای اذان

من [در نوجوانی] خیلی کتاب نگاه می‌کردم. پدرم کتابخانه‌ی خوبی داشت و خیلی از کتاب‌ها هم برای من مورد استفاده بود. البته خود ماها هم کتاب داشتیم و کتاب کرایه می‌کردیم. نزدیک منزل ما کتاب‌فروشی کوچکی بود که کتاب کرایه می‌داد. من رمان که می‌خواندم، معمولاً از آنجا کرایه می‌کردم. ... به کتابخانه‌ی آستان قدس هم مراجعه می‌کردم. آستان قدس هم در مشهد کتابخانه‌ی خیلی خوبی دارد. در دوره‌ی اوایل طلبگی، در همان سنین پانزده شانزده سالگی، به آنجا مراجعه می‌کردم. گاهی روزها به آنجا می‌رفتم و مشغول مطالعه می‌شدم. صدای اذان با بلندگو پخش می‌شد؛ اما به قدری غرق مطالعه بودم که صدای اذان را نمی‌شنیدم! بلندگو خیلی نزدیک بود و صدای اذان خیلی شدید داخل قرائت‌خانه می‌آمد، اما ظهر که می‌شد، بعد از مدتی می‌فهمیدیم ظهر شده است!^[۱]

دوره‌ی طلایی مطالعه

من در دوران جوانی زیاد مطالعه می‌کردم. غیر از کتاب‌های درسی خودمان که مطالعه می‌کردم و می‌خواندم، هم کتاب تاریخ، هم کتاب ادبیات، هم کتاب شعر، هم کتاب قصه و رمان می‌خواندم. به کتاب قصه خیلی علاقه داشتم و خیلی از رمان‌های معروف را در دوره‌ی نوجوانی خواندم. شعر هم می‌خواندم. من در دوره‌ی نوجوانی و جوانی، با بسیاری از دیوان‌های شعر آشنا شدم. به کتاب تاریخ علاقه داشتم، و چون درس عربی می‌خواندم و با زبان عربی آشنا شده بودم، به حدیث هم علاقه داشتم. الان احادیثی یادم است که آن‌ها را در دوره‌ی نوجوانی خواندم و یادداشت کردم. دفتر کوچکی داشتم که احادیث را در آن یادداشت می‌کردم. احادیثی را که دیروز یا همین هفته نگاه کرده باشم، یادم نمی‌ماند؛ مگر اینکه یادآوری‌ای وجود داشته باشد؛ اما آن‌هایی را که در آن دوره خواندم، کاملاً یادم است. شماها واقعاً باید دوره‌ی نوجوانی و جوانی را قدر بدانید. هرچه امروز مطالعه می‌کنید، برایتان می‌ماند و هرگز از ذهنتان زده نمی‌شود.

این دوره‌ی نوجوانی، برای مطالعه کردن و یاد گرفتن، دوره‌ی خیلی خوبی است؛ واقعاً یک دوره‌ی طلایی است و با هیچ دوران دیگری قابل مقایسه نیست.

من می‌بینم با اینکه درس‌های موجود از لحاظ حجم و محتوا خیلی سنگین نیست، اما بعضی از جوانان مافرصستی برای خودشان نمی‌بینند که بتوانند مطالعات جنبی بکنند؛ درحالی‌که به نظر من جوان می‌تواند هم درس بخواند، هم مطالعه کند و هم ورزش کند.^[۲]

نگوید کار داریم

هرکس که در یک بخش یا گوشه‌ای مشغول تبلیغ و کار است، رابطه‌ی خودش را با کسب معلومات قطع نکند؛ نگوئیم کار داریم و نمی‌رسیم. من خودم اوایل انقلاب که شد، حدود دو سال رابطه‌ام با کتاب قطع شد. با آن همه اشتغالی که ما داشتیم، مگر فرجام داشت؟ من شب ساعت ۱۱ و یا بیشتر به خانه می‌رفتم و کار، ساعت ۵ و ۶ صبح آغاز شده بود؛ تازه عده‌ای ملاقاتی هم در خانه داشتم. خانه‌ی ما هم دم دست بود؛ می‌رفتم و می‌دیدم عده‌ای از ارگان‌های مملکتی، از نهادهای انقلابی، از بخش‌های مختلف، از علمای شهرستان‌ها و ... در اتاق نشسته‌اند و کار دارند؛ اصلاً مجال نبود. مدت‌های مدید می‌گذشت که من فرزندان خودم را نمی‌دیدم؛ با اینکه در خانه‌ی خودمان بودیم! وقتی موقع شب می‌رفتم، خواب بودند و صبح هم وقتی بیرون می‌آمدم، خواب بودند! روزهای متمادی می‌شد که من بچه‌ها را نمی‌دیدم. این وضع زندگی ما بود. ناگهان به خودم نهیب زدم و الان سه چهار سال است که شروع به مطالعه کرده‌ام ...

شروع مجدد من به مطالعه، بعد از اشتغال به ریاست جمهوری است. الان من مطالعه هم می‌کنم و به کارم هم می‌رسم و می‌بینم که منافاتی با هم ندارند. مطالعه‌ی علمی تاریخی هم دارم، مطالعه‌ی تفنی هم می‌کنم.^[۳]

من تصور می‌کنم که با حال اشتغال هم می‌شود مطالعه کرد. قبل از پیروزی انقلاب، به مدت کوتاهی، و بعد هم که انقلاب پیروز شد و من به تهران آمدم و اشتغال‌های گوناگونی داشتم، اصلاً فرصت

مطالعه پیدا نکرده بودم. ... در این یکی دو سال اخیر، دیدیم که چنین چیزی نمی‌شود و ما باید بالاخره وقتی را برای مطالعه باز کنیم. از حدود دو سال پیش، با اینکه اشتغالات ما کم نشده بود و بلکه زیاد هم شده بود، تصمیم گرفتیم که مجدداً مطالعه کنیم؛ شروع کردیم، دیدیم می‌شود، و من الان هر شبانه‌روز، مقداری مطالعه می‌کنم. ... به تدریج مطالعه کردم، ... شاید بیش از صدها صفحه یادداشت برداشتم، ... فهمیدم که می‌شود.^[۴]

📖 کتاب تا اعماق وجود من اثر می‌کند

کتابی که من می‌خوانم، خودم متأثر می‌شوم؛ یعنی تا اعماق وجود من اثر می‌کند. یک مقدار عکس‌العمل آن تأثیر است، اما یک مقدار هم برای این است که من با مردم مرتبطم و قضایا و نبض تحرک عمومی جامعه در دست من هست و من بی‌اطلاع نیستم. من می‌خواهم به شما بگویم که ... این کتابتان، این نوشته، این فیلم یا این شعرتان بسیار مؤثر بود. چرا ما در برآورد کار خودمان دچار چنین اشتباهی بشویم و خیال کنیم که این کار، کار کم‌اثری است؟^[۵]

📖 آشنایی با تاریخ

عزیزان من! عده‌ای از شما با تاریخ به خوبی آشنا هستید. من هم با تاریخ آشنا هستم. من سطر سطر ورق‌های تاریخ هفتاد هشتاد سال گذشته و قبل از آن را مکرر خوانده‌ام. بنده در باب شبهه قاره‌ی هند مطالعات مفصلی داشته‌ام و کتابی هم در این زمینه نوشته‌ام.^[۶]

رمان خوان حرفه‌ای

من در مقوله‌های سینمایی و هنرهای تجسمی و تصویری و امثال این‌ها ورود ندارم؛ یعنی یک مستمع عامی هستم. اما در مورد شعر و رمان نه، آدم عامی‌ای نیستم؛ از این آثاری که وجود دارد، زیاد خوانده‌ام. اگر همین الان شما ادبیات شوروی را نگاه کنید، ناگهان می‌بینید که پرده‌ای وسطش وصل است؛ یعنی حصار وجود دارد. در دو طرف این حصار، کارهای عظیمی هست و متعلق به دو طرف است؛ اما وقتی شما کار مثلاً شولوخف^۱ یا آلکسی تولستوی^۲ را نگاه می‌کنید، می‌بینید که طعم دیگری دارد. این آلکسی تولستوی یک نویسنده‌ی بسیار قوی است و رمان‌های بسیار خوبی دارد و از نویسندگان انقلاب شوروی است و طعم دوران جدید در نوشته‌ی اوست؛ و الا شما در کتاب جنگ و صلح لئو تولستوی^۳ آثار ملیت روسی را می‌بینید، اما آثار دوران شصت‌ساله‌ی اخیر را نمی‌بینید؛ آن یک دوره و یک اثر دیگر است و اصلاً متعلق به جای دیگر است. آن چیزی که نشان‌دهنده‌ی شخصیت امروز روسیه است، کدام است؟ اثر شولوخف و اثر همین آلکسی تولستوی و امثال این‌هاست. بنابراین، هنرمند هر دوره، آن کسی است که متعلق به آن دوره و ساخته و پرداخته‌ی آن دوره و سراینده‌ی آن دوره است؛ و الا آن کسی که از دوره‌ی قبل مانده و به یاد آن دوره قلم می‌زند، متعلق به این دوره و ادبیات این دوره که نیست.

من اگر بخواهم یک نمونه‌ی کامل این موضوع را برای شما مطرح

۱. میخائیل آلکساندروویچ شولوخوف (۱۹۰۵-۱۹۸۴)

Mikhail Aleksandrovich Sholokhov

۲. آلکسی نیکلایوویچ تولستوی (۱۸۸۳-۱۹۴۵)

۳. لئونیکلاو تولستوی (۱۸۲۸-۱۹۱۰)

کنم، باید از یک رمان نام ببرم. من رمانی به نام دل سگ خواندم، که نویسنده‌اش روسی است. این رمان، داستانی علمی تخیلی است و یک نمونه برای کار افرادی مثل ... در امروز است که ممکن است آن‌گونه فیلم هم بسازند؛ اما اصلاً هنر امروز نیست؛ اصلاً غلط است، دروغ است؛ آن کپی‌های هنر قبل است. گیرم که کپی‌های کار آمریکا و انگلیس و فرانسه نباشد. اما کپی‌های هنر دوران قبل از انقلاب اکتبر است و هنر این روزگار نیست. این رمان، رمان کوچکی هم هست؛ اما بسیار هم هنرمندانه است. این رمان در ایران هم ترجمه شده و چاپ گردیده است؛ ولی شماها اسمش را هم نشنیده‌اید. رمان دل سگ، یک رمان ضدانقلابی است که در حدود سال‌های ۱۹۲۵ یا ۱۹۲۶، یعنی همان اوایل انقلاب روسیه، نوشته شده و نویسنده‌اش به انقلاب و به بعضی از کارها معترض است و آن‌ها را مسخره کرده است؛ مثل همین کارهایی که در اینجا هم نظیرش را دیده بودیم. این اثر، اصلاً جزء ادبیات روسیه نیست.^[۷]

هزاران قصه خوانده‌ام

من در اثر کثرت برخورد با رمان‌های گوناگون، می‌توانم نظر بدهم. در طول این سالیان سی‌چهل ساله‌ی عمرم که با کتاب قصه سر و کار داشته‌ام، شاید هزارها قصه از بهترین نویسندگان دنیا خوانده‌ام. ... بهترین قصه‌هایی که مضمونی را ... در خودشان می‌پروراند، آن قصه‌هایی هستند که ... تمام این موارد در آن‌ها وجود دارد و خودش را نشان نمی‌دهد، چنانچه شما در قصه یک نکته را درشت کردید و مشخص شد که جهت‌گیری قصه به سمت آن است، قصه خراب خواهد شد.^[۸]

ظرافت‌هایی برای ترجمه

یک وقت یکی از مترجمان معروف و محمود، یعنی واقعاً ما هیچ مشکلی در مورد آن آقا نداریم و شخص محترم و شایسته‌ای است، با جمعی به اینجا آمده بود. زمانی چهار جلدی را ایشان ترجمه کرده بود که من آن را خوانده بودم ... ظاهراً تعجب کرد که من یک رمان چهار جلدی را، که ترجمه از فرانسه بود، خوانده بودم.

دو نکته در آن کتاب وجود داشت که آن دو نکته بد بود. ... یکی این بود که در جلد اول آن کتاب، مناظر شهوانی عشق‌بازی‌های بیهوده، بدون اینکه ماجرای اصلی رمان هم به آن نیازی داشته باشد، به وسیله‌ی نویسنده، خیلی زیاد تفصیل داده شده بود. مترجم می‌توانست خیلی از این‌ها را حذف کند. مترجم قسم نخورده که هر مطلبی را که نویسنده نوشت، عین آن را بیاورد؛ می‌تواند بگوید که ما در اینجا به دلیلی که مناسب نبود، ده صفحه یا پنج سطر را حذف کردیم؛ این هیچ مانعی ندارد. نکته‌ی دیگر هم گفت‌گویی بین یک کشیش طرفدار مذهب و یک فرد ضد مذهبی بود که هر دو طرف، با استدلال می‌خواهند نظر خودشان را بر دیگری تحمیل کنند و یا مثلاً عرضه کنند. حرف‌ها هم خیلی مفصل است؛ اما در نهایت، آن ملحد پیروز می‌شود! من گفتم حقیقت قضیه که این نیست. خود شما که معتقد نیستید الحاد درست است؛ واقعاً چه داعیه‌ای دارید که آن ملحد را پیروز کنید؟ آن فصل آخری که گفته‌ی ملحد است، یک صفحه است؛ آن را حذف می‌کردید؛ مانعی ندارد.^[۹]

طراوت معنوی و فرهنگی

بنده خودم هم با اینکه گرفتاری کاری‌ام زیاد است، اما بحمدالله از کتاب منفک نشده‌ام و در حقیقت نمی‌توانم هم منفک بشوم. در خلال کارهای فراوان و سنگینی که بر دوش ما هست، دائماً با کتاب سر و کار دارم، احساس می‌کنم که اگر انسان بخواهد در زمینه‌ی معنوی و فرهنگی تر و تازه بماند، جز رابطه‌ی با کتاب، که مثل رابطه‌ی با جویبار، دائمی و در جریان است و مرتب تازه‌هایی را در اختیار انسان می‌گذارد، چاره‌ای ندارد. البته مسئله، مسئله‌ی چاره داشتن یا نداشتن نیست؛ مسئله‌ی میل و شوق و یک چیز اجتناب‌ناپذیر برای کسی است که اهل کتاب باشد.^[۱۰]

دوره‌ی نشان دادن ظرفیتها

دوره‌ی سختی برای یک کشور، چه سختی جنگ باشد، چه سختی اقتصادی باشد، چه فشارهای گوناگون سیاسی باشد، دوره‌ی نشان دادن ظرفیت‌هاست؛ که این ملت چقدر ظرفیت دارد، چقدر قابلیت اظهار وجود دارد، چقدر لیاقت بقا دارد. لذا بهترین آثار هنری هم که انسان نگاه می‌کند، یا بخش‌های زیبای بهترین آثار هنری، مربوط به همین دوره‌های این کشورهاست. شما به آثار داستانی‌ای که وجود دارد، اگر نگاه کنید، شیرین‌ترین و هنرمندانه‌ترین نوشته‌های هنری و رمان‌های بزرگ، مربوط به بخش‌هایی است که ملتی دارد کار بزرگی از این قبیل انجام می‌دهد. جنگ و صلح تولستوی مربوط به مقاومت عجیب مردم روسیه است در مقابل حمله‌ی ناپلئون و حرکت عظیمی که مردم مسکو انجام دادند برای ناکام کردن ناپلئون. تولستوی کتاب‌های دیگری هم دارد، اما به نظر من این کتاب

برجستگی اش به خاطر این است که کاملاً بر محور روح دفاع مردم روسیه است. همین طور است بسیاری از کتاب‌های دیگری که یا در مورد انقلاب شوروی نوشته شده، یا در مورد انقلاب کبیر فرانسه نوشته شده، یا در مورد جنگ‌های فرانسه و آلمان و دفاع مردم فرانسه نوشته شده؛ مثل بعضی از کتاب‌های امیل زولا.^[۱۸]

❏ از مشتری‌های پروپاقرص این کتاب‌ها بوده‌ام

ادبیات و هنر مقاومت و آنچه مربوط به دوره‌ی خاص دفاع کشور و ملت ماست، حقیقتاً از برجسته‌ترین و مهم‌ترین کارهاست. البته دوستان خیلی کار کرده‌اند. از دهه‌ی ۶۰ که این کارهای هنری و ادبی در حوزه‌ی هنری شروع شد و این خاطرات منتشر گردید، من یکی از مشتری‌های پروپاقرص این کتاب‌ها بودم، که خاطرات را نگاه کنم. من خیلی تحت تأثیر جذابیت و صداقت و خلوص این نوشته‌ها و گفته‌ها هستم؛ این را واقعاً عرض می‌کنم. یاد کسانی که این کارها را تولید کردند، از خاطر محو نمی‌شود. اسم‌هایی که من پشت این کتاب‌ها خواندم و کتاب‌هایشان را نگاه کردم، غالباً در ذهنم هست و من قدردان و قدرشناس این‌ها هستم و اگر می‌توانستم، عظمت این کار را مدح می‌کردم. البته در طول تاریخ، شعراً معمولاً صاحبان قدرت و ثروت و امثال این‌ها را مدح می‌کردند؛ اما به نظر من باید شماها را مدح کرد. اگر بنده شاعر بودم، یقیناً در مدح شماها، در مدح آقای سرهنگی، در مدح آقای بهبودی، در مدح آقای قدمی، در مدح همین خاطره‌سازان و خاطره‌انگیزان قصیده می‌ساختم؛ حقیقتاً جا

دارد؛ چون کار بسیار بزرگ و بااهمیتی است.^[۱۲]

❏ راه صدور انقلاب

تقریباً همه‌ی این کتاب‌هایی که شما از دفتر ادبیات و هنر مقاومت منتشر کرده‌اید، خوانده‌ام و بعضی از آن‌ها را بسیار فوق‌العاده یافته‌ام. همین فرماندهی من که ذکر شد، از آن بخش‌های بسیار برجسته‌ی این کار است. ... من وقتی این‌ها را می‌خواندم، به این فکر می‌افتم که اگر ما برای صدور مفاهیم انقلاب، همین جزوه‌ها و کتاب‌ها را منتشر بکنیم، کار کمی نکرده‌ایم؛ کار زیادی انجام گرفته است. ... این‌ها بسیار باارزش است. جزوه‌ای هم به نام «مقتل» دیدم، که آن لحظه‌های حساس و تعیین‌کننده را شکافته بود؛ نقاطی که اصلاً مفاهیم اسلامی در آنجا خودش را نشان می‌دهد. در لشکرکشی، به عنوان کلان‌کار، چیزی از مفاهیم اسلامی دیده نمی‌شود.

همه‌ی دنیا لشکرکشی می‌کنند، همه‌ی دنیا می‌جنگند، همه‌ی دنیا بالاخره یک روز می‌برند و یک روز می‌بازند، همه‌گریز دارند، همه هم حمله و فداکاری دارند؛ اما آنجایی که به خصوص تفکر و روحیه و منش اسلامی خودش را مشخص می‌کند، جاهای خاصی است؛ آنجاها را جستن و روی آن‌ها تکیه کردن و آن‌ها را خوب بیان کردن، حقیقتاً کار برجسته و مهمی است. خوشبختانه کارهای شما از همین قبیل است.

من دیدم که بعضی از این کتاب‌ها [آثار دفتر ادبیات و هنر مقاومت] بسیار هنرمندانه است. ... آن خصوصیات یک ساعت، آن احساساتی که هست، درست تشریح شده است. آن فضای احساسی و عاطفی،

همه و همه در این کتاب‌ها جمع شده است... خیلی بااهمیت است، خیلی باعظمت است؛ این‌ها باید نوشته بشود.^[۱۳]

می‌توانید انسان‌ها را تکان بدهید

من کتاب‌هایی را که می‌خوانم، معمولاً پشتش یادداشت یا تقریظی می‌نویسم؛ یعنی اگر چیزی به ذهنم آمده، پشت آن یادداشت می‌کنم. این کتاب فرماندهی من را که خواندم، بی‌اختیار پشتش بخشی از زیارت‌نامه را نوشتم: «السلام علیکم یا اولیاء الله و احبائهم». واقعاً دیدم که در مقابل این عظمت‌ها انسان احساس حقارت می‌کند. من وقتی این شکوه را در این کتاب دیدم، در نفس خودم حقیقتاً احساس حقارت کردم.

چه کسی می‌تواند این شکوه را به ما نشان بدهد؟ این شکوه وجود دارد، ولی یک نفر باید آن را به ما نشان بدهد. او چه کسی است؟ او، شما هستید. یعنی اگر شما قدر خودتان را بدانید، می‌توانید حامل آن چنان نورانیتی باشید که انسان‌ها را تکان می‌دهد. آن‌طور حقایق واقعاً ماها را منقلب می‌کند.^[۱۴]

درود بر سرهنگی‌ها و بهبودی‌ها

همین آقای سرهنگی و آقای بهبودی کتابی^۱ نوشته‌اند که من دو سه خطی پشت جلد آن نوشته‌ام. من معمولاً بر هر کتابی تقریظی می‌نویسم. این‌ها از روی احساس من است؛ یعنی آن وقتی که آن را می‌نوشتم، با احساس صادقی نوشتم. پایین صفحه نوشتم: درود بر سرهنگی‌ها و بهبودی‌ها! این اعتقاد من است. چرا من چنین چیزی را بنویسم؟ این چه علتی دارد؟ مگر من با آقای

۱. باب‌های باران

سرهنگی و آقای بهبودی خویشاوندی نزدیکی داریم؟ مگر با هم رفاقت قدیمی داریم؟ نه، من فقط دو سه مرتبه آقایان را دیده‌ام. این کتاب، کتاب خوبی است؛ نوشته‌ی مؤثر و کار بسیار مفیدی است. [۱۵]

کتاب‌های خوب حوزه‌ی هنری

این کتاب‌های قصه‌های کوچکی که نوشته شده، انصافاً خوب است. این کتاب‌هایی که همین آقایان و دوستانشان راجع به جنگ نوشته‌اند و حوزه‌ی هنری تعدادی از آن‌ها را چاپ کرده، من بسیاری از آن‌ها را خوانده‌ام؛ به بعضی از آن‌ها هم حاشیه زده‌ام ... این کتاب‌ها انصافاً خیلی خوب است. برجستگی‌هایی در بعضی از آن‌ها هست که انسان را وادار به اعجاب می‌کند؛ یعنی پیداست که اگر این ذوق و این توانایی به کار بیفتند، رمان‌های بلند خوب فراهم خواهد کرد. [۱۶]

خواب را از سر من برد!

نقد خوبی^۱ از آقای حسن حسینی دیدم که درباره‌ی شاعر عرب، نزار قبانی نوشته شده بود. بعد از ظهری بود که می‌خواستم بخوابم؛ این نقد را که مطالعه می‌کردم، اصلاً خواب را از سر من برد! خدا می‌داند که من گریه کردم. گفتم واقعاً بین انقلاب چه کرده است. جوانی آمده در عالم نقد وارد شده و این قدر خوب و قشنگ و شجاعانه حرف زده است. شماها بحمدالله چنین قدرتهایی دارید و چنین امکاناتی در شما هست. [۱۷]

۱. سوره، جنگ هشتم، چاپ اول، بهمن ۱۳۶۳، ص ۳۷، مقاله‌ی «شعر معاصر عرب (نزار قبانی)» نوشته‌ی: سید حسن حسینی

می ترسم این کتاب‌ها به دست شما نرسد!

الان چند سالی است که کتاب‌هایی درباره‌ی سرداران و فرماندهان جنگ باب شده و می‌نویسند و بنده هم مشتری این کتاب‌هایم و می‌خوانم. با اینکه بعضی از این‌ها را من خودم از نزدیک می‌شناختم و آنچه را هم که نوشته، روایت‌های صادقانه است، این هم حالا آدم می‌تواند کم و بیش تشخیص دهد که کدام مبالغه‌آمیز است و کدام صادقانه است، بسیار تکان‌دهنده است؛ آدم می‌بیند این شخصیت‌های برجسته، حتی در لباس یک کارگر به میدان جنگ آمده‌اند؛ این اوستا عبدالحسین بُرنسی، یک جوان شهیدی بنا، که قبل از انقلاب یک بنا بود و با بنده هم مرتبط بود، شرح حالش را نوشته‌اند و من توصیه می‌کنم و واقعاً دوست می‌دارم شماها بخوانید. من می‌ترسم این کتاب‌ها اصلاً دست شماها نرسد. اسم این کتاب خاک‌های نرم کوشک است؛ قشنگ هم نوشته شده.

ایشان اول جنگ وارد میدان نبرد شده بود و بنده هم هیچ خبری نداشتم. بعد از شهادتش، بعضی از دوستان ما که به مجموعه‌های دانشگاهی و بسیج رفته بودند و با این جوان بی‌سواد، بی‌سواد به معنای مصطلح؛ البته سه چهار سالی درس طلبگی خوانده بوده، مختصری هم مقدمات و ابتدایی و این‌ها را هم خوانده بوده، صحبت کرده بودند، می‌گفتند آن‌چنان برای این‌ها صحبت می‌کرده و حرف می‌زده که دل‌های همه‌ی این‌ها را در مشت می‌گرفته؛ به خاطر همین که گفتم، یک معرفت درونی را، یک ادراک را، یک احساس صادقانه را و یک فهم از عالم وجود را منعکس می‌کرده؛ بعد هم بعد از شجاعت‌های

بسیار و حضور در میدان‌های دشوار، به شهادت می‌رسد؛ که حالا کاری به جزئیات آن ندارم. این زیبایی‌هایی که آدم در زندگی یک چنین آدمی یا شهید همت و شهید خرازی می‌تواند پیدا کند و یا این‌هایی که حالا هستند، نظیرش را شما کجا می‌توانید پیدا کنید؟ کجا می‌شود پیدا کرد؟^[۱۸]

معرفی چند کتاب

این حنا‌بندان آقای قدمی ... عجب کتاب خوبی است. ... این کتاب چقدر خوب نوشته شده است.

چقدر این کتاب فرماندهی من عالی است و چقدر من را متأثر و منقلب کرد. یا بعضی از این داستان‌های کوتاه، مثل نجیب یا زنده باد کمیل و ... که یک عالم درس دهنده و روحیه‌دهنده است.^[۱۹]

من نمی‌خواهم به بچه‌ها خیلی کتاب و رمان معرفی کنم؛ حالا ممکن است اسم مؤلفانش را بگویم. مثلاً یک نویسنده‌ی معروف فرانسوی هست، به نام میشل زواکو^۱ که کتاب‌های زیادی دارد. من اغلب رمان‌های او را در آن دوره‌ی [نوجوانی] خواندم. یا نویسنده‌ی معروف فرانسوی، ویکتور هوگو^۲ که من کتاب بینوایان او را اولین بار در همان دوره‌ی نوجوانی از کتابخانه‌ی آستان قدس گرفتم و خواندم.^[۲۰]

نمی‌دانم کدام یک از شما آن کتاب [زندگی خوب بود] مربوط به امدادگران را نوشته‌اید. من دیدم که این کتاب واقعاً چقدر لازم است. معلوم بود که این فرد خودش امدادگر بوده است. بدون اینکه آدم امدادگر باشد، نمی‌تواند مطلبی بنویسد. یا آن کس که کتاب آتش به اختیار را نوشته است، پیدا بود که قاعدتاً باید دیده‌بانی را ... لمس کرده باشد.^[۲۱]

۱. میشل زواکو (۱۹۱۸-۱۸۶۰) Michel Zevaco

۲. ویکتور هوگو (۱۸۸۵-۱۸۰۲) Victor Hugo

بردم خانه، گفتم همه بخوانید

وقتی که جلد اول کتاب شما [فرهنگ جبهه] درآمد، طبعاً به طور عادی مثل بقیه‌ی منشوراتی که پیش من می‌آوردند، نشستم آن را خواندم. این کتاب از بس من را جذب کرد، تا آخرش خواندم؛ بعد دیدم این کافی نیست، به خانه بردم و گفتم همه بنشینید این کتاب را بخوانید! در جمع خانواده، جاهایی از کتاب را خود من باز کردم و خواندم. گفتم این کتاب اصلاً باید در فضای خانه‌ها باشد و همه باید آن را همیشه داشته باشند.

شما این اصطلاحات [کتاب فرهنگ جبهه] را جمع کردید؛ این اصطلاحات خیلی ارزش دارد. مجموعه‌ی آن به صورت یک ماده‌ی خام تاریخی و به صورت یک سند تاریخی، الان در اختیار ماست. بر اساس سند تاریخی، کارهای گزارشی فراوانی ممکن است انجام بگیرد. چقدر خوب است که آن کسانی که فیلم می‌سازند، یا قصه می‌نویسند، یا شعر می‌گویند، یا نمایشنامه می‌نویسند، از این نوشته‌ها و از این اسناد استفاده کنند. آن وقتی کارآیی این نوشته‌های شما به حد نهایت می‌رسد، که در ادبیات و در هنر رایج مربوط به جنگ بیاید و به خورد آن‌ها برود؛ همچنان که آن اسم‌ها و لقب‌هایی که به آن‌ها اشاره کردید، مثل حسن بی‌ریا، خودش موضوع یک داستان است؛ این باید بیاید و مثل نگینی که انسان در جای مهمی آن را می‌نشاند، در جای مهمی قرار بگیرد.^[۲۲]

داستان یک انسان واقعی

چند سال قبل از این، به چند نفر از دوستان گفتم که چرا فیلمی برای جانبازان درست نمی‌کنید؟ ... برای یک جانباز روسی کتاب نوشته

بودند که من آن را خوانده‌ام؛ بعد شنیدم که از آن کتاب، فیلم هم تهیه شده است. ... روس‌ها خودشان این کتاب را چاپ کردند و فرستادند. این هم از همان کتاب‌های تبلیغاتی روس‌ها بود. اوایل انقلاب، این کتاب به دستم رسید. اسم این کتاب، داستان یک انسان واقعی است. خلبانی است که هواپیمایش سقوط می‌کند و پایش قطع می‌شود. من دیدم هر خلبان و یا هر جانبازی که پایش قطع شده باشد، یک چشمش کور شده باشد، این کتاب را که بخواند، احساس آرامش و رضایت می‌کند. ما این همه جانباز داریم، چرا یک چنین کتابی نداریم؟ چرا چنین فیلمی نداریم؟ این‌ها نقص‌های ماست.^[۲۳]

❑ خاطرات مستوفی

ما خاطرات خیلی خوبی داریم. همین خاطرات مستوفی، انصافاً کتاب خیلی خوبی است. اگر این کتاب را با کتاب شرح زندگی نهر و مقایسه کنید، واقعاً کمتر از آن نیست؛ اگر بهتر نباشد. منتهی در آن، خیال‌پردازی نیست و جنبه‌ی قصه ندارد.^[۲۴]

❑ خدمت و خیانت روشنفکران

بعد از ۲۸ مرداد، از لحاظ نشان دادن انگیزه‌های یک روشنفکر در مقابل یک دستگاه فاسد، سکوت عجیبی در فضای روشنفکری هست. خیلی از کسانی که در دهه‌ی ۲۰ مورد غضب دستگاه قرار گرفته بودند، در دهه‌ی ۳۰ به همکاران مطیع دستگاه تبدیل شدند! آل احمد در کتاب خدمت و خیانت روشنفکران، از همین روشنفکری دهه‌ی ۳۰ حرف می‌زند. آل احمد این کتاب را در سال ۴۳ شروع کرده، که تا سال ۴۷ ادامه داشت. سال ۴۷ که آل احمد

به مشهد آمد، ما ایشان را دیدیم. به مناسبتی صحبت از این کتاب شد، گفت مدتی است به کاری مشغولم. بعد فهمیدیم که از سال ۴۳ مشغول این کتاب بوده است. او از ما در زمینه‌های خاصی مطالبی می‌خواست، که فکر می‌کرد ما از آن‌ها اطلاع داریم. آنجا بود که ما فهمیدیم او این کتاب را دارد می‌نویسد. این کتاب بعد از فوتش منتشر شد. آن کتاب، کتابی نبود که در رژیم گذشته اجازه‌ی پخش داشته باشد؛ کتاب صددرصد ممنوعی محسوب می‌شد و امکان نداشت پخش بشود.^[۲۵]

هوارد فاوست

شما اگر فرصت بکنید بعضی از این کتاب‌هایی را که راجع به وضع اجتماعی آمریکا نوشته شده است، بخوانید، متوجه این موضوع می‌شوید ... من خودم کتاب‌های متعددی در این زمینه خوانده‌ام؛ نمی‌دانم شماها هم خوانده‌اید یا نه. ... مثلاً در زمینه‌ی همین مسائل انتخاباتی، کتابی از این نویسنده‌ی معروف نسبتاً چپ آمریکایی، هوارد فاوست^۱، خواندم. او کتاب‌های متعددی هم دارد. ... البته رمان‌نویس است. کتاب او شرح حال بچه‌ای است که در اوایل قرن بیستم، خانواده‌اش از یکی از کشورهای اروپایی مهاجرت می‌کنند و وارد آمریکا می‌شوند. این بچه در آمریکا متولد می‌شود، که طبق قوانین آمریکا، این بچه آمریکایی است. او بعداً وکیل دادگستری می‌شود و سپس وارد انتخابات می‌گردد. در آن کتاب، وضع انتخابات آمریکا را تشریح کرده است. شما ببینید، این تازه مربوط به اوایل این قرن، سال‌های دهه‌ی ۲۰ و ۳۰ است؛ بعد از آن، به اعتراف همه‌ی کسانی که در این زمینه‌ها دارای اطلاع هستند

۱. هوارد فاوست (۱۹۱۴-۲۰۰۰) Howard Fast

و چیزی نوشته‌اند، به مراتب از آن بدتر شده است. ... در واقع، پول و قدرت تبلیغات کمپانی‌های بزرگ است که بر همه‌ی امور این کشور مسلط است؛ آن‌ها کاندیدها را معین می‌کنند.^[۲۶]

❑ فرانتس فانون

شما اگر این کتاب‌هایی که در آن دوره‌ی ما درباره‌ی آمریکای لاتین و آفریقا نوشته شده، خوانده باشید، فرانتس فانون^۱ و کسانی که آن وقت‌ها کتاب می‌نوشتند، حالا هم کتاب‌هایشان به اعتبار خودشان باقی است، درمی‌یابید که وضع ما هم همین‌طور بود. در مورد ایران کسی جرئت نمی‌کرد بنویسد. اما در مورد مثلاً آفریقا یا شیلی یا مکزیک راحت می‌نوشتند. من با خواندن این کتاب‌ها می‌دیدم که عیناً وضع ما همین‌گونه است. یعنی آن جوان کارگر هم بعد از آنکه کار سخت می‌کرد و یک شاهی و صنار گیر می‌آورد، نصف این پول صرف عیاشی و ولگردی و هرزه‌گری و این‌طور چیزها می‌شد. این‌ها همان چیزی بود که ما در آن کتاب‌ها می‌خواندیم و می‌دیدیم که در واقعیت جامعه‌ی خودمان هم همین‌طور است.^[۲۷]

❑ جان شیفته

قیمت این کتاب جان شیفته (رومن رولان)^۲ به مراتب از این بیشتر است؛ هم تاریخ است، هم ادبیات است، هم اخلاق است، هم هنر است. این کتاب، همه چیز است. این کتاب را من سال‌ها پیش خواندم.^[۲۸]

۱. فرانتس فانون (۱۹۶۱-۱۹۲۵) Frants Fanon

۲. رومن رولان (۱۹۴۴-۱۸۶۶) Roman Roland

کتاب‌های «جین اوستین»

خلاصه‌ی انگلیسی کتاب‌های جین اوستین^۱ را، از جمله همین کتاب غرور و تعصب را من خواندم. برای کسانی که انگلیسی می‌آموزند، خلاصه‌های ساده‌ای درست می‌کنند.^[۲۹]

چرا یک آخوند «دُن آرام» می‌خواند؟

دُن آرام یکی از بهترین رمان‌های دنیاست. البته جلد اولش بهتر است؛ جلدهای بعدی اش سطح رمان را متوسط می‌کند؛ کما اینکه کتاب بعدی اش، زمین نوآباد، هم کتاب خوبی نیست. این «دُن آرام» را من قبل از انقلاب خواندم؛ زمین نوآباد را شاید بعداً خواندم. ... به قدری در این کتاب تصویرگری فوق‌العاده است که من این را در هیچ کتاب دیگری ندیده‌ام. دشت‌های روسیه را که تصویر می‌کند، مثلاً صد جا تصویر کرده، ولی صد جور بیان کرده است! این‌ها خیلی هنرمندانه و خیلی مهم است. ادبیات، این‌گونه ماندگار می‌شود. چرا من آخوند در یک کشور اسلامی، کتاب دُن آرام را می‌خوانم؟ اگر جاذبه نداشته باشد، اگر این کتاب لایق خواندن نباشد، یک نفر مثل من نمی‌رود آن را بخواند.^[۳۰]

روان مثل آب، مثل حریر

... یک نوع از این بالاتر و بهتر هست، و آن هنری است که مطالب خودش را به طور غیر مستقیم در ذهن القاء می‌کند؛ این فاخرترین و بهترین هنر است؛ ... بینوایان و ویکتور هوگو از این قبیل است. پیام بینوایان، رو به سقوط بودن تشکیلات و مناسبات اجتماعی نظام اشرافی آن روز فرانسه است؛ فضاحت وضع قضایی آن روز

۱. جین اوستین (۱۷۷۵-۱۸۱۷) Jane Austen

است؛ پایین بودن تفکر مردم آن روز است که به گناهان کوچک از افراد ضعیف، جرم‌های بزرگی مترتب می‌کردند و به گناهان بزرگ از افراد قوی، هیچ‌گونه جرمی را مترتب نمی‌کردند. در عین حال وقتی شما نگاه می‌کنید، پیام کتاب مثل یک حریر و مثل یک آب روان، به تمام سلول‌های ذهن انسان می‌رسد و همه آن را جذب می‌کنند؛ درحالی‌که هیچ حرف واضحی هم نزده است.^[۳۱]

ارجاعات

۱. دیدار با گروهی از جوانان و نوجوانان و دست‌اندرکاران برنامه‌ی «نیمرخ» سیما، ۷۶/۱۱/۱۴
۲. همان.
۳. دیدار با علما و روحانیان قائن، ۶۶/۱/۳.
۴. سخنرانی در سمینار ائمه‌ی جمعه‌ی استان تهران، ۶۳/۸/۱۵.
۵. دیدار با اعضای مجمع نویسندگان مسلمان، ۷۱/۴/۸.
۶. دیدار با اصحاب فرهنگ و هنر، ۸۰/۵/۱.
۷. دیدار با جمعی از هنرمندان، ۷۰/۹/۴.
۸. دیدار با مدیران و برنامه‌سازان گروه تلویزیونی شاهد، ۷۲/۱۰/۱۳.
۹. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۸۵/۷/۳۰.
۱۰. دیدار با برگزارندگان مراسم انتخاب کتاب سال، ۷۲/۱۰/۷.
۱۱. دیدار با جمعی از پیش‌کسوتان جهاد و شهادت و خاطره‌گویان دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۸۴/۶/۳۱
۱۲. دیدار با جمعی از پیش‌کسوتان جهاد و شهادت و خاطره‌گویان دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۸۴/۶/۳۱
۱۳. دیدار با اعضای «دفتر ادبیات و هنر مقاومت» حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۰/۴/۲۵.
۱۴. همان.
۱۵. دیدار با اعضای مجمع نویسندگان مسلمان، ۱۳۷۱/۴/۸.
۱۶. دیدار با گروه ادبیات جنگ بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی، ۷۲/۷/۲۵.
۱۷. دیدار با اعضای مجمع نویسندگان مسلمان، ۱۳۷۰/۷/۲۸.
۱۸. دیدار با جمعی از کارگردانان و مسؤولان سینما و تلویزیون، ۱۳۸۵/۴/۲۳.
۱۹. دیدار با اعضای دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۱/۴/۲۲.
۲۰. دیدار با گروهی از جوانان و نوجوانان و دست‌اندرکاران برنامه‌ی «نیمرخ» سیما، ۷۶/۱۱/۱۴.

۲۱. دیدار با اعضای دفتر ادبیات و هنر
مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات
اسلامی، ۷۱/۴/۲۲.
۲۲. دیدار با اعضای دفتر پژوهش و
گسترش فرهنگ جبهه، ۷۰/۱۰/۱۶.
۲۳. دیدار با وزیر و مسؤؤلان وزارت
فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱/۹/۴
۲۴. دیدار با مدیرعامل و مسؤؤلان
کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان،
۷۶/۵/۱۸.
۲۵. دیدار با دانشجویان دانشگاه تهران،
۷۷/۲/۲۲.
۲۶. دیدار با جمعی از تشکل‌های
دانشجویی کشور، ۷۵/۹/۱۵.
۲۷. دیدار با جوانان به مناسبت هفته‌ی
جوان، ۷۷/۲/۷.
۲۸. بازدید از غرفه‌های فارسی نهمین
نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران،
۷۵/۵/۲۲.
۲۹. بازدید از دهمین نمایشگاه بین‌المللی
کتاب تهران، ۷۶/۲/۱۴.
۳۰. دیدار با نویسندگان و هنرمندان حوزه‌ی
هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۷/۳/۲.
۳۱. سخنرانی در مراسم سومین سالگرد
تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی،
۱۳۶۳/۴/۲.



نفت دروغ موجود

عالمی که در ایران از آن خبری نیست!

اگر تعداد کتاب زیاد شد، اگر عنوان کتاب زیاد شد، اگر کتاب در همه‌ی موضوعات مورد نیاز بود، اگر مردم توانستند سؤال‌ها و استفهام‌هایشان را در کتاب بیابند و به کتاب مراجعه کنند، یک عالم دیگر و ماجرای دیگری خواهد شد، که متأسفانه امروز در داخل ایران از آن خبری نیست! هر جا که با کتاب سر و کاری هست، می‌بینید که از لحاظ کیفیت روحی و وضع فکری، نسبت به آن جایی که این وضعیت وجود ندارد، تفاوت محسوسی هست.^[۱]

جوهر تبدیل شدن به آثار بزرگ

بنده الان این رمان‌های شماها را که نگاه می‌کنم، می‌بینم این‌ها همان چیزهایی است که اگر یک خرده با آن‌ها کار بشود، بینوایان و بیکتور هوگو و جنگ و صلح تولستوی خواهد شد. من این جوهر را در رمان‌های کوچک این برادران خودمان که از حوزه‌ی هنری یا از بعضی جاهای دیگر صادر می‌شود، مشاهده می‌کنم، که آدم در نوشته‌های تقلیدی آن آقایان و ده جلد و پنج جلد و دو هزار صفحه و پنج هزار صفحه مشاهده نمی‌کند. در کارهای شماها واقعاً این جوهر وجود دارد. آن‌ها کارشان صرفاً کلیشه‌ای است؛ آن هم به خاطر این است که واقعاً از درون جوشش ندارند.^[۲]

جنگ، فرصت نویسنده‌گی

جنگ، میدانی برای بروز استعدادها در این زمینه شد. می‌دانید. یکی از چیزهایی که هنر و ادبیات را در هر کشوری به شکوفایی می‌رساند، حوادث سخت، از جمله جنگ است. زیباترین رمان‌ها، بهترین فیلم‌ها، شاید بلندترین شعرها، در جنگ‌ها و به مناسبت جنگ‌ها سروده شده و گفته شده و تولید شده و به وجود آمده است. در جنگ ما هم همین‌طور بود.^[۳]

نمی‌دانم این همه تکرار اثر کرده یا نه

از بس درباره‌ی این مسئله‌ی مهم [کتاب‌خوانی] گفته‌ام و به من هم گفته نشده که چقدر اثر دارد، حقیقتاً وقتی می‌خواهم بار دیگر این مسئله را بیان کنم، دچار تردید می‌شوم که این دیگر جزء گفتار لغو نباشد! من نمی‌دانم واقعاً این تکرار، اثر کرده، یا نکرده است؛ شما

باید آن را بگویید. واقعاً آماری بگیری، ببینیم کتاب‌خوانی چقدر رشد می‌کند. بیا بید کاری کنید که مردم کتاب‌خوان بشوند.^[۴]

کم‌نصیب‌ترین ملت‌ها

ما در حالی که در طول قرن‌های متمادی بیشترین کتاب را در دنیا تولید کردیم، اما امروز و در طول دو سه قرن اخیر، جزء کم‌نصیب‌ترین ملت‌ها از معارف کتابی و مکتوب بوده‌ایم! یقیناً در این وضعیت که فی‌نفسه فرهنگی است، وضعیت‌های سیاسی و اجتماعی دخالت داشتند. هر چه بوده، گذشته است. امروز، روز نو دوران جدیدی برای ماست و ما باید این نقیصه را جبران کنیم. ... در بین مردم ما، کتاب‌خوانی یک رویه‌ی معمول نیست؛ حتی باسوادان درس خوانده و تحصیل کرده، کسانی که با کتاب انس دارند و در زندگی روزمره‌ی خودشان، فصل و بخشی را به خواندن کتاب اختصاص می‌دهند، یقیناً اقلیت کمی هستند؛ در حالی که ما می‌بینیم در بسیاری از کشورهایی که امروز از لحاظ پیشرفت‌های علمی در دنیا، ممتاز ... هستند، قضیه این‌طور نیست. ... روح کتاب‌خوانی در مردم و انس با معلومات و معارف و پیشرفت علمی کشور در سطوح مختلف، این‌ها با هم ارتباط دارد و بایستی آن را مرتبط به این دانست و این روحیه را در بین مردم ترویج کرد.^[۵]

کتاب‌نخوانی

مردم ما کتاب‌خوان نیستند. این کتاب‌نخوانی، نقص خیلی بزرگی است. خیلی از مردم ما حتی روزنامه‌خوان هم نیستند. اگر نگاهی به روزنامه بکنند، به همان تیرهای درشتش اکتفا می‌کنند. بسیاری

از مردم، رادیو را فقط برای سرگرمی هایش گوش می‌کنند، نه برای آموزش و خبر و آگاهی‌های زندگی و مسائل فرهنگی. ما باید این نقیصه را برطرف کنیم.^[۶]

کتاب‌خوانی، عقب‌تراز نشر کتاب

بیش از آنچه که از لحاظ عرضه‌ی کتاب عقیبیم، از لحاظ کتاب‌خوانی عقیبیم. کتاب خواندن در کشور ما، متأسفانه یک کار اختصاصی است؛ مخصوص بخشی از مردم است؛ مربوط به همه‌ی مردم نیست؛ درحالی‌که معارف و علوم و هنر و ذوق و آنچه که در حیطه‌ی کار فرهنگ هست، مال همه‌ی مردم است؛ مخصوص بخشی از مردم که نیست. همه به مفاد و محتوای کتاب احتیاج دارند؛ درحالی‌که همه از کتاب استفاده نمی‌کنند.

اکنون ملت ایران باید عقب افتادگی‌ها را جبران کند. اینک فرصت بی‌نظیری از حکومت دین و دانش بر ایران پدید آمده است که باید از آن در جهت اعتلای فکر و فرهنگ این کشور بهره جست. امروز کتاب‌خوانی و علم‌آموزی نه تنها یک وظیفه‌ی ملی، که یک واجب دینی است. از همه بیشتر، جوانان و نوجوانان باید احساس وظیفه کنند؛ اگرچه آن‌گاه که انس با کتاب رواج یابد، کتاب‌خوانی نه یک تکلیف، که یک کار شیرین و یک نیاز تعلق‌ناپذیر و یک وسیله برای آراستن شخصیت خویشتن تلقی خواهد شد؛ و نه تنها جوانان، که همه‌ی نسل‌ها و قشرها به دلخواه و شوق، بدان رو خواهند آورد.^[۷]

📖 کتاب جزو «لوازم» زندگی است

این عادت هنوز در بین مردم ما جا نیفتاده که بروند کتابی را بخرند، بعد آن را بخوانند، بعد به دوستان یا به فرزندشان بدهند، تا آن‌ها هم بخوانند؛ این طوری نیست. ای بسا کتابی را می‌خرند، بعد آن را کناری می‌گذارند؛ یا مثلاً کتابی را دوستی به دوستی هدیه می‌دهد، او هم کناری می‌گذارد! واقعاً کتاب خواندن در مملکت ما جا نیفتاده است؛ و این درد بزرگی است. ما از اهمیت و عظمت این درد غافلیم؛ در حالی که این همه مطلبی که در ذهن‌ها هست، بر سر قلم‌ها و روی کاغذها جاری می‌شود و با خرج زیادی چاپ می‌گردد، اگر این مطالب ... بین همه‌ی مردم تقسیم بشود، ببینید چقدر سطح فرهنگ جامعه بالا می‌آید و چه منافعی از این ناحیه عاید می‌شود. بیا بید شما هم به مجموعه‌ی کارهای کم و بیش دارای تأثیری ببینید که حالا چند سالی است برای وادار کردن مردم به کتاب خواندن شروع شده است؛ این‌ها را در تبلیغات، در اظهاراتان بیان کنید. اصلاً کتاب بنویسید، مقاله بنویسید، اعلان بکنید. ... قصه ... نوشته بشود، کارهای هنری بشود، تا مردم به خواندن کتاب وادار بشوند ... و کتاب جزو لوازم زندگی بشود.^[۸]

📖 با این همه شاعر و نویسنده

من می‌بینم که متأسفانه در جامعه‌ی ما، آن مقداری که شأن این جامعه اقتضاء می‌کند، کتاب رواج ندارد. بله، اگر ما یک جامعه‌ی بی‌تاریخ بودیم، جامعه‌ای بودیم که گذشته‌ای ندارد، فرهنگی ندارد، کسان بامعرفت و برجسته‌ای از لحاظ فرهنگی ندارد، انسان‌های بالاستعداد و فهیم و دارای بینش و طرز فکر بالا ندارد، مثل بعضی

از جوامع گوناگونی که در گوشه و کنار دنیا هستند، می‌گفتیم که بی‌رغبتی ما به کتاب قابل توجیه است؛ اما جامعه‌ی ما با این همه انسان‌های فرهنگی برجسته، والا، اساتید، مؤلفان، آشنایان با کتاب، شعرا، نویسندگان، علمای بزرگ، دانشگاهیان برجسته، چرا باید در انس با کتاب این‌طور باشد؟ سابقه‌ی فرهنگی و تاریخی ما خیلی زیاد است. جامعه‌ی ما اساساً یک جامعه‌ی پخته و بالغ شده است؛ یک جامعه‌ی ابتدایی و بدوی نیست. مردم ما باید بیش از این با کتاب آشنا باشند.^[۹]

مثل خوردن و خوابیدن

متأسفانه کتاب‌خوانی، جز در بین یک عده از اهل علم و اهل تحصیل و کسانی که به‌طور قهری با کتاب سر و کار دارند، یک کار رایج و روزمره به حساب نمی‌آید؛ در حالی که کتاب‌خوانی باید مثل خوردن و خوابیدن و سایر کارهای روزانه، در زندگی مردم وارد بشود.^[۱۰] کتاب نباید به یک عده از افراد جامعه‌ی ما مخصوص بماند؛ کما اینکه در گذشته این‌طور بوده است که یک عده کتاب‌خوان و اهل کتاب و اهل مراجعه‌ی به کتاب بودند؛ اکثریت هم دور از کتاب و فارغ از هم کتاب؛ این درست نیست. امروز البته وضع بهتر شده است؛ انسان می‌تواند این را حس کند.^[۱۱]

اعتیاد به کتاب

من جوانان بسیاری را دیده‌ام، حالا افراد مسن که جای خود دارد، که حتی مطالعه‌ی کتاب رمان را هم میل ندارند! کتاب رمان را یک هفت هشت ده صفحه می‌خوانند و می‌گویند حوصله نداریم؛

درحالی که حاضرند بیست دقیقه، یا نیم ساعت بنشینند و تبلیغات تلویزیون را، که قبل از شروع فیلم سینمایی پخش می شود، تماشا کنند! حاضر نیستند در این بیست دقیقه، حتی همان کتاب رمان را بخوانند؛ حالا نمی گوییم کتاب اجتماعی، کتاب سیاسی، یا کتاب علمی، این ناشی از چیست؟ ناشی از عدم اعتیاد به کتاب است. مردم میل به کتاب خوانی ندارند؛ برای این باید فکری بکنید.^[۱۲]

انقلاب کم کار!

این انقلاب، با این عظمت و ابعاد و آثار علمی، از لحاظ ارائه‌ی مبانی فکری خودش، یکی از ضعیف ترین و کم کارترین انقلاب‌ها و بلکه تحولات دنیاست! ...

وقتی انقلاب اکتبر تحقق پیدا می کند، در طول ده پانزده سال، آن قدر کتاب و فیلم و قصه و جزوه در سطوح مختلف، راجع به مبانی فکری این انقلاب نوشته می شود که در کشورهایی که باد آن انقلاب به آن‌ها رسیده، دیگر مردم احتیاجی ندارند که از کتاب‌های آن‌ها استفاده کنند! آن قدر فضای ذهنی پُر شده است که روشنفکرهای خود کشورها می نشینند راجع به مبانی ارزشی و فکری آن‌ها کتاب می نویسند! در سه چهار دهه‌ی گذشته، چقدر ایرانی‌ها درباره‌ی مبانی فکری انقلاب شوروی، به زبان فارسی کتاب نوشتند؛ چون دیگر اشباع شده بودند؛ یعنی آن‌ها آن قدر نوشتند که همه‌ی روشنفکرهایی که به نحوی از لحاظ فکری با آن‌ها ارتباط پیدا می کردند، از لحاظ فکری اشباع می شدند و بعد یک آدم مثلاً دست به قلم و با فکر و روشنفکری، خودش می جوشید و مطالبی، غیر از ترجمه‌های فراوانی که از آثار آن‌ها

می‌شد، می‌نوشت. ما چه کار کرده‌ایم؟ کاری که ما در این زمینه کرده‌ایم، واقعاً خیلی کم است. گاهی انسان دلش نمی‌آید که بگوید در حد صفر، چون واقعاً کسانی با اخلاص کارهایی کرده‌اند؛ اما اگر نخواهیم ملاحظه‌ی این جهات عاطفی را بکنیم، باید بگوییم یک ذره بیشتر از صفر!

یازده سال از انقلاب می‌گذرد؛ خوب بود که صدها نویسنده‌ی اسلامی، مبانی انقلاب را بنویسند. ... می‌بایست تربیت می‌کردیم، که نکردیم.^[۱۳]

📖 کتاب‌های دینی بدون افراط و تفریط

مقوله‌ی دیگری که ما در آن کم‌کاری داریم، که شاید باورکردنی هم نباشد، کتاب‌های دینی است! مثل اینکه ما روی کتاب‌های دینی و مسائل اسلامی متأسفانه کم‌کار می‌کنیم! این متون اسلامی بسیار ارزشمند است. ما به کتاب‌هایی در ردیف کتاب‌های شهید مطهری احتیاج داریم که مسائل اساسی اسلام را با یک بینش صائب و به دور از کج‌روی و افراط و تفریط، با زبانی قابل فهم برای قشرهای متوسط جامعه، که نه دانشمندان و اندیشمندان را ملاک می‌گیریم، نه سطوح خیلی پایین را، ... تبیین کند. و من اینجا بایستی با پذیرش و اذعان به پایگاه بلند حوزه‌های علمیه و مخصوصاً حوزه‌ی علمیه‌ی قم در نشر افکار و معارف اسلامی، آن حوزه را مخاطب قرار بدهم و بگویم: اینجا شما هستید که بایستی این نیاز را پاسخ بدهید؛ البته نه به معنای انحصاری، اما به هر حال کانون، قم است. این زمینه‌هایی است که به نظر من باید رویش کار بشود.^[۱۴]

❏ انقلاب بی‌رمان

من گمان می‌کنم که هیچ تاریخی از انقلاب اکتبر شوروی نمی‌تواند گویایی آن رمان‌هایی را که در باب این تاریخ نوشته شده، داشته باشد. اگر شما این رمان‌ها را خوانده باشید، می‌فهمید چه می‌گوییم. مثلاً رمان دُن آرام را در نظر بگیرید. نمی‌دانم شما آقایان این رمان را خوانده‌اید یا نه. این رمان، یکی از رمان‌های تبلیغاتی مارکسیست‌ها در دوران اختناق رژیم شاه بود. این کتاب با اینکه رمان بود، اما به عنوان تبلیغ آن را به همدیگر می‌دادند و مطالعه می‌کردند! ... این‌ها به قدری خوب نوشتند و انقلاب را خوب تصویر کردند که شما در این کتاب‌ها می‌توانید ابعاد این انقلاب به آن عظمت را پیدا کنید. البته نقطه ضعف‌هایش را هم در همین کتاب‌ها می‌شود فهمید؛ اگر چه آنکه نوشته، به عنوان نقطه ضعف نوشته است. ما در این مقوله چه نوشتیم؟ البته چرا، یک چیزهایی نوشته شده است؛ آن هم دروغ! کتابی درباره‌ی انقلاب نوشته شده است؛ البته آن هم درباره‌ی همان چند صباح قبل از ورود امام به ایران، که آن هم خلاف واقع و دروغ است! ما که در این انقلاب و در این کوچه و خیابان‌های تهران و جاهای دیگر بودیم، آن کتاب را که می‌خوانیم، می‌بینیم دروغ نوشته شده است؛ طبق نظرات خودشان برداشتند یک چیزهایی نوشتند! [۱۵]

❏ جلال؛ سرآمد رمان‌نویس‌های ایران

از اوّل قرن ششمی جاری، یعنی از شصت هفتاد سال گذشته تا کنون، ما به نویسندگان رمان‌های خودمان که نگاه می‌کنیم، ... می‌بینیم که این‌ها واقعا بی‌هنرند؛ یعنی مایه‌هایی دارند، اما

به هیچ وجه قابل مقایسه‌ی با رمان‌های مطرح در دنیا نیست. البته بعد نوبت به امثال آل احمد که می‌رسد، آن واقعیت‌ها و آن سوز دل و آن انگیزه و آن ایمان، وضع را بهتر می‌کند. طبق تشخیص من و تا آنجا که من می‌شناسم، رمان آل احمد، انصافاً سرآمد رمان‌های فارسی ماست؛ از همه‌ی این‌های دیگر بهتر است؛ و الاً دیگران که نوشتند، چیزی ننوشتند. ... چنانچه شما این نهال جدید و این جهت نو را دنبال‌گیری کنید، همان چیزی خواهد شد که ما امروز احتیاج داریم؛ یعنی رمان و قصه‌نویسی ایران را به آن رشد و تعالی خواهد رساند.^[۱۶]

چهل تکه نویسی

البته بعضی‌ها سعی کردند داستان بلند بنویسند و نوشتند؛ ظاهر و رنگ و نمایش هم بد نیست؛ اما قابل مقایسه با داستان‌های بلندی که امروز در دنیا مطرح است، مثل بینوایان و ویکتور هوگو و جنگ و صلح تولستوی و داستان‌هایی که برای انقلاب شوروی نوشته‌اند، نیست؛ یک چیز بدلی است. داستان بلندی می‌نویسند، اما وقتی انسان نگاه می‌کند، می‌بیند که یک نقاشی بدلی از روی یک نقاشی واقعی است؛ پیداست که یک جوشش طبیعی وجود ندارد. حالا بگذریم از اینکه از لحاظ محتوا، این داستان‌هایی که اخیراً همین آدم‌های در دل مخالف با تفکر اسلامی در این ده پانزده سال نوشته‌اند و پخش کرده‌اند، چقدر مشکل دارد. داستان‌های این‌ها دروغ است و حقیقت ندارد.

شما وقتی که مثلاً بینوایان یا جنگ و صلح یا داستان‌های امیل زولا^۱ را می‌خوانید، می‌توانید وضعیت آن جامعه‌ی روسی یا

۱. امیل زولا (۱۸۴۰ - ۱۹۰۲) Emile Zola

فرانسوی یا انگلیسی یا هر جای دیگر را از داخل این داستان به دست بیاورید؛ یعنی انسان می‌تواند چیزهایی را که در تاریخ نیست، در این کتاب‌ها پیدا کند؛ درحالی‌که آن چیزی که این آقایان در قصه‌هایشان می‌نویسند، اصلاً وجود خارجی ندارد! آن روستایی که این آقایان در قصه‌هایشان تصویر می‌کنند، در ایران اصلاً وجود خارجی ندارد ... غالب این کتاب‌های آقایان را خوانده‌ام. من کتابی را خواندم، دیدم که راجع به دهی صحبت کرده است. داستان در یک روستا واقع می‌شود؛ اما از لحاظ وضع مردم، اصلاً چنین روستایی در عالم وجود ندارد! به خصوص منطقه‌ای که آن آقا از آن صحبت کرده، منطقه‌ی خود ما، یعنی خراسان، است. زندگی ما تقریباً در همان مناطق بوده است. ما روستاهای آنجا را می‌شناسیم؛ اصلاً آن‌گونه روستایی وجود ندارد! روستایی که در آن فاحشه‌خانه هست و مسجد نیست. آیا شما چنین روستایی سراغ دارید؟! کجای ایران چنین روستایی وجود دارد؟! این غیر از آن نویسنده‌ی فرانسوی است که وقتی یک روستای فرانسه را تصویر می‌کند، واقعیتی را دارد تصویر می‌کند؛ حقیقتی را دارد بیان می‌کند. لذا وقتی شما می‌خوانید، می‌فهمید که زیر پوشش زرق و برق تمدن فرانسه در قرن نوزدهم، چه حقایقی داخل روستاها و شهرها و خانه‌ها و محلات همان پاریس می‌گذشته است. این واقعاً ناشی از چیست؟ ناشی از این است که روح هنر در این شاخه‌اش، مطلقاً پرورش و رشدی ندارد. یعنی یک نفر هم که حالا ذوقی دارد و می‌خواهد چیزی بنویسد، آن مایه‌ی لازم را برای این کار ندارد؛ بنا می‌کند به تقلید کردن، و چهل تکه‌ای از اینجا و آنجا درست می‌کند و چیزی از آب درمی‌آورد! آیا این برای ما نقص نیست؟^[۱۷]

دستان خالی را با ترجمه‌ی خوب پر کنید

در همین مقوله‌ی قصه و رمان، ... شما اطلاع دارید که من قدری با این مقوله مرتبطم. ما دستمان واقعاً خالی است. ما داخل کشور هیچ کار بزرگی نداریم. کارهای بزرگی که در این زمینه در کشورها و ملت‌های دیگر وجود دارد، ما اصلاً مشابه آن‌ها را نداریم؛ نه مشابه فرانسوی‌ها، نه مشابه روس‌ها و نه بعضی از ملت‌های دیگر! این‌ها خلأهایی است که باید پُر بشود؛ لیکن تا مادامی که پُر نشده، ما از ترجمه‌های خوب می‌توانیم استفاده کنیم.^[۱۸]

حاضر م صدمبار تشکر کنم

البته پایه‌ی توقعات بنده هم به این زیادی نیست که می‌فرمایید از بینوایان هر چه پایین‌تر، نه، اگر امروز در این کشور کسی یک قصه درست کند که دو درجه هم پایین‌تر از بینوایان باشد، بنده حاضر م صدمبار از او تشکر کنم؛ اما همین را هم متأسفانه نداریم!^[۱۹]

پیدا کنید و ترجمه کنید

ما در زمینه‌های ادبیات، کتاب بسیار کم داریم. در زمینه‌های قصه و هنر، کتاب بسیار کم داریم. در زمینه‌های رمان و ترجمه‌های آن‌چنانی، کتاب بسیار کم داریم. نمی‌شود گفت که این همه نویسنده‌های بسیار بزرگی که الان هستند و دارند می‌نویسند؛ رمان می‌نویسند، قصه می‌نویسند، حتی تحقیقات تاریخی می‌نویسند، مجموعاً بر ضد ما تمام خواهد شد؛ نه، بسیاری چیزها هست که می‌تواند به نفع ما هم باشد؛ این‌ها را باید پیدا کرد و ترجمه نمود. این روزها یک رمان روسی به نام پطر کبیر، که دو سه جلد است

و نویسنده‌ی آن الکسی تولستوی است، منتشر شده است. این رمان، رمانی بسیار قوی در شرح حال پطر است. به نظر من، اگر یک مترجم خوب این کتاب را ترجمه می‌کرد، می‌توانست کتاب مفیدی حتی برای ادبیات کنونی جامعه‌ی ما باشد؛ اما آن طوری برخورد نمی‌شود.^[۲۰]

عقب ماندگی در نمایشنامه‌نویسی

قبل از میلاد مسیح، در یونان، نمایشنامه‌نویسی بوده و نمایشنامه‌هایی که تا امروز موجود است و به زبان فارسی هم چاپ شده و بعضی از آن‌ها ترجمه هم شده و بنده هم بعضی‌هایش را خوانده‌ام، وجود داشته است. در محیط ادب فرهنگ غربی، از آن وقت نمایشنامه‌نویسی رشد دارد و ما حالا این را نداریم! ... ما باید به سرعت خودمان را برسانیم.^[۲۱]

فقط تهرانی‌ها نویسنده‌اند؟

من نگاه کردم، دیدم این نوشته‌ها غالباً درباره‌ی لشکر حضرت رسول است ... لشکرهای دیگری که در جنگ این همه نقش داشتند، اصلاً از آن‌ها خبری نیست. آقایان تهرانی‌ها بلند شدند به جبهه رفتند و در لشکر خودشان مستقر شدند؛ بعد هم برگشتند و همان‌ها را نوشتند! ... در لشکرهای اصفهان، لشکر نجف، لشکر امام حسین (علیه‌السلام)، لشکر نصر مشهد، لشکر امام رضا، لشکر ثارالله، لشکر فجر و لشکرهای گوناگونی که در همه‌جا هستند، یک عالم حماسه است؛ به چه دلیل آن‌ها نتوانند بنویسند؟^[۲۲]

ادبیات ضد جنگ

در همین کشور خودمان، که به قول شما خاستگاه ادبیات مقاومت است، ادبیات ضد جنگ هم از طرف آدم‌های ناباب در اینجا پا گرفت! سال‌های ۶۱ و ۶۲ آن آقای ... کتاب زمین سوخته را می‌نویسد، که صددرصد ضد جنگ است و اصلاً حماسه‌ای در این کتاب نیست! کما اینکه وی یک کتاب دیگر دارد که ضد انقلاب است؛ ... یک رمان مفصل سه جلدی است. من حالا اسمش را نمی‌گویم، که اگر کسی تا حالا نشنیده، نشنیده باشد. من تعجب کردم وقتی که دیدم در یکی از مطبوعات خودی، یکی از برادران راجع به ادبیات جنگ کتاب نوشته و کتاب زمین سوخته را جزو اولین کتاب‌هایی که در باب ادبیات جنگ است، مطرح کرده است! چرا باید این‌طور باشد؟ گاهی می‌شود که در خاستگاه ادبیات جنگ، که محصول طبیعی‌اش ادبیات مقاومت است، کسانی می‌آیند از روی غرض ادبیات ضد جنگ را باب می‌کنند؛ مثل همین کتاب زمین سوخته!^[۲۳]

ارجاعات

۱. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۷۶/۸/۱۹.
۲. دیدار با اعضای شورای بررسی و انتخاب کتاب دفاع مقدس، ۷۳/۳/۲.
۳. سخنرانی در جمع دانشجویان دانشگاه تهران، ۷۷/۲/۲۲.
۴. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۷۵/۷/۳۰.
۵. مراسم افتتاحیه‌ی اولین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۶۶/۸/۱۴.
۶. دیدار با وزیر و مسؤولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۷۱/۹/۴.
۷. پیام به مناسبت آغاز هفته‌ی کتاب، ۷۲/۱۰/۴.
۸. دیدار با اعضای هیئت تحریریه‌ی دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۷۴/۲/۱۸.
۹. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از هفتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۳/۲/۲۰.
۱۰. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از سومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۶۹/۲/۱۹.

۱۱. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از هفتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۳/۲/۲۰.

۱۲. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۷۶/۸/۱۹.

۱۳. دیدار با مجمع نمایندگان طلاب و فضایی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۶۸/۹/۷.

۱۴. سخنرانی در مراسم پنجمین دوره‌ی انتخاب کتاب سال، ۶۶/۱۱/۱۹.

۱۵. دیدار با وزیر و مسئولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۷۱/۹/۴.

۱۶. دیدار با اعضای دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۱/۴/۲۲.

۱۷. دیدار با وزیر و مسئولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۷۱/۹/۴.

۱۸. دیدار با مدیرعامل و مسئولان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۷۱/۵/۵.

۱۹. دیدار با مدیرعامل و مسئولان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۷۶/۸/۱۸.

۲۰. دیدار با مجمع نمایندگان طلاب و فضایی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۶۸/۹/۷.

۲۱. سخنرانی در مراسم هفتمین سالگرد تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی، ۶۷/۴/۱.

۲۲. دیدار با اعضای دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۱/۴/۲۲.

۲۳. دیدار با نویسندگان و هنرمندان حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۷/۳/۲.



حسب باید کرو؟

📖 زبان انقلاب و جنگ، فقط زبان هنر است

واقعاً انقلاب جزو آن حوادثی است که جز با زبان هنری، اصلاً قابل بیان کردن نیست. مثلاً آدم چطور می‌تواند در یک تاریخ، وضع زندان‌های رژیم پهلوی را تصویر کند؟ اصلاً در تاریخ نمی‌شود. کسی حوصله ندارد که این‌ها را در تاریخ بخواند، جز در داستان و در شعر؛ عمده در داستان می‌شود این‌ها را بیان کرد. بقیه‌ی ماجراهایی هم که در انقلاب گذشته، فقط در قصه و کار هنری قابل ارائه است و لاغیر؛ لذاست که داستان انقلاب باید نوشته می‌شد.

شما الان می‌توانید داستان انقلاب را بنویسید؛ اصلاً آن را باید حالا بنویسید. داستان انقلاب را آن زمان‌ها نمی‌شد نوشت؛ الان باید نوشت کما اینکه من می‌گویم قصه‌ی جنگ را هم الان باید نوشت. زمان جنگ، خاطرات جنگ را می‌شد نوشت، همین کاری که شماها کردید، اما قصه‌ی جنگ یک چیز دیگر است. هنرمندی که می‌خواهد از این ماجرا یک قصه در بیاورد، بایستی بر فضا مسلط باشد، تا بتواند از همه‌ی عناصر استفاده کند؛ ... اصلاً خاصیت کار هنری این است. باید اثر پایی از همه‌ی قضایای انقلاب در این قصه بیاید. در یک کوچه اتفاقی می‌افتد، در یک خانه اتفاقی می‌افتد؛ اما این کوچک‌شده‌ی آن حادثه‌ی بزرگی است که در همه جای کشور اتفاق افتاده است.^[1]

نقاط اوج را سوژه کنید

موضوعات گوناگون انقلاب که حایز کمال اهمیت است، باید موضوع کارهای هنری ما قرار بگیرد. گاهی آدم می‌بیند که قصه‌نویس یا نمایشنامه‌نویس یا فیلمساز امروز، به جای اینکه به نکات اصلی انقلاب توجه کند و آن‌ها را به سلک هنر بکشد، سراغ مسائل درجه‌ی دو و گاهی مسائل مضر می‌رود که اصلاً نیایستی آن‌ها مطرح بشود. زخم‌ها و دردهای انقلاب را دیدن، آن‌ها را درشت کردن و برجسته کردن، رنگ و جلای داستانی به آن‌ها زدن و آن‌ها را پخش کردن، هیچ خدمتی به انقلاب نیست. انقلاب در کنار نقاط درد و کمبود و محرومیتی که دارد، نقاط قوت و درخشندگی بیشتری هم دارد. شما نمی‌توانید هیچ انقلابی را سراغ کنید که در آن، رنج و درد و زحمت نباشد. حالت انتقال،

این‌ها را دارد. مایه‌ی هنری که امروز وجود دارد، چه شعر، چه فیلم، چه نمایشنامه، منهای اجرا، باید ظریف‌ترین، انسانی‌ترین، پُرشکوه‌ترین و عالی‌ترین نقاط ممکن را در این انقلاب پیدا کند و آن‌ها را به سلک نظم بکشد؛ این کاملاً هم ممکن است.^[۲]

دیگران این کار را کرده‌اند

من یک وقت به یک نویسنده‌ی خوبی گفتم که شما به یکی از این آسایشگاه‌های بنیاد شهید که مربوط به جانبازان است، برو و مثل پرستارها لباس سفید بپوش و در آن آسایشگاه خدمت کن؛ من برایت مجوز می‌گیرم. برو یک ماه در آنجا بمان؛ لگنش را خالی کن، غذا در دهانش بگذار، ملاقاتش را جمع کن و کلاً با رنج‌ها و کمبودهای او آشنا بشو و ببین جانباز یعنی چه. من و شما که نمی‌دانیم جانباز کیست و چه کار می‌کند. ما جسم جانباز را می‌بینیم؛ اما چه می‌دانیم که احساس جانباز چیست. گفتم شما برو با آن دید هنرمندانه، جانباز را شناسایی کن؛ بعد بیا یک رمان درباره‌ی واردات ذهنی جانباز بنویس و در این رمان زخم‌های او را شفا بده و بر آن مرهم بگذار؛ کما اینکه دیگران این کار را کرده‌اند؛ مثل آن کتابی^۱ که شوروی‌ها نوشتند.^[۳]

هرچه سرمایه‌گذاری و کار کنیم، زیاد نیست

اخیراً از آقای بهبودی و آقای سرهنگی مصاحبه‌ای می‌خواندم، که واقعاً هم همین‌طور است. این آقایان معتقدند که قضایای دوره‌ی دفاع مقدس را بایستی مستند کرد، تبیین کرد، مستدل کرد تا بر اساس این‌ها آثار هنری به وجود بیاید، که کاملاً درست

۱. داستان یک انسان واقعی، نوشته‌ی بوریس نیکلایوویچ پوله‌وی (۱۹۰۸م)

است. اعتقاد من این است که ما هرچه برای دوره‌ی دفاع مقدس سرمایه‌گذاری و کار کنیم، زیاد نیست؛ چون ظرفیت هنری و ادبی کشور برای تبیین این دوره، خیلی گسترده، وسیع و عمیق است و از این ظرفیت تاکنون استفاده‌ی خوب و درخوری نشده. البته کتاب‌های خوبی نوشته شده، لیکن این رشته باید استمرار پیدا کند. ... من حقیقتاً از زحمات آقایان قدردانی می‌کنم و اصرار می‌کنم که حتماً این رشته و سلسله را ادامه دهید و دفتر ادبیات و هنر مقاومت کار خودش را با دلگرمی و جدیت بیشتر، ان‌شاء‌الله ادامه دهد و دوستان هنرمندی هم که در این سال‌ها آثاری را تولید کرده‌اند، که حقاً و انصافاً آثار باارزشی هم هست، کار خودشان را ادامه دهند. بعضی دوستان انصافاً پیشرفت هم کرده‌اند. من وقتی قصه یا خاطره‌ای که امروز برخی از دوستان هنرمند می‌نویسند، با آثار هفده هجده سال پیش آن‌ها مقایسه می‌کنم، می‌بینم خیلی فاصله است؛ یعنی واقعاً پیشرفت کرده‌اند. امروز آثار هنری‌ای که این‌ها ارائه می‌کنند، بسیار باارزش است.^[۴]

نمایاندن آنچه شاهدان هم نمی‌بینند

من حوادثی را به چشم خودم دیده‌ام که شاید چشم مادی نتوانسته آن‌ها را درک کند؛ اما بعد که شما هنرمندان آن‌ها را به نگارش درمی‌آورید، یا در قالب نمایش نشان می‌دهید، و یا به زبان قصه بیان می‌کنید، من آن حوادث را که بازبینی می‌کنم، می‌بینم عجب حوادثی بوده است؛ تازه شروع به فهمیدن آن می‌کنم. لذا به نظر من، نقش هنرمند مسلمان، نقش فوق‌العاده برجسته‌ای است.^[۵]

دستمان از قصه خالی است

اگر شما نصف انتشاراتتان را فقط قصه منتشر کنید، چنانچه یک قصه‌ی خوب باشد، هیچ ایرادی ندارد. ما متأسفانه از این جهت دستمان خیلی خیلی عقب است. از چیزهایی که بنده همیشه تأسف می‌خورم، این است. ما به دلایلی، البته این دلایل هم از نظر من روشن است، از استخدام هنر برای ابلاغ پیام‌ها و ارزش‌های انقلاب تا حدود زیادی محروم مانده‌ایم؛ یعنی آن مقداری که شایسته بود، نشد. کمونیست‌ها از این جهت دستشان از ما جلوتر بود. ... آن‌ها [دشمنان] ارزش‌های دروغی و مجازی خودشان را این‌گونه با هنر اصیل و برجسته آرایش دادند و عرضه کردند؛ چرا ما ارزش‌های واقعی خودمان را از این چیز باارزش محروم کنیم؟ در این زمینه واقعاً باید کار بشود.^[۶]

قصه؛ جذاب‌تر از موسیقی

ببینید این رمانی که دو بیست هزار نسخه از آن در چند نوبت چاپ می‌شود، به خاطر خلأ رمان است. جاذبه‌های نفسانی، مانند شهوات و این‌گونه چیزها، که همه‌ی دل‌ها و روح‌ها را به سمت خودش می‌کشاند، یک جا علاج دارد و آن مقوله‌ی هنر است. اگر شما یک هنر صد درصد نقطه‌ی مقابل آن جاذبه‌ها را درست کنید، اگر هنر باشد، این تنها مورد استثنایی است که می‌تواند دل‌ها را جذب کند. چرا؟ چون هنر خودش یک جاذبه دارد ... از مقولات خوب هنر هم قصه است؛ جاذبه‌اش از موسیقی بیشتر است. موسیقی آدم را خسته می‌کند؛ ولی چیزی که هیچ‌وقت آدم را خسته نمی‌کند، قصه است.^[۷]

مگر جامعه‌ای می‌تواند بدون قصه‌نویسی باشد؟

از این دست مایه‌ای که جنگ برای ما درست کرده، ... حالا بیاییم هنر قصه‌نویسی را در ایران بازسازی کنیم. بالاخره جنگ موجب شد که آقایی برای اینکه خاطراتش را بنویسد، به قول شما برود چند جلد رمان بخواند، تا بفهمد واقعه‌نویسی چگونه است. اگر جنگ برای او مطرح نبود، شاید اصلاً به فکر نوشتن نمی‌افتاد؛ اما حالا این استعداد توی راه آمده است، خیلی خوب، از این استفاده کنیم. این استعداد جوشانی که ما می‌بینیم حادثه‌ی جنگ را به این خوبی می‌سراید و ترسیم می‌کند، واقعاً ترسیم‌هایی که در این نوشته‌های آقایان هست، ... این قدر خوب بیان شده است که انسان حظ می‌کند، نشان‌دهنده‌ی این است که استعدادی دارد در اینجا می‌جوشد؛ خیلی خوب، ما حالا این استعداد را در خدمت قصه‌نویسی جامعه‌مان بگیریم. این کشور به قصه‌نویسی احتیاج دارد. مگر جامعه‌ای می‌تواند بدون قصه‌نویسی باشد؟^[۸]

داستان و قصه برای بیان تاریخ

هیچ بیانی نمی‌تواند تاریخ را مثل داستان و قصه بیان کند. وقتی درباره‌ی تاریخ با زبان غیر هنری حرف می‌زنیم، مثل این است که از فاصله‌ی ده هزار پایی زمین، از شهری عکس برمی‌داریم. طبیعتاً ابعاد شهر و خیابان‌های اصلی شهر پیداست، اما در آنجا آدم‌ها چه کار می‌کنند؟ خوب‌اند؟ بدند؟ فقیرند؟ غنی‌اند؟ راحت‌ند؟ خواب‌ند؟ دعوا می‌کنند؟ می‌رقصند؟ اصلاً چیزی معلوم نیست. تاریخ از آن بالا، از ده هزار پایی، شهری را عکس‌برداری می‌کند و به ما نشان می‌دهد. یک وقت هست که شما وارد یک شهر می‌شوید. البته

همه‌ی کوچه‌های شهر را نمی‌توانید ببینید؛ اما دو سه کوچه‌ی شهر یا خیابان شهر را می‌روید، با افرادش حرف می‌زنید و از خانه‌ها عکس برمی‌دارید؛ از اتاق‌ها، از اسباب‌بازی بچه‌ها، از بوسیدن یک فرزند توسط مادرش. ... همه‌ی این‌ها را ترسیم می‌کنید و در یک عکس جلوی ما می‌گذارید. البته یک کوچه است، دو خیابان است، همه‌ی شهر نیست، اما می‌شود آن را تعمیم داد. ... این زبان هنر از تاریخ است؛ قصه این است. هیچ بیانی مثل بیان این کتاب معروف شولوخف، دُن آرام، نمی‌تواند انقلاب اکتبر را نشان بدهد. او مثلاً فقط به یک منطقه‌ی قزاق نشین رفته و از آنجا قضایا را برای ما شرح داده است؛ اما همه‌ی روستاها، منطقه‌ی قزاق نشین است؛ فرق نمی‌کند. در سیبری هم قضیه همین است. او ماجرا را برای ما نقل می‌کند و ما از نزدیک انقلاب را می‌بینیم. آن کتاب گذر از رنج‌ها ... هم همین‌طور است ... این‌ها جزئیات را بیان می‌کنند.^[۹]

داستان؛ ابزار تبلیغ انقلاب

در انقلاب‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش بزرگ دنیا، یکی از وسایل تبلیغات، همین رمان‌ها و داستان‌هاست؛ ... قصه‌های بسیار خوبی دارند؛ ... زیبایی‌ها را به بهترین وجهی ... در قالب‌های بسیار عالی ارائه کرده‌اند. ... بنده وقتی این کتاب‌ها را می‌خوانم ... و با انقلاب خودمان مقایسه می‌کنم، می‌بینم انقلاب ما مناظر خیلی خیلی عالی‌تر، پُرشکوه‌تر، هیجان‌انگیزتر و زیباتری دارد که می‌تواند ارائه بدهد. هنرمندان ما حقیقتاً مسؤل‌اند و باید پاسخگو باشند. باید این زیبایی‌ها را که آن‌ها می‌توانند ببینند، بیش از مردم عادی جست‌جو کنند و ببینند و آن‌ها را ارائه بدهند.^[۱۰]

❑ رمان؛ جامع شرایط بیان هنری

در بین شیوه‌های بیان هنری، آن چیزی که در مجموع، بیشتر جامع شرایط گوناگون هست، رمان است؛ حتی مثلاً از سینما... در عین حال، فهم از فیلم، با فهم از رمان متفاوت است. فیلم محدودیتی دارد که نمی‌تواند همه‌ی چیزها را بیان کند.

شما ببینید از کتاب بینوایان و ویکتور هوگو تا حالا چند فیلم ساخته‌اند. در ایران خود ما، تلویزیون تا حالا دو سه فیلم از آن را نشان داده است. بنده بینوایان را بارها خوانده‌ام، این فیلم‌ها را هم با علاقه نگاه کرده‌ام؛ اما بینوایان کجا، این فیلم‌ها کجا؟! اصلاً قابل مقایسه با همدیگر نیستند.^[۱۱]

❑ رمان می‌ماند

هنوز بهترین رمان‌های امروز ما، رمان‌های قرن نوزدهم است. در قرن نوزدهم رمان‌هایی نوشته شد که نظیر آن‌ها دیگر نیامده است. در فرانسه، در روسیه، حتی در انگلیس، رمان‌هایی نوشته شده که هنوز تا امروز نظیر آن‌ها نیامده است. پس رمان، می‌ماند و گسترش هم دارد و تبیین و توصیف فوق‌العاده و ریز هم دارد. شما این خصوصیات را در کدام هنر دیگر می‌توانید پیدا کنید؟ این خصوصیات نه در موسیقی هست، نه در سینما هست، نه در تئاتر هست، نه در شعر هست. اصلاً نمی‌شود شبیه رمان چیزی پیدا کرد؛ هم ترجمه می‌شود، هم همه جا می‌رود، هم می‌ماند، هم کهنه نمی‌شود.^[۱۲]

❑ با این داعیه نمی‌شود رمان نداشت

من بارها مثال قصه‌های انقلاب اکتبر را در جمع شما

گفته‌ام. یکی کتاب گذر از رنج‌های الکسی تولستوی است که فوق‌العاده است، یکی هم رمان دُن آرام شولوخف است. این‌ها داستان‌های انقلابی است، و کتاب دل‌سگ که ضد انقلاب اکتبر است. ...

چند نفر را تعیین کنید و این نمونه‌ها را هم جلوی‌شان بگذارید و بگویید می‌خواهیم مثل این داستان درباره‌ی انقلاب بنویسیم؛ منتهی انقلاب و امام حقیقتاً معرفی شوند. همین خاطرات جنگ را که بچه‌ها نوشتند، جلوی‌شان بگذارید. به نظر من از این‌ها می‌توان یک رمان بلند و جالبی درآورد. سه سال هم برایشان وقت بگذارید. هرچه هم خرج‌شان شد، شما به عهده بگیرید. دنبال کنید ببینید به کجا می‌رسید؛ شاید به جایی رسیدید. بالاخره ببینیم دو سه عنوان رمان بلند قابل قبول در کشور می‌تواند تولید بشود و خلأ را پُر کند؟

ایران با این فرهنگ و با این داعیه و محصولات فرهنگی، نمی‌تواند رمان تحویل ندهد؛ این کار بالاخره باید بشود. تا حالا میدان خالی بوده و یک عده آدم بی‌ارزش و هوچی ... آمدند و خودشان را به عنوان رمان‌نویس بزرگ جا زدند و ضد انقلاب هم این‌ها را ترویج کرد. آن بنده‌ی خدا کتابش که درآمده بود، از صد جا برایش نوشتند که کتابش را خوانده‌اند و گفتند: به‌به! لذت بردیم؛ درحالی‌که این همه اشکال از لحاظ هنری و غیره بر این کتاب وارد است! بالاخره شما باید این کار را بکنید.^[۱۳]

ترجمه‌ی رمان خوب

رمانی دستم بوده که همین چند روزه آن را نگاه می‌کردم و می‌خواندم.

یک کتاب قطور ششصد صفحه‌ای و بسیار هم سرگرم‌کننده و گیرا، و از لحاظ هنری، بسیار هم بالا؛ اما درست ضد آن چیزی که ما در معارف خودمان با آن سر و کار داریم! بنده آن کتاب را قطعاً تجویز نمی‌کنم که جوانی بخواند؛ اما دارد چاپ می‌شود و با تیراژهای بالا فروش می‌رود! چه اشکالی دارد که ما یک رمان خوب پیدا کنیم، ترجمه کنیم و چاپ کنیم؟ چیزی باشد که هم جاذبه داشته باشد، و هم از نظر ما ایرادی نداشته باشد که جوان ما آن را بخواند.^[۱۴]

ترجمه‌ی کتاب به زبان‌های دیگر

به هر حال ترجمه، کار بسیار مهمی است؛ منتهی باید هوشمندانه انجام بگیرد. من وقتی این کتاب‌ها [کتاب‌های دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری] را گاهی می‌خواندم، به نظر می‌آمد که مثلاً اگر ما بخواهیم ترتیبی برای ارسال کتاب‌های ترجمه‌شده در خصوص جنگ قائل بشویم، باید اول یک کتاب کوچک، با نشانه‌ای نه‌چندان ایرانی، با بیان و قلمی که حقیقتاً خوب باشد و خوب نوشته شده باشد، به آنجا برود و پخش بشود و بخوانند. بعد که این سابقه در ذهن‌ها پیدا شد، بعد یک کتاب دیگر برود ... و هر کتابی ... راه را برای کتاب بعدی باز خواهد کرد؛ تا برسد به کتاب‌های مفصل‌تر و خاطره‌های طولانی‌تر.^[۱۵]

کانال وحدت جوامع اسلامی

متأسفانه مشاهده می‌شود که برخی از سیاست‌ها، به عمد نقاط اختلافی را پیدا می‌کنند و یا حتی می‌تراشند، برای اینکه

گروه‌های مسلمان را از هم جدا کنند. کتاب می‌تواند پیام وحدتی بین گروه‌های مسلمان باشد. چقدر خوب است که ما کتاب‌های اسلامی را از دنیای اسلام، از متفکران اسلام، از قلم‌های برجسته، به زبان فارسی و میان کتابخانه‌ی ملی خودمان منتقل کنیم و کتاب‌های اسلامی و آن چیزهایی که از تراوشات فکر و اندیشه‌ی متفکران خود ما و نویسندگان برجسته‌ی خود ما و علمای ماست، این‌ها را از داخل جامعه‌ی خودمان به زبان‌های اسلامی دیگر منتقل کنیم و بتوانیم کانال‌های وحدتی را بین جوامع اسلامی به وجود بیاوریم؛ این یقیناً یک حرکت فرهنگی و نیز یک حرکت ضد استعماری است.^[۱۶]

کتاب‌هایی که نداریم

من می‌خواهم از متفکران کشورمان خواهش بکنم که به مسئله‌ی ارائه و تولید کتاب خوب و لازم برای مردم، به چشم یک نیاز فوری جامعه و کشورشان نگاه کنند. اگرچه بحمدالله ما کتاب خوب در جامعه‌مان داریم، لیکن جای خالی و کمبود هم بسیار داریم. خیلی از کتاب‌ها را ما نداریم. خیلی از موضوعات هست که درباره‌ی آن‌ها چیزی نداریم، یا چیز قابل عرضه‌ی نداریم. درحالی‌که دیگران در کشورهای دیگر در زمینه‌ی موضوعات گوناگون، گاهی ده‌ها هزار عنوان کتاب و تألیف دارند، اما درباره‌ی همان موضوعات، تعداد کتاب‌هایمان انگشت‌شمار است! ... حتی در موضوعاتی که ما در آن‌ها سابقه و خبرگی و زمینه‌های زیاد آگاهی و دانش را هم داریم، تعداد کتاب‌هایمان اندک است. حقیقتاً در زمینه‌ی ارائه‌ی موضوعات لازم، کار

شایسته‌ای در گذشته نکرده‌ایم. کتاب را به صورت یک چیز لوکس و تشریفاتی و مخصوص یک عده‌ی خاص نگریم؛ نه به صورت یک وسیله‌ی لازم برای همه‌ی مردم. ما باید این نقیصه را جبران کنیم؛ هم به عهده‌ی مؤلفان و محققان و نویسندگان و هنرمندان تکلیف سنگینی در این زمینه بار هست، و هم به عهده‌ی دست‌اندرکاران تهیه و تولید کتاب و نشر و دستگاه‌هایی که آن‌ها را پشتیبانی می‌کنند.^[۱۷]

اولویت‌ها

... اما در اولویت اول بگردید کتاب‌های سیاسی، کتاب‌های ادبی، کتاب‌های هنری، کتاب‌هایی که برای ذهن جوانان جاذبه دارد، این‌ها را جمع کنید. اصلاً شما اعلان کنید و از مترجمان و مؤلفان بخواهید، تا ترجمه و تألیف خود را به شما بدهند و شما چاپ کنید.^[۱۸]

فرض بفرمایید امروز در صحنه‌ی جهانی مشخص بشود که کدام مسئله از مسائل انقلاب هست که اگر ما آن را در دنیا گفتیم، به حقانیت انقلاب توجه بیشتری خواهد شد و کشش بیشتری نسبت به انقلاب ایجاد خواهد شد. پیدا کردن این‌گونه مطالب، خودش هنری است. در سایه‌ی مسافرت، مطالعه، خواندن کتاب‌ها، خواندن مجلات و خواندن تبلیغات علیه ما، بنشینند مسائل اساسی درجه‌ی یک دنیا را پیدا کنند. بعد که مشخص شد، همین اندیشمندان به کمک اندیشمندان دیگر، مطالب و محتواهایی را که برای پُر کردن این خلأ لازم است، مشخص و فراهم کنند؛ بعد آن مطالب لازم را به دست هنرمند، به دست نقاش، به دست فیلمساز، به دست

شاعر، به دست کتاب‌نویس، به دست نمایشنامه‌نویس، به دست
قصه‌نویس بدهند و بگویند این‌ها را شما بسازید.^[۱۹]

پیشرفت بدون هنر ممکن نیست

اگر مفاهیم عالی‌هی قرآن در این قالب هنری فوق‌ممتاز ارائه
نشده بود، پیشرفت نداشت. دیگر چیزی بالاتر از مفاهیم قرآن و
توحید هست؟ خدای متعال برای این مفاهیم، از بیان طبیعی نبی
اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، که یک بیان بشری است، استفاده نکرد؛
بیان معجز‌نشانی را به کار گرفت، تا حداکثر زیبایی در آن باشد.^[۲۰]

انتخاب بهترین کارها

نفس عرضه‌ی کتاب، نفس کشاندن مردم به میدان مطالعه‌ی کتاب،
کار مفیدی است. کوشش کنید که ... بیشتر به کیفیت پرداخته بشود.
... ارائه‌ی نوع کتاب، ... موضوعاتی که ارائه می‌شود، همه‌اش مؤثر
است. ... بایستی بهترین کارها را از لحاظ نحوه‌ی ارائه، هنر و
قالب انتخاب کرد؛ و الا اگر شما به وجود محتوا و به قالب اهمیت
ندادید، فرهنگ مملکت زیان خواهد دید.

... جوانان هنرمند را دعوت کنید، دستشان را بگیرید و بگویید شما
خودتان ببینید چه کار می‌توانید بکنید. بیایند طرح‌هایتان را ببینند
و بگویند ما چه کم داریم.

برای اصلاح فرهنگ عمومی، باید «کتاب» منتشر بشود.^[۲۱]

سر بی صاحب نتراشید

مخاطب شما کیست؟ شما با چه کسی حرف می‌زنید؟ سر چه کسی

را می‌خواهید بتراشید؟ در مدرسه‌های ما تعبیری است که می‌گویند: فلاتنی سرِ بی‌صاحب می‌تراشد. فرض کنید که سری آنجا افتاده، صاحبی هم ندارد و کسی آن را دارد می‌تراشد؛ چه فایده‌ای دارد؟! باید بدانید با چه کسی طرف هستید؛ سریعاً مخاطبان خودتان را تشخیص بدهید و برسید به اینکه مخاطب شما جوانان هستند. جوانان هم طبیعت خاصی دارند. شما اگر عالی‌ترین مطالب را به شکل بی‌جاذبه عرضه کنید، جوان نخواهد گرفت.^[۲۲]

کتاب‌های بیهوده

در آماردهی‌ها و آمارگیری‌های مربوط به کتاب، به کیفیت اهمیت بیشتری بدهید، تا زود قانع نشوید. الان گفته می‌شود که کم‌کتاب از گذشته بیشتر است؛ آمار این را نشان می‌دهد، همه هم این را قبول دارند؛ اما من می‌ترسم که بسیاری از این کمیّت انبوه، چیزهایی نباشد که کشور ما به آن نیازمند است، و کتاب‌هایی باشد که کسی نمی‌خواند. برای من زیاد کتاب می‌آید و ناشران و مؤلفان، بعضی کتاب‌ها را برای من می‌فرستند. ما یکی از اقبال‌هایی که داریم، این است که الحمدالله کتاب برای ما زیاد می‌فرستند؛ من هم این کتاب‌هایی که می‌فرستند، حتماً آن‌ها را مروری می‌کنم؛ ولو اینکه یک تورق سطحی بکنم و فقط سر دریاورم که این کتاب چیست. بعضی از کتاب‌ها را که می‌آورند، می‌بینم اصلاً مشتری ندارد. خودم را جای هر کسی می‌گذارم، می‌بینم که این کتاب جاذبه ندارد؛ اصلاً کتاب بیخود و بیهوده‌ای است. اگر دینی است، بیهوده است؛ سیاسی است، بیهوده است؛ اجتماعی است، بیهوده است؛ تاریخی

است، بیهوده و تکراری است؛ ده بار گفته‌اند، این هم باز یک بار دیگر آمده و گفته است!^[۲۳]

چاپ‌ارزان

سفارشی هم به ناشران می‌کنم. اگر چه خوب است که کتاب را در کاغذها و جلد‌های اعلا چاپ کنند، اما بعضی از کتاب‌هایی که مشتری زیادی دارد، چاپ عمومی و مردمی هم برایش داشته باشند؛ یعنی با کاغذ کاهی و البته با چاپ خوانا منتشر کنند. چاپ باید خوب باشد؛ اما روی کاغذ کاهی بزنند و به میزان زیادی توزیع کنند، تا ارزان‌تر تمام بشود و افراد متعدد و زیادتری بتوانند از آن‌ها استفاده کنند.^[۲۴]

کار در زمینه‌ی کودکان

شما مربی عزیز، شما که در کتابخانه با کودک مواجه می‌شوید، شما که قصه می‌گویید، شما که کتاب می‌فرستید، شما که کتاب می‌خوانید، شما که در کار هنری و آفرینش هنری خودتان آن کودک را مخاطب قرار می‌دهید، بدانید که الان درست روی خط اصلی و اساسی حرکت می‌کنید. شما درست آن کاری را که باید انجام بگیرید، دارید انجام می‌دهید.^[۲۵]

عزیزان من! بچه‌ها را بار و حیه بار بیاورید. این کار را در برنامه‌های کتاب‌نویسی، اردو‌گذاری، در توصیه‌ی به معلمان و در رفتارهای خودتان بگذارید. بچه باید امیدوار بار بیاید.^[۲۶]

... یکی در زمینه‌ی کودکان است؛ به خصوص ادبیات کودکان، که باز دنیا در این زمینه به پیشرفت‌های فوق‌العاده‌ای نایل شده و ما

به تناسب آن پیشرفت‌ها در گذشته جلو نرفتیم. دوران انقلاب فرصت خوبی است که این فاصله جبران شود.^[۲۷]

حداقل ده برابر

به نظر من، ما بایستی حداقل ده برابر آنچه که امروز کتاب پدید می‌آوریم و منتشر می‌کنیم و دست مردم می‌رسد، کتاب پدید بیاوریم و منتشر کنیم و به دست مردم برسد. ایشان^۱ به تیراژ اشاره کردند که پنج هزار را، پنجاه هزار بکنیم. البته تیراژ هم خیلی مهم است، لیکن کمیت مطلق کتاب مورد نظر است؛ ولو اینکه بعضی تیراژها هم کم و بعضی بیشتر باشد.^[۲۸]

تیراژهای سیصد هزار تایی

تکلیف بعدی این است که کتاب‌خوانی به عنوان یک سنت رایج در بیاید و همه در کشور کتاب‌خوان بشوند... و کتاب به یک عده از افراد جامعه اختصاص پیدا نکند... بعضی از ناشران به من می‌گفتند که ما تشکر می‌کنیم از اینکه می‌بینیم فرهنگ کتاب‌خوانی توسعه پیدا کرده است و مردم به کتاب تمایل بیشتری نشان می‌دهند... البته اگر ما به آن حدی برسیم که مورد نظر من است، آن وقت بایستی تعداد کتاب‌هایی که هر بار چاپ می‌شود، از دو هزار و پنج هزار و ده هزار، به دو بیست هزار و سیصد هزار برسد؛ یعنی این‌گونه بایستی کتاب در جامعه پخش بشود... از این شصت میلیون جمعیتی که امروز هستیم، تعداد کثیری هستند که این‌ها اهل کتاب‌اند، اهل سوادند و بیشتر هم خواهند شد؛ رو به تزاید است. اگر همه کتاب‌خوان بشوند، ما بایستی کتاب زیادی در دسترس این‌ها داشته باشیم.^[۲۹]

۱. عطاءالله مهاجرانی، وزیر وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی

📖 چاپ کتاب، صدقه‌ی جاریه است

یک وقتی در گذشته معمول بود که کسانی از تجار و بازاری‌های مؤمن، مثل آقای کوشان‌پور، پیدا می‌شدند و کتابی را چاپ می‌کردند و مجانی به طلاب می‌دادند؛ اما الان این کارها نمی‌شود، یا کم می‌شود. چنانچه معلوم شد که کتاب خیلی خوبی هست، این باید چاپ بشود. هر اندازه خرج چاپ آن باشد، باید جزء صدقات جاریه قرار بگیرد. شماها روشنفکرید و به اهمیت این کار آگاهی؛ این را ترویج کنید. اگر مسئله‌ی کتاب‌خوانی جا افتاد، این هم انجام خواهد شد.^[۳۰]

📖 هزینه‌ی فرهنگی، سود اقتصادی

در کار فرهنگی نباید مسئله‌ی پول و بودجه، یک مشکل عمده به حساب آید؛ به این معنا که مشکلات و نقایص فرهنگی را در ردیف نیازهای بودجه‌ای و در آخرهای لیست قرار ندهیم؛ بلکه در اول‌های لیست، اگر نگوئیم در ردیف اول، قرار بدهیم. اگر درست فکر بکنیم، این به صرفه‌ی اقتصادی مملکت هم است. یعنی از اینکه بودجه و امکانات بیشتر را به کارهای فرهنگی، به خصوص فرهنگ آموزشی، متوجه کنیم، کشور زیان نخواهد کرد؛ زیرا که خود این برای آینده‌ی کشور تولید امکانات می‌کند.^[۳۱]

📖 یارانه برای خرید کتاب

باید امور تسهیل بشود، تا افراد بتوانند کتاب بخرند. بالاخره به کسانی که اهل کتاب‌اند، باید یارانه داده بشود، ... تا بتوانند کتاب تهیه کنند.^[۳۲]

راه‌های فروش

از فرصت‌ها می‌شود استفاده کرد. مثلاً فرض بفرمایید امروز پنج شش هزار نفر بسیجی با من ملاقات داشتند؛ ... از این قبیل ملاقات‌ها زیاد هست. ... در میان این‌ها اگر یادآوری بشود و من یک اشاره بکنم و [کتاب‌های مربوط به دفاع مقدس] آماده باشد و در اختیارشان قرار بگیرد، آن‌ها را می‌خرند. ناگهان شما می‌بینید که یک تیراژ مثلاً پنج شش هزار نسخه‌ای توزیع می‌شود. یا در همین دیدارهایی که سران سپاه و ارتش می‌روند، ... شما می‌توانید آنجا آن کتاب را به زبان آن گوینده بیاورید. ... مثلاً فرض بفرمایید الان نزدیک سالگرد عملیات کربلای یک است، ... چند جلد از این کتاب‌های خیلی خوب درباره‌ی همین کربلای یک آماده شود ... و در آنجا اسم آورده شود؛ ... خواهید دید که چندین هزار نسخه کتاب، فروش خواهد رفت.^[۳۳]

کتاب‌های جیبی و وقت‌های مرده

یک پیشنهاد هم عرضه‌ی کتاب‌های جیبی و کوچک است. الان خلاصه کردن کتاب‌های بزرگ و ساده کردن کتاب‌های دشوار، در دنیا معمول است. البته این کار را بیشتر برای خاطر آموزش زبان می‌کنند، زبان را ساده می‌کنند، اما عملاً کتاب خلاصه می‌شود. داستان‌های بزرگ را خلاصه و کوتاه می‌کنند. مثلاً داستان بینوایان را در یک جزوه‌ی صد صد و پنجاه صفحه‌ای درمی‌آورند، که داستان شیرینی خواهد بود و همه کس هم می‌خواند. اگر این کار راه بیفتد، خوب است. در دنیا کتاب جیبی اساساً برای این به وجود آمد که مردم کتاب خوان بشوند؛ یعنی کتاب را در جیبشان بگذارند و مثلاً

هنگامی که به قطار زیرزمینی یا اتوبوس سوار می‌شوند، آن را باز کنند و بخوانند. این کاری است که اگر باب شود، بسیاری از وقت‌های مرده، زنده خواهد شد.^[۳۴]

❑ عرضه‌ی کتاب در قطار، مترو، اتوبوس و ادارات

قطار از اینجا تا مشهد، به نظرم حدود چهارده پانزده ساعت در راه است. خیلی‌ها هستند که از بی‌کاری احساس کسالت می‌کنند؛ هیچ وسیله‌ای هم برای رفع بی‌کاری ندارند. کسانی موظف بشوند، حتی می‌شود ناشران را وادار کرد؛ یا حتی می‌شود در اول کار، خود دولتی‌ها این کار را بکنند، که کتاب‌های خوب و سرگرم‌کننده و متنوع را به دست فروشنده‌های دوره‌گرد بدهند، تا وارد قطار بشوند، ... کوپه به کوپه بروند، در را باز کنند، کتاب عرضه کنند و کتاب را بفروشند. احتمال اینکه کتاب در اینجا خریداری بشود، زیاد است. ان‌شاءالله مترو راه خواهد افتاد؛ همین کار در مترو انجام بگیرد؛ حتی در اتوبوس این کار انجام بگیرد. در اداراتی که مردم در آنجا زیاد انتظار می‌کشند، مثل دادگستری، که اگر ملاحظه بفرمایید، در این ساختمان ولوله‌ی جمعیت است؛ خیلی‌ها دو ساعت سه ساعت منتظر چیزی نشسته‌اند، ... بروند و به مردم کتاب بفروشند؛ یعنی مردم را در معرض کتاب قرار بدهند. این کار بی‌شک کتاب‌خوانی را مقداری ترویج خواهد کرد.^[۳۵]

❑ برگزاری مسابقات کتاب‌خوانی

در مدرسه، در شهر، در سطح کشور، مسابقه‌ی کتاب‌خوانی راه بیندازند و بعد مراسم این مسابقه را مثل مراسم مشاعر، از تلویزیون پخش کنند.

اخيراً، چند ماه قبل از این، در تلویزیون مشاعره راه انداخته بودند؛ مشاعره‌ی خیلی خوبی هم بود. من چند جلسه نشستیم؛ هر جلسه شاید بیست دقیقه، نیم ساعت این برنامه را تماشا کردم. این مسابقه ظاهراً در شهر سمنان برگزار شده بود. در آنجا بچه‌های کم سن، شعرهای زیادی را حفظ بودند. این کار، شعر را ترویج می‌کند. عین همین کار را می‌شود در مورد کتاب‌خوانی انجام داد. یک مسابقه‌ی سراسری در سطح کشور راه بیفتد، ... بعد برای کسانی که در اینجاها برنده می‌شوند، مراسمی در صدا و سیما برپا کنند، آنجا بیایند و به نحوی این را عرضه و ارائه کنند؛ سؤال بشود، جایزه بگیرند و بروند.^[۳۶]

نمایشگاه دائمی، هفته‌ی کتاب‌خوانی

... و سالی هم برای اینکه مردم به کتاب‌خوانی رو بیاورند، باید باشد. ... امروز یکی از آقایان مطرح کردند که اگر ما نمایشگاه دائمی داشته باشیم، یا هفته‌ی کتاب‌خوانی داشته باشیم که در این هفته برای کسانی که مقداری کتاب می‌خوانند، جایزه‌هایی معین بشود، خوب است. از این قبیل بایستی باشد، تا ان شاء الله مردم به کتاب‌خوانی هر چه بیشتر تشویق بشوند.

من اگر بدانم هر روز یک ساعت باید حرف بزنم و نتیجه‌اش این باشد که مردم کتاب‌خوان بشوند، حاضرم روزی یک ساعت و نیم حرف بزنم! اگر این‌طوری بشود قضیه را حل کرد، حرفی نیست. بله، ما باید عرضمان را به مردم بکنیم و بنده هم عرض می‌کنم؛ منتهی چیزهایی هست که با گفتنِ تنها تمام نمی‌شود. معلومات، خاصیتش این است که یک بار که چیزی را گفتیم، طرف می‌فهمد؛ دیگر لازم نیست آن را دوباره، سه‌باره، ده‌باره بگوییم، می‌شود تکرار مُمل،

لیکن اخلاقیات و خلیقات و عادات و رفتارها این طوری نیستند. وقتی کسی عادت ناپسندی دارد، کافی نیست که بگوییم آقا این عادت ناپسند است، یا این کار را انجام نده، یا این کار را انجام بده. یک بار تذکر بدهیم و بگوییم ما گفتیم دیگر، تکلیفمان تمام شد؛ نه، این طوری نیست. این، گفتن و بازگفتن و بازگفتن و به زبان‌های گوناگون گفتن و از همه طرف گفتن و او را با فکر محاصره کردن می‌خواهد. تا یک عادت از میان برود، یا به وجود بیاید.^[۳۷]

تن پروری ذهنی

در آموزش و پرورش باید کاری بشود که جوان بفهمد باید همه‌ی وجودش را صرف درس و علم و تحقیق بکند؛ ... یعنی مسئله‌ی برگرداندن نسل کنونی و نسل‌های آینده به گرایش به علم، گرایش به تحقیق، گرایش به درس، گرایش به باسواد شدن و ملا شدن و فهمیده شدن. ما باید این حالت را به وجود بیاوریم. اگر این کار انجام شد، آن وقت این مشکل کتاب‌خوانی هم حل خواهد شد. ما در کشور مشکل کتاب‌خوانی داریم. مردم حوصله‌ی کتاب خواندن ندارند. من مکرر به دوستانی که اهل این چیزهایند، گفته‌ام که ما می‌نشینیم مثلاً بیست دقیقه تبلیغات گوناگون تلویزیون را تماشا می‌کنیم، برای اینکه منتظر فیلمی هستیم که می‌خواهیم آن را ببینیم؛ درحالی‌که اگر این بیست دقیقه را کتاب بخوانیم، چند ده صفحه کتاب خواهیم خواند و چقدر مطلب یاد می‌گیریم؛ اما نمی‌خوانیم! حتی اگر آن کتاب رمان هم باشد، کتاب قصه هم باشد، باز خیلی به مراتب بهتر از نشستن و تماشا کردن یک چیز بی‌معنی است که همین‌طور انسان بی‌کار بنشیند و صفحه‌ای را

تماشا کند؛ بدون اینکه هیچ آموزش و یا اقلاً لذتی از آن ببرد؛ اما این کار را نمی‌کنند! کتاب دم دستشان نمی‌گذارند که بخوانند! این همان حالت تن‌پروری ذهنی است که ما بایستی به شدت با آن مبارزه کنیم؛ جایش هم در آموزش و پرورش است.^[۳۸]

📖 زنگ کتاب‌خوانی

امروز در این نمایشگاه، ... سه نفر جدا جدا به من پیشنهاد واحدی را ارائه کردند، و آن این است که در مدارس، ساعتی برای کتاب‌خوانی گذاشته شود. به نظرم فکر خوبی رسید. این را باید حتماً وزارت آموزش و پرورش بررسی کند و ببیند چه کار می‌تواند بکند. مثلاً فرض کنید به جای ساعت انشا، ... ساعت کتاب‌خوانی بگذارند، تا دانش‌آموزان با فرهنگ کتاب‌خوانی آشنا شوند؛ چه به این شکل که خودشان بخوانند، چه به این شکل که معلم برای آن‌ها بخواند، چه به این شکل که یکی از دانش‌آموزان بخواند و دیگران گوش بکنند. به نظرم این پیشنهاد بدی نیامد. البته باید بررسی کنند و قاعدتاً به ما گزارش هم خواهند داد. اگر ملاحظه شد که در مدارس این کار موفق است، چنین ساعتی ایجاد شود؛ شاید این هم مؤثر باشد.^[۳۹]

📖 کتاب‌خوان درست کنیم، کتاب خودش می‌آید

مردم میل به کتاب‌خوانی ندارند. ... به نظر من، تدابیر عمدتاً باید متوجه این نکته باشد. اگر چه ممکن است کتابخانه درست کردن همین فایده را داشته باشد، اما اگر ما می‌توانیم دو نوع کتابخانه درست کنیم، اگر می‌توانیم تعداد انتشار را به دو صورت بالا ببریم؛ یکی به نحوی که این میل را ایجاد بکند، یکی هم بدون توجه به

این نکته، آن نوعِ اوّل لازم است؛ یعنی ما باید فکر کنیم و این را پیدا بکنیم. واقعا این حرف درستی است که:
آب کم جو تشنگی آور به دست
تا بجوشد آبت از بالا و پست
اگر مردم کتابخوان باشند و دنبال کتاب بگردند، سراغ ناشر و سراغ مؤلف می‌آیند و ناشر خودش را به آب و آتش خواهد زد تا کتاب را پدید بیاورد.^[۴۰]

❑ برای چند آدامس چقدر پول می‌دهید؟

وقتی [کتاب] جزء لوازم زندگی شد، دیگر گران نیست. روی المعجم الوسیط، کتاب به آن بزرگی، دو هزار تومان قیمت گذاشته‌اند. شما دو هزار تومان را به بازار ببرید، ببینید با آن چه می‌دهند. ... البته کسانی هستند که نمی‌توانند همه‌ی لوازم زندگی را بخرند؛ پول ندارند، یا کم دارند؛ برای آن‌ها باید فکری کرد؛ آن جزء مسائل ماست. ... اگر کتاب واقعا جزء ضروریات زندگی به حساب بیاید، گران نیست. شما یک جفت جوراب یا یک عدد دستمال را چند می‌خرید؟ آدم چند عدد آدامس که برای بچه می‌خرد، چند می‌خرد؟ کتاب را با این‌ها مقایسه کنید. الان کتاب جزء لوازم نیست؛ جزء کالاهای لوکس و تشریفاتی است؛ جزء چیزهای خوبی است که اگر باشد، بهتر است، اگر هم نبود، آسمان به زمین نمی‌آید! باید از این حالت خارج بشود و جزء لوازم زندگی به حساب آید.^[۴۱]
کتاب خریدن، باید یکی از مخارج اصلی خانواده محسوب بشود. مردم باید بیش از خریدن بعضی از وسایل تزئیناتی و تجملاتی، مثل این لوسترها و میزهای گوناگون و مبل‌های مختلف و پرده‌ها

و این قبیل چیزها، به کتاب اهمیت بدهند و اوّل کتاب را بخرند. مثل نان و خوراکی و وسایل معیشتی لازمی که در خانه هست، کتاب هم باید از این قبیل باشد. ... خلاصه باید با کتاب انس پیدا کنند. اگر انس پیدا نکنند، جامعه‌ی ایرانی به آن هدف و آرزویی که دارد، که حق او هم هست، نخواهد رسید.^[۴۲]

❑ کتاب‌های بیست جلدی را چگونه بخوانیم؟

من می‌گویم جوانان، پیران، مردان، زنان، شهری‌ها، روستایی‌ها و هرکسی که با کتاب می‌تواند ارتباط برقرار کند، باید کتاب را در جیبش داشته باشد و تا یک جا بی‌کار نشست، مثل اتوبوس، تاکسی، مطب پزشک، اداره، در دکان، وقتی که مشتری نیست، در خانه به هنگام اوقات فراغت، کتاب را در بیاورد و بخواند.^[۴۳]

افرادی که کار روزانه دارند - اداری، کاسب، روستایی، کشاورز و امثال این‌ها، اگر مثلاً شب یا بین روز به خانه می‌آیند - بخشی از زمان را، ولو نیم ساعت، برای کتاب خواندن بگذارند. چقدر کتاب‌ها را در همین نیم ساعت‌ها می‌شود خواند. بنده خودم دوره‌های بیست و چند جلدی کتاب‌ها را در همین فاصله‌های ده دقیقه، بیست دقیقه، یک ربع ساعت خوانده‌ام! ... شاید من از صدها جلد کتاب همین‌طور در این فاصله‌های کوتاه استفاده کرده باشم. بسیاری را هم می‌شناسم که این‌طور هستند. ... من یک دوره‌ی کتاب ... هشت جلدی را ... در اتوبوس مطالعه کردم! این بایستی یک سیره و سنت رایجی بین مردم ما بشود که کتاب را بخوانند و به بچه‌هایشان یاد بدهند. خانم‌ها در

خانه‌ها کتاب بخوانند و معلومات را فرا بگیرند.^[۴۴] شما کتاب‌هایی را که می‌تواند در این‌طور جاها [اتوبوس و ...] مصرف بشود، آماده کنید و یا اصلاً کاری نکنید که مردم اگر کتاب هم حمل نمی‌کنند، بتوانند در اتوبوس، در مطب دکتر، در اداره‌ای که در نوبت ایستاده‌اند، در نوبت نان و یا در نوبت قند، کتاب بخوانند. اگر بشود این کار را راه بیندازید و باب کنید، خدمت بزرگی کرده‌اید. این کار محال نیست، بلکه ممکن است؛ به دلیل اینکه ما می‌بینیم در کشورهای دیگر تا حدود زیادی این کارها انجام شده است. ما که اهل این کار و اولی به این کار هستیم، متأسفانه هنوز نتوانسته‌ایم در این زمینه کاری بکنیم.^[۴۵]

مطالعه‌ی تاریخ معاصر

من نمی‌دانم شما چقدر از تاریخ معاصر اطلاع دارید و چقدر آن را خوانده‌اید. چقدر خوب است که شماها در تابستان که قدری فراغت پیدا می‌کنید، واقعاً برنامه‌ریزی کنید و قدری از تاریخ معاصر، از جمله همین قضیه‌ی تنباکو را مطالعه کنید. کتاب‌هایی هم درباره‌ی این موضوع نوشته شده که مناسب است آن‌ها را بخوانید. البته مطالعه‌ی کتاب‌های امین را می‌گویم. بعضی‌ها هستند که چون پای روحانیت و دین در میان است، از عنادی که با دین دارند، حاضر نیستند به افتخار به این بزرگی اعتراف کنند و آن را مطرح نمایند!^[۴۶]

کتاب خواندن غیر از درس خواندن است

من معتقدم که شما دختر خانم‌ها، غیر از درس خواندن، باید کتاب هم

بخوانید. لابد در مدارستان کتابخانه هست. حتماً کتاب‌های خوب را که معلمان خوب معین خواهند کرد، بگیرید و بخوانید. علاوه بر اینکه درس‌هایتان را می‌خوانید، با کتاب هم آشنا بشوید و انس پیدا کنید.^[۴۷]

بدون مطالعه نباید خوابتان ببرد

همه‌ی افراد خانه‌ی ما تقریباً، یعنی شاید بگویم هیچ استثنایی ندارد، شب همیشه در حال مطالعه خوابشان می‌برد. خود من هم همین‌طورم؛ نه اینکه وسط مطالعه خوابم ببرد؛ مطالعه می‌کنم، تا خوابم می‌آید؛ کتاب را می‌گذارم و می‌خوابم. همه‌ی افراد خانه‌ی ما همین‌طورند؛ یعنی وقتی که می‌خواهند بخوابند، حتماً یک کتاب پهلوی دستشان است. من فکر می‌کنم که همه‌ی خانواده‌های ایرانی باید این‌طوری باشند؛ من توقع این است.^[۴۸]

کارهایی که معمول نیست

یکی از کارهایی که از قراین فهمیده می‌شود در بین اروپایی‌ها معمول است و متأسفانه اینجا هیچ معمول نیست، این است که مثلاً مادران یا بزرگ‌تران برای بچه‌هایشان در فرصت‌هایی کتاب می‌خوانند؛ یا دو نفر سه نفر آدم می‌نشینند، یک نفر برایشان کتاب می‌خواند؛ که اینجا این کارها هیچ معمول نیست. همه‌که می‌نشینند، برای خودشان کتاب مطالعه می‌کنند، اگر اهل کتاب باشند، اما اینکه مادر یا پدر بنشینند کتابی را باز کنند، آن را بلندبلند بخوانند و بچه‌ها گوش کنند، این بین آن‌ها ظاهراً معمول است؛ اما اینجا معمول نیست!...^[۴۹]

رسم کتاب‌خوانی را بین مردم باب کنیم؛ کاری که شنیدم اروپایی‌ها در خانه انجام می‌دهند. وقت خواب، مادر برای بچه‌اش کتاب می‌خواند.

ما این رسم را اصلاً نداریم. البته در قدیم در بعضی از خانواده‌ها بود. ما در منزل پدری مان دیده بودیم که کسی می‌نشست و برای دیگری کتاب می‌خواند. سال‌ها چنین کاری می‌شد؛ هم برای کوچک‌ها، هم برای بزرگ‌ها؛ اما این کار اکنون بین مردم رایج نیست.^[۵۰] باید این را گفت:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

این طوری باید باشد. باید با صد هزار جلوه کتاب را در چشم‌ها متجلی کنند، تا هرکسی هر طور دوست دارد، به چشمش بیاید. جوانان و پدران و مادران و به‌خصوص بچه‌ها، باید با کتاب انس پیدا کنند؛ این کار می‌شود. اگر پدر و مادر کتاب‌خوان باشند، به احتمال زیاد بچه‌ها کتاب‌خوان خواهند شد.^[۵۱]

کتاب‌خوانی برای کودکان

باید پدران و مادران، بچه‌ها را از اوّل با کتاب محشور و مأنوس بکنند. حتی باید بچه‌های کوچک با کتاب انس پیدا کنند.^[۵۲] بچه‌هایمان را هم از اوّل کودکی عادت بدهیم که کتاب بخوانند؛ مثلاً وقتی می‌خواهند بخوابند، کتاب بخوانند و بخوابند. وقتی که ایام روز فراغت هست، یا مثلاً روز جمعه‌ای که بازی می‌کنند، بخشی از آن را حتماً برای کتاب قرار بدهند. در تابستان‌ها که بچه‌ها و جوانان تعطیل هستند، حتماً کتاب بخوانند؛ کتاب‌هایی را معین کنند، بخوانند و تمام کنند.^[۵۳]

ارجاعات

۱. دیدار با نویسندگان و هنرمندان حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۷/۳/۲.
۲. سخنرانی در مراسم هفتمین سالگرد تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی، ۶۷/۴/۱.
۳. دیدار با مسؤولان فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷/۳/۳.
۴. دیدار با جمعی از پیش‌کسوتان جهاد و شهادت و خاطره‌گویان دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۸۴/۶/۳۱.
۵. دیدار با اعضای دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۰/۴/۲۵.
۶. دیدار با اعضای هیئت تحریریه‌ی دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۷۴/۲/۱۸.
۷. دیدار با مدیرعامل و مسؤولان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۷۶/۸/۱۸.
۸. دیدار با اعضای دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۱/۴/۲۲.
۹. دیدار با وزیر و مسؤولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۷۵/۲/۳۱.
۱۰. سخنرانی در مراسم هفتمین سالگرد تأسیس سازمان تبلیغات، اسلامی ۶۷/۴/۱.
۱۱. دیدار با گروه ادبیات جنگ بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی، ۷۲/۷/۲۵.
۱۲. همان.
۱۳. دیدار با مدیرعامل و مسؤولان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۷۶/۵/۱۸.
۱۴. دیدار با مسؤولان و اعضای بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۶۶/۱/۱۶.
۱۵. دیدار با اعضای دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۱/۴/۲۲.
۱۶. سخنرانی در مراسم افتتاحیه‌ی اولین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۶۶/۸/۱۴.
۱۷. همان.
۱۸. بیانات در دیدار با مسؤولان و اعضای بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۶۶/۱/۶.
۱۹. سخنرانی در مراسم هفتمین سالگرد تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی، ۶۷/۴/۱.
۲۰. دیدار با مسؤولان انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۶۴/۷/۱۸.
۲۱. دیدار با مسؤولان ستاد برگزاری اولین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۶۶/۶/۱۸.
۲۲. سخنرانی در مراسم شانزدهمین سالگرد تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۶/۳/۲۶.
۲۳. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۷۵/۷/۳۰.
۲۴. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از سومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۶۹/۲/۱۹.
۲۵. دیدار با مدیرعامل و مسؤولان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۷۷/۲/۲۳.
۲۶. دیدار با وزیر و مسؤولان وزارت آموزش و پرورش، ۷۷/۵/۵.
۲۷. سخنرانی در مراسم پنجمین دوره‌ی انتخاب کتاب سال، ۶۶/۱۱/۱۹.
۲۸. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۷۶/۸/۱۹.
۲۹. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس

- از بازدید از هفتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۳/۲/۲۰.
۳۰. دیدار با اعضای هیئت تحریریه‌ی دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۷۴/۲/۱۸.
۳۱. دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۶۸/۹/۲۱.
۳۲. دیدار با برگزارندگان مراسم انتخاب کتاب سال، ۷۲/۱۰/۷.
۳۳. دیدار با اعضای دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۱/۴/۲۲.
۳۴. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۷۶/۸/۱۹.
۳۵. همان.
۳۶. همان.
۳۷. دیدار با برگزارندگان مراسم انتخاب کتاب سال، ۷۲/۱۰/۷.
۳۸. دیدار با وزیر و مسؤ‌ولان وزارت آموزش و پرورش، ۷۶/۱۰/۲.
۳۹. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از دهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۶/۲/۱۴.
۴۰. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۷۶/۸/۱۹.
۴۱. دیدار با اعضای هیئت تحریریه‌ی دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۷۴/۲/۱۸.
۴۲. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از هشتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۴/۲/۲۶.
۴۳. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از سومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۶۹/۲/۱۹.
۴۴. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از ششمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۲/۲/۲۱.
۴۵. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۷۵/۷/۳۰.
۴۶. سخنرانی در جمع دانشجویان دانشگاه تهران، ۷۷/۲/۲۲.
۴۷. سخنرانی در مراسم جشن تکلیف دختران دانش‌آموز یاسوج، ۷۳/۳/۱۸.
۴۸. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از هشتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۴/۲/۲۶.
۴۹. بازدید از دهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۶/۲/۱۴.
۵۰. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۷۶/۸/۱۹.
۵۱. دیدار با برگزارندگان مراسم انتخاب کتاب سال، ۷۲/۱۰/۷.
۵۲. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از هشتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۴/۲/۲۶.
۵۳. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از ششمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۲/۲/۲۱.



دست‌نویشتان

پیشانی شیشه‌ای

نویسنده: محمد طیب

در ۶۹/۱۱/۱۹ مطالعه شد.
یکی دو نوشته‌ی آن بسیار خوب و همه مجموعاً یکی از آثار
خوب است.

گزارش یک بازجویی (از یک سرهنگ اسیر عراقی)

نویسنده: مرتضی بشیری

اثر جالبی است. ابتکاری و نمونه نیز هست. توصیف‌های آن از
طبیعت، حوادث جنگی، وضعیت‌های طبیعی بس زیبا است. در
آن مبالغاتی در بیان و یکسونگری‌هایی در قضاوت و گاه برخی
تنگ‌نظریها و حتی سایه‌ای از خودستائی هست.. که می‌شود به
جنبه‌های مثبت کتاب بخشیدشان!!
در شب شنبه چهارم اسفند ۶۹ در لحظاتی از بدخواهی عصبی
مطالعه‌ی آن-که لحظاتی کمابیش مشابه را قبلاً هم فرا گرفته بود-
به پایان برده شد..
کاش می‌فهمیدم چقدر از آن حقیقی و چقدر داستان‌سرائی است..

نویسنده: دکتر مجتبی‌الحسینی

ترجمه: محمدحسین زوار کعبه

در روزها و شب‌های اوائل آبان ۷۰ این کتاب مطالعه شد. موضوع، برای ما که این سوی خطه نبرد را دیده‌ایم، قهراً جالب است. اما نوشته از لحاظ بازسازی صحنه‌ها و ترسیم حالات و خصوصیات، ضعیف است. نویسنده البته یک نویسنده‌ی حرفه‌ئی نبوده است اما همین که فرصت کرده در گرفتاری جنگ، یادداشت‌هایی بردارد سپس از حافظه‌ی خود کمک بگیرد و دیده‌ها را در دوران اسارت بر کاغذ بیاورد، بسی موجب تقدیر است. ترجمه خوب است.

نویسنده: حسین فرهنگ اصلاحی

غلامحسین کهن، مهدی گلابی

تدوین و انتشار خاطرات آزادگان، کاری ماندنی و در شکل بخشیدن به تاریخ ما در آینده دارای تأثیری مخصوص خود است. بعضی از نوشته‌ها از لطف و دقت هم برخوردار است (در این جزوه، قصه‌ی اول و آخر) نکته‌ی جالب، همخوانی ماجراهائی است که در اردوگاه‌های دور از هم و بر سر آدم‌های جدا و ناآشنا با هم، آمده است. و این است یکی از ثمرات حکومت ظالمانه و جابرانه‌ی حزب-و در نهایت، فرد-ی که جز به حفظ خود به هیچ چیز دیگر- و از جمله به ارزش‌های انسانی- ذره‌ئی و لحظه‌ئی نمی‌اندیشد.

آبان‌ماه ۱۳۷۰

خط فکّه

نویسنده: شهید محمد شکری

این سندی ارزشمند از اوضاع جبهه و خوی و خصلت بسیج است. این حرفها برای مردم دنیای مادی و ظلمانی، قابل فهم و درک نیست، اگرچه سراسر هشت سال دفاع مقدّس از آن پر است، نگارش روان و روشن و موشکاف این نوشته بر ارزش سندی آن می‌افزاید، و شهید عزیز نویسنده‌ی این خاطرات با این نوشته نیز بخشی از فضای مصفاّی روح بسیجی را مجسّم می‌کند. رحمت خدا بر روان پاکش باد... این از جمله‌ی نوشته‌هایی است که حتماً باید به زبان‌های دیگر ترجمه شود.

۷۰/۹/۱۹

نجیب

به کوشش: محمدجواد جزینی

روحیات بسیج - این پدیده‌ی استثنائی دوران جنگ - در این کتاب، خوب تصویر شده است: شجاعت، پاکدلی، روح دینی، شوخ طبعی و .. در بدخوابی شب سه‌شنبه ۷۰/۹/۱۹ مطالعه شد.

مدال و مرخصی (۱۱ یادداشت از یک اسیر عراقی)

به کوشش: هدایت‌الله بهبودی

این یکی از زیباترین و قوی‌ترین یادداشتهای جنگ است. متن و ترجمه هر دو قوی است. این سند، مکمل سندهایی است که از نوک قلم بسیجیان روشندل و باصفا و مظلوم و شجاع ما به یادگار مانده است. ۷۰/۹/۱۹

عبور از آخرین خاکریز

نویسنده: دکتر احمد عبدالرحمن (پزشک اسیر عراقی)

ترجمه: محمدحسین زوار کعبه

در شب سه‌شنبه ۷۰/۹/۱۹ مطالعه‌ی آن تمام شد آن را از نظر داستانی و نیز اشتغال بر مطالب مفید، بهتر از خاطره‌ی اسیر دیگر عراقی که او نیز پزشک بوده است، یافتیم. بجاست اگر به زبانهای اروپائی همه یا بخشی از آن ترجمه و در پاورقی روزنامه‌هاشان منتشر شود، مخصوصاً بخش اول آن. یعنی از ص ۱۱.

نونی صفر

نویسنده: سید حسن شکری

این نیز از جمله‌ی سندهای دقیق دوران دفاع مقدس است که باید از نویسنده‌ی آن بسیار متشکر بود. صفا و معنویت در این کتاب موج می‌زند. ۷۰/۹/۲۱

شهید محمد شکری که نوشته‌های لحظه به لحظه‌اش از چند عملیات، در شمار نورانی‌ترین یادگارهای دفاع مقدس است، گویا برادر مؤلف این کتاب است و از او در چند جا از کتاب «خط فکّه» نام برده است. اکنون این برادر رزمنده و زنده در خلال آنانکه کتابش به آنها تقدیم شده، نام برادر شهیدش را ننگ‌جانبیده است.. زهی کرامت و بزرگواری .. برادر دیگری هم از او قبلاً بر میسند شهادت تکیه کرده بوده است: شهید سید علی شکری ...
اللهم احشرونا مع هؤلاء في الدنيا والآخرة ..

جنگ خیابانی

نویسنده: سید نظام مولا هویزه

تلخ است و شیرین. اینکه ملت مظلوم عراق - و اینبار نیز مثل بیشتر دفعات قبل، شیعیان - قیام کرده و شهادت ورزیده و بر دشمن ضربه وارد کرده‌اند. شیرین است. اما اینکه اینبار هم دست خباثت سلطه‌گران بین‌المللی، بر تخت قدرت نشستگان را از انقلابیون برای خود مفیدتر یافته و بنحوی - ولو غیر مستقیم - به آنان برای سرکوب اینان کمک رسانده‌اند، تلخ است.

تلخ است خواندن و شنیدن و حس کردن نومیدی ملتی پس از امیدی نزدیک.. و آن‌گاه مصیبتی که در مظلومیت و مغلوبیت می‌کشند..

رجب ۱۴۱۲

فرمانده من

نویسنده: مخدومی - کاوری - امیریان

خاوری نژاد - گلچین - جمشیدیان - پاسپار

السلام علیکم یا اولیاء الله و احبائه، السلام علیکم یا اصفیاء الله و خیرته، السلام علیکم یا انصار دین الله و اعوان ولیه.. ای آیت‌های خدا، ای معجزه‌های ایمان، ای نشانه‌های تعالی جاودانه‌ی انسان.. ای گل‌های محمدی که فساد و آلودگی جهان امروز نتوانست از شکوفائی بازدارتان، برقی شدید و دنیای تاریک را روشن کردید، حجّتی شدید بر آن کوتاه‌نظران که بالتدگی انسان الهی را در عصر تسلط مادیت ناممکن میدانستند. خاطره‌ی مسلمانان صدر اسلام را زنده کردید و صدق و اراده و فناء فی الله را حتی بیش از آنان

به نمایش گذاشتید.. آنان به نَفَس پیامبر و نزول پیاپی آیات قرآن دل را گرم و جان را تازه می‌کردند اما شما چه؟! حَقاً خلوص و تقوا را مجسّم کردید و برای آن امام بحق که مظهر خلوص و تقوا بود سربازانی شایسته شدید.. سلام الله علیه و علیکم و هنیئاً لکم رحمة ربکم.. کتبه بيمينه الوازرة اسير امانيه و ذليل نفسه على الحسيني غفر الله له و رحمه و حشره مع اوليائه و الحقه بهذه الزمرة الطيبة. آمين.

این کتاب در ۱۳ رجب ۱۴۱۱ با چشمی لبریز اشک شوق و حسرت زیارت شد.

جشن خانبندان

نویسنده: محمد حسین قدمی

روز و شبی چند در لحظه‌های پیش از خواب، در فضائی عطرآگین و مصفا و در معراج شور و حالی که سطور و کلمات نورانی این کتاب به خواننده‌ی خود عطا می‌کند، سیر کردم و خدا را سپاس گفتم، هم بر آن قطره‌ی عشقی که در جان این نویسنده افکنده و چنین زلال اندیشه و ذوقی را بر قلم او جاری ساخته است، و هم بر آن دست قدرتی که نقشی چنان بدیع و یکتا بر صفحه‌ی تاریخ معاصر پدید آورده و صحنه‌هایی که افسانه‌وار از ذهن و چشم بشر این روزگار بیگانه است، در واقعیت زندگی این نسل از ملت ایران نقش زده است.. له الحمد حمد الحامدين ابد الآبدین. بیشتر فضیلت‌هایی که تاریخ انسان را زیور بخشیده و آرایش داده و مشعل و راهنمای افراد بشر شده است محصول

لحظه‌ی پرباری از زندگی یک یا چند انسان است، صبر، زهد، امتناع، گذشت، شجاعت، صدق، ایثار. . و همه‌ی فضایل بشر که در سرگذشت او می‌بینیم از این قبیل است. هزاران لحظه‌ی پربار در هر روز و شب حماسه‌ی هشت‌ساله‌ی ملت ایران مکنون است و هر که با نگاهی هنرمندانه آن‌ها را ببیند و با قلمی هنرمندانه آن را ثبت و ماندگار کند و پیش از اینها، با توفیقی الهی به این همه دست یافته باشد، مشعل رهروان معراج انسانی را جانمایه و فروغ بخشیده است، و این کتاب و نویسنده‌اش در آن زمره‌اند.

۷۰/۱۱/۶

یادداشت‌های خرمشهر (یادداشت‌ها و نامه‌های شهید مرادی)

به کوشش: دفتر ادبیات و هنر مقاومت

خدا غریق رحمت کند این شهید عزیز را که در سالهای منتهی به ۶۴ یعنی در بحبوحه‌ی شور و هیجان دفاع مقدس و بسیج سراسری ملت در این راه، دردمندانه، نقاط منفی را به نظر آورده و از آن نالیده و دم از غربت رهروان راه جهاد زده است! بعضی امروز گمان می‌کنند که راه خدا غریب است، یعنی حقیقت روشن اصلی را که همان حرکت عمومی در راه خیر و صلاح است در برابر واقعیت زشت کجرویهای گاهگاهی و جابه‌جائی کم‌رنگ می‌بینند. اما این گمان همیشه بوده حتی در سال ۶۴ و پیش از آن.. و البته چنین نگرشی در جمهوری اسلامی همیشه نادرست بوده و ان شاء الله همیشه نادرست خواهد بود.

۷۰/۱۱/۹

نویسنده: محسن مطلق

از این نوشته عطر اخلاص به مشام می‌رسد. و چه زیباست که روایت صحنه‌هایی که از اخلاص و ایثار سرشار است، نیز از سر اخلاص باشد. نویسنده فروتنانه خود را غالباً در پشت یاران شهیدش پنهان کرده است. خوشا بحال این جوانان نورانی که در یکی از استثنائی‌ترین فرصت‌های الهی در تاریخ، بیشترین بهره را بردند و به مدد اراده و ایمان و فداکاری، به مدارج عالی انسانی رسیدند. این کتاب همچنین بخاطر شیرینی زبان روایتش و طنزی که در خیلی جاها نمک نوشته کرده است، از بعضی دیگر از خاطره‌های مکتوب، خواندنی‌تر است. باید ترجمه شود.

۷۰/۱۱/۱۴

به کوشش: سید محمدعلی دیباجی

شرح خاطرات طلاب رزمنده‌ی جوان که ضمناً شرح گوشه‌هایی - هرچند کوتاه- از مجاهدات معصومانه‌ی آنان نیز هست، در این کتاب با قلمی و تقریری شیوا به نگارش آمده است. این شیوه‌ی نوی است که روایت از کسی و تقریر از کس دیگری باشد. این قلم اگر پخته‌تر شود بسی شیواتر خواهد شد. خیلی از خوانند این کتاب محظوظ شدم، چون روحانی در این کتاب درس دین و معرفت را در خطرناکترین جاها می‌دهد و در آزمایش‌های دشوار زندگی با مردم شریک می‌گردد. این طلبه‌های جوان و خوش‌روحیه‌اند که اگر مدارج تحصیل را طی کنند رهبران

برجسته‌ی باب انقلاب و جمهوری اسلامی خواهند شد و روحانیون پرچم‌دار دین زندگیزاز.. حوزه‌ی علمیه بیشک از پرورش چنین طلاب و روحانیونی به خود می‌بالد و احساس رضایت از انجام وظیفه‌ی تاریخی خود - که همواره بحمدالله بدان موفق بوده است - می‌کند. تصادف جالبی بود که توفیق مطالعه‌ی این کتاب در ایام ۱۵ شعبان و مابعد آنکه بزیارت قم رفته بودم، دست داد.

یادداشت‌های ناتمام

نویسنده: کمال سپاهی، شهید علی سمندریان

هدایت‌الله بهبودی، اصغر آب‌خضر و شهید محمد شکری

از این چهار نوشته، سومی را که به قلم شهید سید محمد شکری است قبلاً در جزوه‌ی مستقل خوانده بودم، از اوّلی هم که به قلم شیوا و سرشار از صفای شهید سمندری است ذکری در "حَنابندان" قدمی - که یکی از شیواترین نوشته‌های مربوط به جبهه است - رفته بود و با آن آشنائی دورادوری داشتم. آن را خواندم و حقیقتاً محظوظ شدم. خدا این هر دو شهید را در سراق ملکوت همنشین اولیا فرماید. نوشته‌ی کمال سپاهی هم شیرین و خواندنی است هر چند آن جاذبه‌ی دو نوشته‌ی دیگر را ندارد. درباره‌ی نوشته‌ی آخر هم دو سه جمله در ابتدای آن نوشته‌ام. خداوند به همه‌شان جزای خیر بدهد.

شب پنج‌شنبه، ۸ اسفند ۷۰. شعبان ۱۴۱۲

از وقایع جالب امروز صبح، گرفتن سه نفر اسیر عراقی بود. جریان از این قرار بود که ساعت ۱۱ صبح یکی از نگهبانان که در بالای خاکریز نگهبانی می‌داد فریاد زد: «تَانك! تَانك!» همه

از سنگرها بالا پریدیم. آریبی جی زن‌ها هم خود را آماده کردند. علی قلعه‌وند هم که در سنگر ما بود از خاکریز پشت سنگر بالا رفت که تانک را ببیند، ولی پشت خاکریز و زیر بلدوزر سوخته کنار جسد دو عراقی پایی در حال تکان خوردن بود که توجهش را جلب می‌کند! شروع کرد به «تعال تعال» گفتن و بقیه بچه‌ها را خبر کرد. رفتیم بالای خاکریز، دیدیم یک نفر زیر بلدوزر دار نفس می‌کشد. هر که رفت تعال! تعال! گفت خبری نشد. جریان را به اطلاع برادر اصغری رساندیم، گفت: «چند بار دیگر هم بگوئید، اگر نیامدند یک نارنجک بیندازید زیر بلدوزر.» بچه‌ها دوباره رفتند بالا و دومر تبه می‌گفتند: «تعال، سلم نفسک، انت اخی.» در همین حین بچه‌ها نارنجک‌ها را آماده کرده بودند که یکی از آن‌ها از زیر بلدوزر بیرون آمد. پشت سرش یکی دیگر آمد بیرون. با اشاره بچه‌ها آمدند این طرف خاکریز. چهره‌هایشان را سیاه و روغنی کرده بودند و تمام لباس‌های خودشان را که لباس گارد ریاست جمهوری صدام بود با روغن بلدوزر سیاه کرده بودند.

یادداشت‌های ناتمام، صفحه ۷۶

این ماجرای جالب را در یکی دیگر از خاطرات هم قبلاً خوانده‌ام، یا در حنابندان قدمی و یا در نونی صفر شگری.

همپای صاعقه

نویسنده: حسین بهزاد - گل‌علی بابایی

این یک کتاب منبع بسیار غنی و ارزشمند است که از آن می‌توان ده‌ها کتاب و فیلمنامه و زندگینامه استخراج کرد. لحظات و حالات

ثبت شده در سراسر این کتاب، همان ظرافت‌های حیرت‌انگیزی است که از مجموع آن، تابلوی پرشکوه و با عظمت عملیاتی چون فتح‌المبین و بیت‌المقدس پدید آمده و برترین‌های هنر جهاد و ایثار و شجاعت و ابتکار را در مجموعه‌ی نمایشگاه بی‌نظیر هنرهای انقلاب اسلامی، نشان می‌دهد.

این مردان بزرگی که نام آن‌ها بسی آسان بر زبان و دل غافل ما می‌گذرد، از جنس همان اخوان صفا و فرسان هیجائند که سید شهیدان سلام‌الله‌علیه آن‌ها را با عظمت و سوز و مهر، مخاطب ساخت و از فقدان آنان غمگین بود. سلام خدا و بندگان برگزیده و فرشتگان و رسولان او نثار روح مطهر آنان باد. در روز و شب‌هایی از آبان و آذر ۸۶ صفحه به صفحه و سطر به سطر مطالعه و نیوشیده شد.

جنگ پابره‌نه

نویسنده: رحیم مخدومی

این انعکاسی از رنج‌های مردم پابره‌نه است که بخصوص در مقایسه با فداکاری همین مردم، بسی جانکاه و تلخ و ناپذیرفتنی می‌نماید... و وقتی روح لطیف و حساسی منظره‌ی این هر دو را به چشم دیده بلکه با آن زیسته باشد، با زبانی به همان تلخی آن را روایت می‌کند... و البته توسن خیال اهل هنر همیشه و در همه‌ی میدانها از واقعیت پیشی می‌گیرد... در روایت‌های دیگر از همین جبهه و همان خط و در مقابله با همان دشمن، چیزی از همه برجسته‌تر است و شیرین‌تر، و آن، تواضع و چندان ندیدن کار خود در مقابل کار دیگرانی که

- باری- آنان نیز در جبهه‌هائی دیگر اما باز در برابر همان دشمن و بعشق همان خدا، تلاشی کرده و عرقی ریخته‌اند، اگر چه خطر در همه‌ی میدان‌ها یکسان نیست.. و همه‌ی کسانی را که فیض آن جبهه را نبرده‌اند، اهل دنیا و دلبسته به تعلقات آن ندانستن، و زحمت و مرارتی را که خود برای خدا برده‌اند بر سر دیگران خرد نکردن.. و این صفت پاکان و پارسایان است..

این خصوصیت در این نوشته که از جهات بسیار: زبان، تصویر، پردازش و بخصوص استفاده‌ی خوب از آیات قرآن، خیلی خوب است، به چشم نمی‌خورد.. و افسوس دیگر آنکه فرق است میان اینکه کسی از بسته شدن دروازه‌ی جهاد و شهادت غمگین شود و حسرت بخورد اما با اینحال از عمل به وظیفه‌ئی که مصلحت اسلام و مسلمین بر دوش همه نهاده خرسند باشد، و اینکه کسی اصل را بر تشخیص خود- اگر نگوئیم میل خود- نهاده و قبول ختم جنگ را خیانت و کار شیطان و توطئه‌ی دشمن بدانند.. و حتی به اشاره‌ئی، امام و خاصان او را هم مستثنی نکنند.. در این کتاب شق اول دیده نمی‌شود.

شب جمعه، ۷۰/۱۲/۹

سفر به قبله

نویسنده: هدایت‌الله بهبودی

این کتاب مرا باز در شور و حال حسرت‌آلود زیارت خانه‌ی خدا و حرم رسول‌الله ص فرو برد، شور و حال و اشتیاقی که دیگر امیدی هم با آن نیست. تا به یاد دارم- از سالهای دور جوانی- هرگز دل خود را از آتش این اشتیاق، رها نیافته‌ام. اما حتی در دوران سیاه‌اختناق که هر روحانی با معرفت و بیمعرفتی، با رغبت و یا حتی از سرسیری، آسان می‌توانست در خط حیح قرار بگیرد.. و من نمی‌توانستم! یا بهتر بگویم:

هیچ حمله‌دار و رئیس کاروانی از ترس ساواک‌شاه، نمی‌توانست و جرأت نمی‌کرد نام مراد فهرست حاجیه‌های خود - چه رسد به عنوان روحانی کاروان- بگذارد.. بله، حتی در آن دوران سخت هم دلم از امید زیارت کعبه و بوسه زدن بر جای پای پیامبر ص در مکه و مدینه، خالی نمانده بود.. و این امید اگرچه با حجّ ده‌روزه‌ی سال ۵۸ که به فضل شهید محلاتی قسمت شد، برآورده گشت. اما آتش آن شوق سوزنده‌تر و مشتعل‌تر شد.. در سالهای ریاست جمهوری چشم امید به پس از آن دوران دوخته بودم.. اما امروز..؟ شور و اشتیاقی بی‌سکون و امیدی تقریباً فرورده.. تنها تسلا به خواندن اینگونه سفرنامه‌ها یا شنیدن آنها است که خود باز افزاینده‌ی شوق نیز هست. این کتاب، شیرین، موجز، باروح و هوشمندانه نوشته شده است. زیارت قبول؛ عزیز نویسنده! زیارت قبول..

۷۰/۱۲/۱۰

تپه‌های لاله سرخ

نویسنده: حجت ایروانی، شهید سید محمدرضا فیض

غلامرضا نباتی

از این کتاب، آخرین نوشته‌ی یعنی تپه‌های لاله سرخ از همه شیرینتر و دقیقتر است. نوشته‌ی شهید هم که طلوع دوباره نام گرفته، عطر شهادت و اخلاصش محسوس است.. و هر سه نوشته یادبودهای بارزش از جنگ و ایثار هشت‌ساله است. در نوشته‌ی حجت ایروانی کوشش پرمرات و تحمّل طلبِ نیروهای دیده‌بان بخوبی تشریح شده است. خدایا بهترین پاداش خود به صالحان را به این جوانان پاک عطا کن.. و ما را نیز از آن عشق و اخلاص سهمی عنایت فرما آمین.

۷۰/۱۲/۱۴

نویسنده: سید یاسر هشترودی، مرتضی سرهنگی

هدایت‌الله بهبودی

گزارش اول، حرفه‌ئی و هنرمندانه، شرح کوتاهی از اولین ساعت بمباران سیانوری حلبچه، ارائه کرده است که بسیار مغتنم است، و نیز اشاره‌ئی به وضع اسرای عراقی در پشت خط اول دارد که آنهم جالب و مهم است. گزارش کوتاه دوم از همان نویسنده است. گزارش بعدی که به زبان روزنامه‌ئی و در سبک گزارشهای مطبوعات غربی و بتقلید از آنها نوشته شده حاوی مطلبی چندان مهم نیست، بعلاوه که گسیختگی در ذهن و نارسایی در زبان هم گاه در آن هست، ولی از این جهت که تصویری - گرچه مبهم- از کردهای اتحادیه‌ی میهنی ارائه کرده، مغتنم است.

گزارش چهارم درباره‌ی حمله‌ی عراق به جنوب پس از قبول قطع‌نامه (تیرماه ۶۷) و از آن جالبتر، شرح انهدام منافقان در غرب کشور و تپه‌ی حسن‌آباد است. گزارش خوبی است. تکیه بر بچه‌های جنوب (فقط) برایم مفهوم نشد. هرچند ناگفته ماندن چیز مهمی در آن واقعه، برایم کاملاً مفهوم بوده و هست! گزارش آخر- از همان نویسنده (نویسنده‌ی گزارش چهارم!)- چیزی نیست جز قلم‌انداز یک نویسنده‌ی خوش‌ذوق که جز پاسخ به احساسات، هدفی از نوشتن ندارد

این گزارش‌ها را در ۱۸ اسفند ۷۰ تمام کردم و نه‌چندان خوشحال...!

پایه پای باران

نوشته: مرتضی سرهنگی - هدایت الله بهبودی

این هر دو نوشته، گویا، پرسوز، دردمندانه و هنرمندانه است. دست این عزیزان درد نکند که درد دل غریبانه‌ی یک شهر - بلکه یک ملت را چنین پرمهر و دلسوز، روایت می‌کنند - تاریخ ما بعدها نه فقط خرمشهر و جوانها و پدر و مادرهای مقاوم آن را، که این دلها و وجدانهای بیدار و حقگو و حقگو را نیز، ستایش خواهد کرد که نگذاشتند قصه‌ی جهادی به آن عظمت در لابلای یاوه‌گوئیها و هرزه درائیهای زمانه گم شود. درود بر بهبودی‌ها و سرهنگی‌ها..

سوم رمضان ۱۴۱۲
۱۸ اسفند ۷۰

خداحافظ کرخه

نویسنده: داوود امیریان

این کتاب شیرین و ساده، زندگی و احساس و جهت‌گیریهای بسیجی را بخوبی تشریح می‌کند. نویسنده، که خود یک بسیجی با همه‌ی بار فرهنگی این کلمه است، با بیان بعضی از جزئیات بظاهر کم‌اهمیت، آن امر مهم را تصویر و ترسیم کرده است. با اینکه جوانی کم سن و سال است، بسی پخته‌تر از عمر خود می‌نویسد و می‌اندیشد. گاه در نقل حوادث، تسلسل طبیعی و منطقی رعایت نشده است. باری، این یکی از کتابهای خیلی خوب در مجموعه‌ی خاطره‌ها است.

۷۰/۱۲/۲۰

نویسنده: شهید مشکوری - عباس پاسیار -

ولی صابری - حمید حسینی

چند ساعتی از شب و روزهای ایام مبارک شهرالله به خواندن این خاطرات گذشت. با اینکه آدم‌های متفاوت، از جاها و قضایای متفاوت و در زمانهای متفاوت، و همه بیخبر از یکدیگر گفته و نوشته‌اند، محصول همه‌ی این خاطرات یک چیز است: همه از عظمت حادثه‌ی هشت‌ساله‌ی دفاع مقدّس و تحوّل شگرفی که در دل و جان و فکر و عمل جوانان این کشور پدید آورده بود، خبر میدهند و ابعاد بی‌نهایت این معجزه‌ی الهی تاریخ را - بتقریب - نشان میدهند.. دریغ از آن روزهای فراموش‌نشده‌ی، دریغ از آن ماجرای معجزه‌نشان، دریغ از آن تجربه‌ی درس‌آموز و جانهای پاک‌ی که آن را شکل دادند.. و دریغ از آن جویبار رحمت و فضل خدا که کسانی چه زیرکانه و هوشمندانه از آن نوشیدند.. خوشا بحال آنان و افسوس بر جانهای محرومی که در سرنوشتشان بهره از آن لطف بی‌حساب رقم نخورده بود.

آنانکه بهره‌مند شدند، به گذشت و مجاهدت و موقع‌شناسی - و البته بتوفیق حق - این نعمت را یافتند.. و ما.. آیا نباید با هوشمندی و زیرکی جویبار رحمت را که هرگز منقطع نیست - و هرگاه به‌گونه‌ئی و در مجرائی - بشناسیم و با گذشت و مجاهدت، توفیق الهی را جلب و خود را از آن سیراب سازیم؟.. در میان این چند نوشته، نوشته‌ی شهید از همه معطرتر و معنوی‌تر و مؤثرتر است و نوشته‌ی "ولی صابری" از همه زیباتر و هنرمندانه‌تر -

۷۰/۱۲/۲۳

نگارش، ابتدائی و ناشیانه است، و نویسنده که در اوّل کار، پاسداری

ساده به نظر می‌رسد در طول گزارش و مخصوصاً در آخر آن در
چهره‌ی فرمانده و مسئول ظاهر می‌شود...! این جهت در محتوا
قدری دل‌انسان را چرکین می‌کند.

... راننده که نمی‌دانست باید چه کار کند با سرعت ترمز
کرد و بلافاصله ماشین واژگون شد. هم‌زمان فریاد و ناله
دل‌خراش ملیکیان به گوش رسید.
در کمال ناباوری، هیچ‌کدام از فرماندهان، کوچک‌ترین
آسبیبی ندیدند و فقط پای راست برادر ملیکیان خراش
برداشت و او را یکی از ...

جدال در زیویه (صفحه ۳۲)

ناله‌ی دلخراش برای خراش!!

جدال در زیویه (صفحه ۳۷)

یاد یاران

نویسنده: حمید داوآبادی

در این نوشته صفا و صداقت زیادی موج می‌زند. نویسنده غالباً نقش
خود را کم‌رنگ کرده و یاد یاران شهیدش را برجسته ساخته است.
روحیه‌ی بسیجی تقریباً با همه‌ی جوانبش در اینجا منعکس است، و
می‌شود فهمید که چگونه جوان‌هائی در کوره‌ی گداخته‌ی جبهه به چه
جوهرهای درخشنده‌ئی تبدیل می‌شده‌اند. ذکر خصوصیات موقع‌ها و
حادثه‌ها و آدم‌ها، تصویر باورنکردنی جنگ هشت‌ساله را تا حدود
زیادی در برابر چشم آیندگان می‌گذارد. سؤال من از خودم این است
که آیا این از معراج برگشتگان چقدر می‌توانند آن حال و هوا را پس
از سفر من الحق الی الخلق حفظ کنند و حتی درست به یاد بیاورند؟

و برای این مقصودِ عالی از دست ما چه کاری ساخته است؟ و چه کرده‌ایم؟ البته قصور یا تقصیر من و امثال من، نمی‌تواند تکلیف دشوار آنها را که خدا حجّت خود را برایشان تمام کرده، از دوششان بردارد. این کتاب با روح طنز و مزاحی که در همه جای آن گسترده است و به آن شیرینی و جاذبه‌ی ویژه‌ی بخشیده، از بسیاری کتاب‌های جبهه جالب‌تر و گیراتر است. آن را در شب و روزهای منتهی به بیستم رمضان ۱۴۱۲ (۷۱/۱/۵) خواندم.

پرواز شماره ۲۲ (خاطرات عصام عبدالوهاب الزبیدی)

ترجمه: محمدحسین زوار کعبه

در ۷۱/۳/۲۷ مطالعه شد.

این کتاب از جهت ارائه‌ی اطلاعاتی درباره‌ی نیروی هوایی عراق و برخی مسائل جنبی خالی از فایده نیست. اشتباه گرفتن دزفول بجای العمارة نقطه‌ی شیرین و جالب داستان است.

شانه زخمی خاکریز

نویسنده: سیاح پیری

در این نوشته هرچه به آخر نزدیک‌تر می‌شویم، روح اخلاص و صفائی را که در آن موج می‌زند بیشتر حس می‌کنیم. من به حال خود حسرت می‌خورم و به این جوانان شجاع و باایمان و فداکار غبطه می‌برم که در عمری کمتر از نیمه‌ی عمر ما، به مقاماتی رسیده‌اند که امثال من با خواندن شرح آن، احساس عروج معنوی می‌کنند... خدا

کند در کشاکش زمانه، آنچه را در معراج جهاد و فداکاری به دست آورده‌اند بتوانند بخوبی حفظ کنند.. این نوشته هنرمندانه و دارای نثری استوار نیز هست که ارزشش را بیشتر می‌کند. ویژگی مهم این کتاب آن است که حال امدادگران را شرح می‌کند بسیار لازم بوده و هست که جبهه‌گیان رسته‌های غیررزمی مانند: جهادگران، امدادگران، رانندگان، آشپزها و تدارکاتی‌ها که هر کدام عالم مخصوص به خود داشته‌اند، و بعضاً فداکاریشان از رزمندگان خطوط مقدم کم‌خطرتر نبوده بلکه حتی پرخطرتر هم بوده (مثل سنگر سازان و خاکریز زنان)، نیز شرح خود را بنویسند، یا بگویند و کسی بنویسد. باری از این جوان عزیز و از ناشران باید تشکر کرد.

۷۱/۱/۶ و ۲۱ رمضان المبارک ۱۴۱۲

سفر به شهر زیتون

به کوشش: جواد جزینی

از این کتاب حتی بخش اولش را هم نتوانستم تمام کنم. تا ماجرای کمیل و قصه‌ی غم سنگین آن دل کوچک خواندم و دیگر تحمّل تمام شد.. در گزارش‌های جبهه، وضع به گونه‌ئی دیگر است، چه بسیار دقائقی که در برابر آن تصویرهای خونین، چهره به اشک آغشته شده است.. اما غم در ماجراهای شهادت، سوز و گدازی شیرین با خود دارد، درست چون غم در ماجراهای عشق.. در آن احساس خسران نیست، هرچه هست شیرینی و سرخوشی است.. و حقیقتاً چیزی غریب است.. با مرگ و فنا و ویرانی هیچ نسبتی ندارد.. تبارک الله، ما ابدع سبيله و احلى التسرع اليه.

۷۱/۳/۲۸

نویسنده: محمدرضا بایرامی

ارتش با حجم عظیم و تلاش متنوع‌اش، سهم بزرگی در تشکیل دفاع مقدس هشت‌ساله داشته است. خاطرات دیگری که خوانده‌ام همه تصویر وضع و حال سپاه و بسیج بوده است و اینک نوشته‌ئی در شرح حال واحدهای ارتشی.. سبک هنرمندانه و قلم زیبای این نویسنده، کمکی درخور تحسین کرده است به آب و رنگ بخشیدن به حوادث و وقایع خطوط ارتشی.. البته فاصله میان این و آنچه از بسیج میدانیم و خوانده‌ایم، بسی ژرف است. در اینجا وضع یگانهای ارتشی را می‌شود بخوبی دید. کتاب را یک‌نفسه در روز جمعه ۷۱/۱/۷ خواندم.

فشنگ دیگری منفجر می‌شود و صدای خنده‌ها، می‌رود هوا. بعد از صبحانه، زغال‌ها را که کنار می‌زنیم، می‌بینیم که زیر اجاق، پر است از فشنگ کلاش.

دشت شقایق‌ها (صفحه ۴۶)

این بی‌بندوباری‌ها در باب مهمّات را در یگان‌های بسیج که اسمشان به بی‌انضباطی در رفته، نمی‌بینیم.. تدین.. راننده که این‌طور می‌بیند، ماشین را سر و ته می‌کند و به سرعت از جاده‌ی شهادت می‌گریزد.

دشت شقایق‌ها (صفحه ۵۰)

یاد بلدوزر و لودرهای جهاد و رانندگان تهمت‌نش‌بخیر.. باز هم عراقیها می‌فهمند و جاده را می‌گیرند زیر آتش. این بار شدیدتر و متمرکزتر، ولی راننده بی‌توجه به این چیزها. انگار که اصلاً نمی‌بیندشان و من غرق تعجب از این تفاوت

آدم با آدم.

دشت شقایق‌ها (صفحه ۵۱)

پس در همه جا همه جور آدم هست سبحانک لاعلم لنا!!
ساعتی بعد طرح داستان بلندی که مدتها، فکر م را به خود
مشغول کرده بود، بطور کامل، توی ذهنم، شکل می‌گیرد. و
باران، همچنان می‌بارد.

دشت شقایق‌ها (صفحه ۹۴)

لابد این همان عقابهای تپه‌ی ۶۰ است که من آن را خواندم و
رائحه‌ی بسیج را از آن استشمام نکردم (گمانم این را پشت جلدش
نوشته‌ام). حالا معلوم می‌شود که نویسنده در فضای بسیج
داستان، می‌خواسته معلوماتی را که از محیط ارتشی می‌دانسته
بازسازی و جایگزینی کند.

درست کرده‌ایم، خالی است. هیچ‌کدام از هم نمازها،
هنوز به قرار نیامده‌اند. نه گروه‌بان «پایین شهری» و نه
بچه‌های اهل تسنن سنگر کرده‌ها. نماز را فرادا می‌خوانم
و دوباره می‌روم سر جایم. در نبودم، باز هم خاکها
افزوده شده است.

دشت شقایق‌ها (صفحه ۱۱۵)

نمازخوان‌های یک دسته یا یک گروهان

منظومه‌ی انصار

نویسنده: فتح‌الله نادعلی

حاج "محمد کوثری" - فرمانده لشکر - درباره مقطع کنونی
جنگ و موقعیت حساس انقلاب و توطئه‌های استکبار
جهانی صحبت کرد و دلیل عقب‌نشینی‌های ما را نداشتن
برنامه، کمبود نیرو و کار نکردن در خطوط پدافندی یاد

کرد. او گفت: «نباید به شایعات گوش کنیم که در پشت جبهه چه مسائلی در میان است. همه ما معتقدیم که جنگ را باید تا پیروزی ادامه بدهیم.» منظومه انصار (صفحه ۱۱۰)

عجبا که نه سردار کوثری و نه این نویسنده‌ی عزیز، علت مهم‌تر را که سرگرم شدن بی‌منطق سپاه به منطقه شمال غرب و غفلت از جنوب بود به یاد نیاورده یا اصلاً به آن توجه نکرده‌اند!

در سراسر کشور، موج اعزام نیروها غوغا کرده بود. حجت‌الاسلام و المسلمین خامنه‌ای، ریاست محترم جمهور و امام جمعه تهران، گفته بود: «با شناخت عمیق از وضعیت به جبهه می‌روم و از تمام ائمه جمعه تقاضای همیاری و همکاری وافر را دارم.» منظومه انصار (صفحه ۱۱۵)

خدایا! آن اعلامیه را در چه شور و حالی نوشتیم، تو چه اثری به آن بخشیدی..

یا من يعطی الكثير بالقلیل..

در هنگام پذیرش قطع‌نامه به من گفت: «افسوس که خدا باب جهاد و شهادت را بر ما بست و این نعمت بزرگ را از ما گرفت.» منظومه انصار (صفحه ۱۱۸)

عیناً همان احساسی که دو سه روز پس از قبول قطع‌نامه به من دست داد همین احساس بود که بم‌جرد شنیدن خبر حمله‌ی دوباره‌ی عراق مرا سرازیر پانشناخته به سمت جبهه کشانید.. اما افسوس..



دستخط



اسم علیکم یا اریا ویر و جبار ، بسم علی یا الصفا ، بر و خیر
بسم علیکم یا نصار دین بر و اعتراف دلیه .. اسی آیت می خدا
ای معجزه ؟ مر ایمان ، ارشاد : تعالی جادوری انسان ..
ار قلسر مچھی که فد او کوئی جهان هر فز تو آست از شکو
باز در زمان ، برقه شده بدو بیای تا برین وارد کن کردید
حجی شده بر آن کوه نظری که بالندی انسان الی بار در عصر
تسوا داشت ، مکن میدهند . خاطر می مسلمان حمد
اسم را از نزد کردید و صدق و اراده و فخر را بر راسی
بیش از آنان بنی نزلت آست .. آن بد نظریا میر و زوال
بیای آیت کله قرآن دل را آرام و جان دلان می کردند
اها سچھی؟! حقا قدر و تقوا را جسم کردید و
بر آن امام بحق که مظهر خدصر و تقوا بود میر با زانو
ن لیت مشید .. بسم بر علی و علیکم و بیتم حقه ربیع ..

بسم علی یا اریا ویر و جبار .. اسی آیت می خدا .. اسی معجزه ؟ مر ایمان .. ارشاد : تعالی جادوری انسان ..
ار قلسر مچھی که فد او کوئی جهان هر فز تو آست از شکو
باز در زمان ، برقه شده بدو بیای تا برین وارد کن کردید
حجی شده بر آن کوه نظری که بالندی انسان الی بار در عصر
تسوا داشت ، مکن میدهند . خاطر می مسلمان حمد
اسم را از نزد کردید و صدق و اراده و فخر را بر راسی
بیش از آنان بنی نزلت آست .. آن بد نظریا میر و زوال
بیای آیت کله قرآن دل را آرام و جان دلان می کردند
اها سچھی؟! حقا قدر و تقوا را جسم کردید و
بر آن امام بحق که مظهر خدصر و تقوا بود میر با زانو
ن لیت مشید .. بسم بر علی و علیکم و بیتم حقه ربیع ..





این برده زشته ، گویا امروز ، در منتهی و برهنه است .
 دست این عزیزان درنگند که در دل غربیانی بیک سر ، بگذرند
 ملت را همین هر مهر و دلروز ، روایت می کنند - تاریخ ما
 بعد از نه فقط خمر شکر و جوانا و در راه دگر تقاروم آن بلا ،
 که این دلها و وجدانها بیدار و بختور و حمله لایزال است
 خوابزد که ننگد فتنه ی جهانی به آن عظمت در لایه ی
 با و گزینا و بر نه دنیا سر زانه نم گو
 در در بر بیودی ؟ در سر دنیا ..

سوم رمضان ۱۳۸۲
 ۸ افسه ۷۰



- انتر باجم عظیم و مدد شریعت اگر . سم بزین در تشکر فاع مقدک ^{است} ^{یا}
 در است . فاعلات نوری در خواند ام همه تقدیر وضع حال ^{است}
 بیج کلمات و نثر زشته در شرح حال و حد ^{است}
 سکت بنمیزد و تم زبانی این زبانه . ککن در خرد کس ^{است}
 به آ - مدد تبیین به جوارث و تقایع ^{است}
 البته فاعل میان این و آنچه از بیج مدد نام و خود نام ^{است}
 بی طرف است . مدد بنا وضع ^{است}
 بی . بل لیسند و مدد ص ^{است}



بسم الله الرحمن الرحيم

این یک کتاب منبع بسیار غنی و لذت بخش است که از آن می توان به
کتاب و فیلم و صوت و تصویر استفاده کرد. لطفاً در صورت امکان
در سه ماه این کتاب را به آن طرفدار عزیزت پیشنهاد کن که در مجموع آن
تا به امروز اشتراک کرده و با عظمت عین آن چون فتح لبین و بیت المقدس
بزرگ است و برترشای هنر جهان را در اختیار تو و بیعت و ایثار
در مجموع هر یک از آنها با نظیر برتر از تقدیم است. این کتاب
این سران بزرگی که نام آن را بی آن بر زبان دردی می خورند
میگذرد که جنبه همان اخلاق صفا و خرد و عبادت است که سینه
سهم گیری آن را با عظمت و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر
فقط آن است که این است. مسلم خداوندان برتر است و در نگاه
در روان او شایسته لطیف آن باد
در روز و شب آن که آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
سفر به سفر و مطالعه و تفسیر و تفسیر

مجموعه کتاب‌های ادبیات و هنر، مقاومت انتشارات سورهمهر

- آنا هنوز هم می‌خندد ■ نویسنده: اکبر صحرایی
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۱۳۲ / قیمت: ۱۳۰۰ تومان
- فال خون ■ نویسنده: داوود غفارزادگان
نوبت چاپ: چهارم (اول ناشر) / تعداد صفحه: ۱۰۳ / قیمت: ۹۵۰ تومان
- داستان‌های شهر چنگی ■ نویسنده: حبیب احمدزاده
نوبت چاپ: نهم / تعداد صفحه: ۲۵۲ / قیمت: جلد نرم ۲۵۵۰ تومان / جلد سخت ۳۱۵۰ تومان
- هر کسی کار خودش ■ نویسنده: رحیم مخدومی
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۱۴۴ / قیمت: ۸۰۰ تومان

□ قصه فرماندهان

- آقای شهردار ■ نویسنده: داوود امیریان
نوبت چاپ: دهم / تعداد صفحه: ۹۶ / قیمت: ۵۰۰ تومان
- معلم فراری ■ نویسنده: رحیم مخدومی
نوبت چاپ: دهم / تعداد صفحه: ۸۰ / قیمت: ۵۰۰ تومان
- تکه‌ای از آسمان ■ نویسنده: حسین فتاحی
نوبت چاپ: نهم / تعداد صفحه: ۹۲ / قیمت: ۵۰۰ تومان
- پرواز سفید ■ نویسنده: داوود بختیاری دانشور
نوبت چاپ: نهم / تعداد صفحه: ۹۲ / قیمت: ۵۰۰ تومان
- پروانه در چراغانی ■ نویسنده: مرجان فولادوند
نوبت چاپ: نهم / تعداد صفحه: ۹۶ / قیمت: ۵۰۰ تومان
- پاوه سرخ ■ نویسنده: داوود بختیاری دانشور
نوبت چاپ: دهم / تعداد صفحه: ۸۸ / قیمت: ۵۰۰ تومان
- مردی با چفیه سفید ■ نویسنده: اصغر فکور
نوبت چاپ: پنجم / تعداد صفحه: ۸۰ / قیمت: ۵۰۰ تومان
- فوتبال و جنگ ■ نویسنده: محمود جوانبخت
نوبت چاپ: پنجم / تعداد صفحه: ۶۴ / قیمت: ۵۰۰ تومان
- فرمانده‌ی جدید ■ نویسنده: حسین نیری
نوبت چاپ: پنجم / تعداد صفحه: ۶۸ / قیمت: ۵۰۰ تومان
- مسافر ■ نویسنده: داوود بختیاری دانشور
نوبت چاپ: پنجم / تعداد صفحه: ۸۴ / قیمت: ۵۰۰ تومان
- مهاجر مهربان ■ نویسنده: محسن مطلق
نوبت چاپ: چهارم / تعداد صفحه: ۸۰ / قیمت: ۵۰۰ تومان
- چه کسی ماشه را خواهد کشید ■ نویسنده: رحیم مخدومی
نوبت چاپ: چهارم / تعداد صفحه: ۷۲ / قیمت: ۵۰۰ تومان
- غریبه ■ نویسنده: داوود بختیاری دانشور
نوبت چاپ: چهارم / تعداد صفحه: ۹۶ / قیمت: ۵۰۰ تومان
- چهلمین نفر ■ نویسنده: اصغر فکور
نوبت چاپ: چهارم / تعداد صفحه: ۸۸ / قیمت: ۵۰۰ تومان
- فرمانده شهر ■ نویسنده: داوود بختیاری دانشور
نوبت چاپ: چهارم / تعداد صفحه: ۸۰ / قیمت: ۵۰۰ تومان
- یک آسمان هیاهو ■ نویسنده: رحیم مخدومی
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۸۰ / قیمت: ۵۰۰ تومان
- تیک تاک زندگی ■ نویسنده: گلستان جعفریان
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۸۰ / قیمت: ۵۰۰ تومان
- یک روز، یک مرد ■ نویسنده: محسن مطلق
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۶۰ / قیمت: ۵۰۰ تومان

بچه محله جلالی ■ نویسنده: داوود بختیاری دانشور
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۹۱ / قیمت: ۵۰۰ تومان
مرد ابرپوش ■ نویسنده: حمید نوایی لواسانی
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۹۴ / قیمت: ۵۰۰ تومان

■ مجموعه قصه‌های شهر جنگی

درخت تنها ■ نویسنده: محسن مطلق
نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۳۶ / قیمت: ۳۵۰ تومان
من و عکس او ■ نویسنده: داوود بختیاری دانشور
نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۳۶ / قیمت: ۳۵۰ تومان
سکهای پدر بزرگ ■ نویسنده: جعفر تونزنده جانی
نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۴۰ / قیمت: ۳۵۰ تومان
لحظه‌ی جدایی من ■ نویسنده: داوود امیریان
نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۲۸ / قیمت: ۳۵۰ تومان
قصه‌ی قصر شیرین ■ نویسنده: اصغر کاظمی
نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۲۸ / قیمت: ۳۵۰ تومان
دره پلنگ‌ها ■ نویسنده: محمدرضا بایرامی
نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۳۲ / قیمت: ۳۵۰ تومان
نگهبان کوچک ■ نویسنده: محسن مطلق
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۲۴ / قیمت: ۳۵۰ تومان
خوب من، سرزمین من ■ نویسنده: اصغر فکوری
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۳۲ / قیمت: ۳۵۰ تومان
زود بزرگ شدیم ■ نویسنده: گلستان جعفریان
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۳۶ / قیمت: ۳۵۰ تومان
آشپانه‌ای برای کبوترها ■ نویسنده: ناهید سلمانی
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۲۴ / قیمت: ۳۵۰ تومان

■ زنان و جنگ: مجموعه کتاب‌های خاطرات زنان در جنگ

یک دریا ستاره ■ خاطرات زهرا تعجب همسر ناو استوار یکم شهید مسعود خلعتی ■ مصاحبه و تدوین: سید قاسم یاحسینی
نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۱۶۴ / قیمت: ۱۵۰۰ تومان
نامه‌های فهیمه ■ نویسنده: فهیمه بابائیان پور ■ به اهتمام: علیرضا کمری
نوبت چاپ: نهم / تعداد صفحه: ۱۸۰ / قیمت: ۱۶۰۰ تومان
کنار رود ختین ■ نویسنده: اشرف‌السادات مساوات (سیستانی)
نوبت چاپ: پنجم / تعداد صفحه: ۱۳۲ / قیمت: ۱۱۰۰ تومان
یک‌کشتیه آخر ■ نویسنده: معصومه راهم‌رمزی
نوبت چاپ: چهارم / تعداد صفحه: ۲۴۴ / قیمت: ۲۲۰۰ تومان
دیدار زخم‌ها ■ مصاحبه و تدوین: لیلا محمدی
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۱۳۶ / قیمت: ۷۰۰ تومان
پوتین‌های مریم ■ مصاحبه و تدوین: فریبا طالش پور
نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۱۶۰ / قیمت: ۱۶۰۰ تومان
دختران آبی‌دی ■ مصاحبه و تدوین: لیلا محمدی
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۱۲۰ / قیمت: ۶۰۰ تومان
کفش‌های سرگردان ■ نویسنده: سهیلا فرجام‌فر
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۱۸۰ / قیمت: ۱۰۰۰ تومان
گل سیمین ■ مصاحبه و تدوین: ناهید سلمانی

نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۱۱۲ / قیمت: ۱۱۰۰ تومان
از چندهلا تا جنگ ■ مصاحبه و تدوین: گلستان جعفریان
 نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۱۹۶ / قیمت: ۱۱۰۰ تومان
پائیز ۵۹ ■ تدوین و نگارش: دکتر سیده رقیه میرابوالقاسمی
 نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۱۱۹ / قیمت: ۱۲۰۰ تومان
خانه‌ام همین جاست ■ مصاحبه و تدوین: گلستان جعفریان
 نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۱۱۲ / قیمت: ۱۱۰۰ تومان
خرمشهر، خانه رو به آفتاب ■ گردآورنده: هدایت اله بهبودی، مرتضی سرهنگی، احد گودرزیانی
 نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۳۲ / قیمت: ۴۸۰ تومان

□ مجموعه بانوی ماه

مرتضی آیینه زندگی ام بود ■ گفتگو از: سرهنگی - بهبودی
 نوبت چاپ: هفتم / تعداد صفحه: ۳۶ / قیمت: ۳۵۰ تومان
نیمه پنهان یک اسطوره ■ گفتگو از: احد گودرزیانی
 نوبت چاپ: هفتم / تعداد صفحه: ۳۶ / قیمت: ۳۵۰ تومان
باغ انکور، باغ سیب، باغ آیینه ■ گفتگو از: سرهنگی - گودرزیانی
 نوبت چاپ: هفتم / تعداد صفحه: ۲۸ / قیمت: ۳۵۰ تومان
سفر بر مدار مهتاب ■ گفتگو از: سرهنگی - بهبودی
 نوبت چاپ: هفتم / تعداد صفحه: ۴۴ / قیمت: ۳۵۰ تومان
خرمشهر؛ کو جهان آرا ■ گفتگو از: سرهنگی - بهبودی
 نوبت چاپ: نهم / تعداد صفحه: ۳۶ / قیمت: ۳۵۰ تومان
خانه‌ی کوچک، زندگی بزرگ ■ گفتگو از: سرهنگی
 نوبت چاپ: چهارم / تعداد صفحه: ۳۲ / قیمت: ۳۵۰ تومان

□ فرماندهان

در کمین گل سرخ ■ نویسنده: محسن مومنی
 نوبت چاپ: هفتم / تعداد صفحه: ۳۷۶ / قیمت: ۳۴۰۰ تومان
ناگفته‌های جنگ ■ تدوین: احمد دهقان
 نوبت چاپ: هشتم / تعداد صفحه: ۳۴۸ / قیمت: ۲۵۰۰ تومان
آزادی خرمشهر ■ تدوین: احمد دهقان
 نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۴۰ / قیمت: ۵۰۰ تومان
لشکر خویان ■ به کوشش: معصومه سپهری
 نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۵۶۰ / قیمت: ۴۰۰۰ تومان
پنهان زیر باران ■ مصاحبه و تدوین: سید قاسم یاحسینی
 نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۴۹۶ / قیمت: جلد نرم ۴۵۰ تومان / جلد سخت ۵۰۰ تومان
هم‌مرز با آتش ■ نویسنده: حمید قبادی
 نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۴۲۵ / قیمت: ۴۲۵۰ تومان
جاده‌های سربی ■ به کوشش: محمد مهدی بهداروند
 نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۳۲۴ / قیمت: ۱۹۰۰ تومان
ستاره شمالی ■ به کوشش: سیدولی هاشمی
 نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۳۱۲ / قیمت: ۲۳۵۰ تومان
چزابه ■ خاطرات سردار فتح‌الله جعفری
 نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۲۴۴ / قیمت: ۲۲۰۰ تومان
نبرد درالوک ■ به کوشش: محمود جوانبخت
 نوبت چاپ: چهارم / تعداد صفحه: ۲۶۰ / قیمت: ۲۳۵۰ تومان
آخرین شلیک ■ مصاحبه و تدوین: سید قاسم یا حسینی

نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۱۹۶ / قیمت: ۱۹۵۰ تومان
به داد ما برسید! ■ تدوین: احد گودرزبانی
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۲۴ / قیمت: ۲۵۰ تومان

□ خاطرات آزادگان

مردی که خواب نمی‌دید ■ مصاحبه و تدوین: داود بختیاری دانشور
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۳۶۰ / قیمت: ۳۲۵۰ تومان
پشت میدان نبرد ■ نویسنده: ساسان ناطق
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۲۲۶ / قیمت: ۲۲۵۰ تومان
سربازان چکمه‌پوش ■ مصاحبه و تدوین: ساسان ناطق
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۱۰۸ / قیمت: ۱۰۰۰ تومان
فرار از موصل ■ مصاحبه و تدوین: حسین نیری
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۱۸۸ / قیمت: ۱۰۰۰ تومان
اسیر کوچک ■ مصاحبه و تدوین: حسین نیری
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۱۶۸ / قیمت: ۱۷۰۰ تومان
شب‌های بی‌مهتاب ■ به کوشش: محسن کاظمی
نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۲۶۰ / قیمت: ۱۶۰۰ تومان
زندگی در مه ■

نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۱۴۸ / قیمت: ۱۳۵۰ تومان
مهمان فشننگ‌های جنگی ■ مصاحبه و تدوین: سید قاسم یا حسینی
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۲۱۶ / قیمت: ۲۱۵۰ تومان
بزرگ‌مرد کوچک ■ مصاحبه و تدوین: حسین نیری
نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۱۶۰ / قیمت: ۱۷۰۰ تومان
ما همه سرباز بودیم ■ نویسنده: داود بختیاری دانشور
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۳۷۸ / قیمت: ۳۸۰۰ تومان
فرهنگ آزادگان (۱) ■ نویسنده: غلامعلی رجایی
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۳۲۴ / قیمت: ۳۵۰۰ تومان
فرهنگ آزادگان (۲) ■ نویسنده: غلامعلی رجایی
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۳۱۲ / قیمت: ۳۵۰۰ تومان
فرهنگ آزادگان (۳) ■ نویسنده: غلامعلی رجایی
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۳۰۰ / قیمت: ۳۲۵۰ تومان

□ یادداشت‌ها و خاطرات

دسته یک ■ تحقیق و تدوین: اصغر کاظمی
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۸۳۲ / قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان
جبهه جنوب ■ نویسنده: شهید حبیب غنی پور
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۳۱۲ / قیمت: ۲۰۰۰ تومان
پشت دیوارهای شهر ■ نویسنده: سیدسعید موسوی
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۱۵۶ / قیمت: ۱۴۰۰ تومان
پا به پای باران ■ نویسندگان: مرتضی سرهنگی، هدایت‌الله بهبودی
نوبت چاپ: پنجم / تعداد صفحه: ۵۲ / قیمت: ۵۰۰ تومان
اروند ما را با خود می‌برد ■ مصاحبه و تدوین: ساسان ناطق
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۲۲۰ / قیمت: ۲۰۰۰ تومان
خاطرات یک سرباز ■ نویسنده: کمال شکوفه
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۲۴۴ / قیمت: ۲۱۰۰ تومان
حماسه‌ی یاسین ■ نویسنده: سید محمد انجوی نژاد

نوبت چاپ: نهم / تعداد صفحه: ۱۰۰ / قیمت: ۸۵۰ تومان
نگاه شیشه‌ای ■ مصاحبه و تدوین: محسن مطلق
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۲۵۶ / قیمت: ۱۵۰۰ تومان
زندگی خوب بود ■ نویسنده: حسن رحیم‌پور
نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۲۰۸ / قیمت: ۱۲۰۰ تومان
در کوچه‌های خرمشهر ■ به کوشش: مریم شانکی
نوبت چاپ: چهارم / تعداد صفحه: ۲۰۸ / قیمت: ۲۱۵۰ تومان
حرمان هور ■ به اهتمام: علی‌رضا کمری
نوبت چاپ: هفتم / تعداد صفحه: ۲۲۲ / قیمت: ۲۰۰۰ تومان
رقص دلفین‌ها ■ به کوشش: حجت شاه‌محمدی
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۱۰۴ / قیمت: ۹۰۰ تومان
دشت شقایق‌ها ■ نویسنده: محمدرضا بایرامی
نوبت چاپ: چهارم / تعداد صفحه: ۱۵۶ / قیمت: ۱۴۰۰ تومان
زنده باد کمیل ■ نویسنده: محسن مطلق
نوبت چاپ: چهارم / تعداد صفحه: ۱۱۶ / قیمت: ۱۱۰۰ تومان
نقطه رهایی ■ نویسنده: گل‌علی بابایی
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۲۱۶ / قیمت: ۱۶۵۰ تومان
جاده‌های خلوت چنگ ■ نویسنده: محسن مطلق
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۶۵۰ / قیمت: ۶۵۰۰ تومان
هفت روز آخر ■ نویسنده: محمدرضا بایرامی
نوبت چاپ: چهارم / تعداد صفحه: ۱۶۰ / قیمت: ۱۵۰۰ تومان
خواب‌ها و خاطرها ■ نویسنده: رحیم مخدومی
نوبت چاپ: اول / تعداد صفحه: ۶۰ / قیمت: ۳۰۰ تومان
چنگ پاره‌ننه ■ نویسنده: رحیم مخدومی
نوبت چاپ: چهارم / تعداد صفحه: ۱۵۶ / قیمت: ۱۵۰۰ تومان
فرمانده من ■ نویسندگان: رحیم مخدومی، احمد کاوری و...
نوبت چاپ: شانزدهم / تعداد صفحه: ۸۸ / قیمت: ۹۰۰ تومان
آبراه هجرت ■ خاطرات رزمندگان اندیشک ■ نویسنده: عبدالرحیم چگلگه و...
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۱۶۰ / قیمت: ۱۶۰۰ تومان
نونی صفر ■ نویسنده: سیدحسن شکری
نوبت چاپ: چهارم / تعداد صفحه: ۱۴۴ / قیمت: ۱۳۰۰ تومان
چنگ دوست‌داشتنی ■ نویسنده: سعید تاجیک
نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۶۵۶ / قیمت: ۶۷۰۰ تومان
روزهای آخر ■ نویسنده: احمد دهقان
نوبت چاپ: پنجم / تعداد صفحه: ۲۰۰ / قیمت: ۱۸۰۰ تومان
چشم حناپندان ■ نویسنده: محمدحسین قدمی
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۴۰۰ / قیمت: ۴۰۰۰ تومان
دشت عباس ■ نویسنده: شهید محمدرضا خلیلی
نوبت چاپ: سوم / تعداد صفحه: ۱۰۶ / قیمت: ۱۰۰۰ تومان
نیمکت‌های سوخته (ج ۱) ■ تحقیق و گردآوری: جعفر کاظمی
نوبت چاپ: دوم / تعداد صفحه: ۲۲۸ / قیمت: ۱۳۰۰ تومان